منہاج الدین ۶/- | اصابۃ الحق ۱/- | تلخیص مسئلہ ظہر احتیاطی ۱/۴ | تقویم

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بفضل و کرم الهی این کتاب من تصنیفات امام غزالی رحمة الله علیه

سنه ۱۲۷۱

# منهاج العابدین

بفرمایش سید اکبر زمان صاحب اکبرآبادی زاد الله علمه

در مطبع مدرسه آگره طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مر خدای را که او ملک حکیم است و جواد کریم است و عزیز رحیم است
آنکه بیافرید آسمانها و زمینها را بقدرت خود و تدبیر کارهای دو سرای
نسخه انچه در انها است
کرد بحکمت خود و بیافرید آدمیان و پریان را مگر برای عبادت خود پس
راه روشن است مر قصد کنندگان را و دلیل واضح است مر نظر کنندگان را
ولیکن خدای تعالی گمراه کند کسی را که خواهد و راه راست نماید کسی را که خواهد
و او داناترست بکسانی که مستحق هدایت اند و درود بر محمد
سید المرسلین و بر پیغمبران و نیکوکاران و پاکان باد اما بعد
بدانید ای برادران من اسعدکم الله وایانا بمرضاته
که عبادت ثمرهٔ علم است و فائدهٔ عمر است و حاصل بنده است

و بضاعت اولیاست ∴ و طریق اتقیاست ∴ و قسمت اعزه ست ∴
و مقصد خداوندان همت ست و لباس کریمان ست و حرفت مردان ست ∴
و اختیار خداوندان بصیرت ست ∴ و راه سعادت و جنت ست قال الله تعالی
فارسته کمال النسافی ۱۲
وانا ربکم فاعبدون الی من پروردگار شما ام پس مرا عبادت کنید
قوله تعالی إِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا
ای فردای قیامت بوقت جزا دادن نیکوکاران را بر گزینند و بگویند ∴
این هست جزای سعی شما و هست سعی شما پسندیده ∴ پس چون بنده را
از عبادت چاره نیست درو نظر کردیم و راه او را تامل کردیم ∴ از اول
تا آخر یافتیم که راه عبادت راهی دشوارست ∴ و صعب با عقبات بسیار ∴
و مشقت های سخت ∴ و مسافت دراز و آفات بزرگ ∴ و موانع بسیار ∴
و دشمنان قوی و راهزنان بی شمار ∴ و انچه در وی مهلک و قاطع است
پنهان ∴ و یاران و یاری دهان اندک ∴ و همچنین واجب کند که چنین باشد ∴
از آنکه راه بهشت ست رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بهشت را بمکروه
و دشواریها گرد گرفته اند و دوزخ را باسانی و شهوات و لذات
گرد گرفته اند ∴ و با اینهمه دشواریها که گفتیم بنده ضعیف و زمانه صعب

و جمیع معانی شریفه و سلامت می یابم از انواع مضرتها و آفتها، و این منعمی ست که مرا بشکر و خدمت مطالبه خواهد کرد، و اگر غافل مانم نعمتها از من سلب کند و مرا عذاب خود بچشاند، و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام فرستاده ست و اخبار کرده، که ترا پروردگاریست، قادر، عالم، حی، مرید، متکلم، فرماینده، و نهی کننده، و قادر بر آنکه اگر معصیت کنی عقاب کند، و اگر طاعت کنی ثواب دهد، عالم بسرها و آنچه در خاطر بگذرد، و وعده و وعید کرده ست و بر لازم گرفتن این و میزان شرع امر کرده ست چون این معنی در خاطر بنده بگذرد و بر نفس خود بترسد، و فزع کند، و خواهد که طریق خلاص خود بداند، و نیابد آنرا طریق مگر نظر کردن بعقل در دلائل و استدلال کردن بصنعت بر صانع، تا حاصل شود مر او را علم، و یقین بدانچه آن غیب ست، و بدان که مر او را پروردگاریست که تکلیف کرده ست و امر و نهی کرده ست، پس این ست اول عقبه که بنده را در راه عبادت پیش آید و این عقبه علم ست پس چاره نبیند از آن که در قطع او مشغول شود بنظر کردن در دلائل، و تعلم کردن و پرسیدن از علمای آخرت که راه نماینده و چراغ امت اند، تا قطع کند آن را بتوفیق الله تعالی

وحاصل شود مراو را علم و یقین بغیب و آن آنست که بداند که مراو را خدای هست
یکی بی شریک و اوست آفریننده امر کننده بخدمت و طاعت خود بظاهر و باطن
ونهی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است بثواب جاودان اگر طاعت
کنند و بعقاب جاودان اگر معصیت و بی فرمانی کنند پس چون این
معرفتش حاصل شود و یقین کند بغیب ضرورة برای خدمت چست شود
وخواهد که بعبادت روی آرد ولیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز
واجب است در عبادت بظاهر و باطن پس چون معرفت خدای تعالی و آنچه
واجب است بروی از فرایض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا در عبادت
شروع کند دید خود را ناتائب بوده و مصر بر گناهان ملوث بانواع معاصی و جنایات
گفت چگونه روی آرم بعبادت که ملوثم به پلیدی گناهان پس واجب است بر من
که اول توبه کنم و بخدای تعالی بازگردم تا گناهان مرا بیامرزد و از بند معاصی
خلاص دهد و از نجاست گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت و ایستادن
بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا او را عقبهٔ توبه پیش آید و لابد بقطع این
عقبه محتاج شود تا بمقصود برسد و چون توبه کرد و جمیع شرایط توبه بجا آورد
و از قطع این عقبه فارغ شد خواست که عبادت کند دید که گرد بر گرد خویش موانع

بسیار که هر یک ازینها او را از عبادت باز دارند بنوعی دیگر چون در آن تامل کرد
چهار موانع یافت دنیا و خلق و شیطان و نفس پس
محتاج شد لا محاله بدفع این موانع و دور کردن آن از خود والا
ممکن نیست که بغلبه ایشان عبادت کند پس اینجا او را عقبه عوائق
پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقبه بچهار چیز ترک گرفتن دنیا
و دور بودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و لجام تقوی کردن
نفس خود را چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد
بازگشت تا عبادت کند باز چیزها پیش می آید او را از عبادت باز
میدارند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق از انکه نفس
میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی
و از خلق دور شدی پس رزق و قوام من از کجا باشد دوم خطر کارها
از انکه صلاح و فساد ان در عاقبت معلوم نیست و آن سبب مشغولی
ای در انجام کارها و خاتمه ۱۲
دلست از انکه نباید که در فسادی و مهلکه افتم سوم سختیها و مصیبتها
که از همه جانب بر آدمی افتد خاصه کسی را که او مخالفت خلق کرده است
و در محاربه شیطان نشسته و بمجاهده نفس مشغول شد چه غصها است

شیخص بغلبه ایشان

که چنین پس را فرمی باید خود و چه سختیهاست که او را پیش خواهد آمد
چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت بساعت میرود و خواهد
رسید وقتی موافق پس اینجا او را عقبه عوارض پیش آید و محتاج است
بقطع کردن آن بچهار چیز: به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق
و تفویض کردن کارها بخدای تعالی در مواضع خطر: و بصبر کردن
بر بلاها و برضا دادن وقت نزول قضا: چون اینهمه کرد و از قطع
این عقبه فارغ شد خواست که بعبادت کردن مشغول شود: می یابد نفس
خود را کاهل و ضعیف و در عبادت نشاطی و نه در ذکر و فکر فراغی
بلکه مائل بغفلت و راحت و بطالت بلکه بشره و فضول و حماقت
و جهالت: پس محتاج شد در کار نفس براننده که او را بسوی طاعت — سائق
و خیر براند: و نشاطش در کار عبادت بیفزاید: و بمانعی که منع کند او را
از شر و معصیت: و کم کند رغبت او را از آن: و این نیست مگر خوف و رجا
از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و وعده کرده است از انواع
کرامات سائقی است که باعث است مر نفس را بر عبادت کردن و طاعت
وهی و ترسیدن از عذاب دردناک خدای تعالی و از صعوبت آنچه

که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری زاجر نیست مر نفس را
از کناه کردن این است عقبه بواعث که پیش آمد او را و محتاج شد
بقطع آن بذکر این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت
آورد می باید خود را فارغ از هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و شوق و رغبت
تمام بعبادت مشغول شد و بران مواظبت نمود و در اثنای آن می بیند
درین عبادتی که چندین تحمل مشقت بجهت آن کرده است دو آفت عظیم
یکی ریا دوم عجب از آنکه وقتی در طاعت ریا می بیند و طاعت بدان میکند
سبب باطل میشود اگر وقتی از ریا امتناع می ارد بدان سبب
در عجب می افتد و عجب نیز عبادت او حبط کند پس پیش آمد او را اینجا
عقبه قوادح و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر منت خدای تعالی
تا عمل او بسلامت ماند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد مر او را عبادتی
چنانچه باید و شاید و سالم از همه آفات ولیکن چون نظر میکند خود را
غریق رحمت خدای تعالی می یابد از بسیاری نعمتهای خدای تعالی
که او را داده است می ترسد نباید که از شکر گفتن آن غافل شود و در کفران
افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فرود افتد و مسخط

گرد و پس هیچ پیش آمد او را اینجا عقبهٔ حمد و شکر چون از قطع آن عقبهٔ
نیز فارغ شد بحمد و شکر گفتن بقدر امکان می باید خود را مطلوب
و مقصود در پیش ٭ و بسی درنگ نزد که ببیند خود را در صحرای شوق و
محبت افتاده ٭ و از آنجا در ریاض رضوان و بساطین انس رسیده
و خلعتها و کرامتها از پروردگار خود یافته ٭ و حال او چنان شده
که به تن بود در دنیا ٭ و به دل بود در عقبی ٭ و هر روز و هر ساعت
منتظر رسول حق ٭ و از خلق ملال گرفته و دنیا را پلید دانسته ٭ و در اثنای
این رسولان رب العالمین در رسند ٭ بروح و ریحان و بشارت
و رضوان ٭ از پروردگار راضی غیر غضبان ٭ پس ببرند او را
ازین دار فانی بحضرت الهی و مستقر ریاض جنت ٭ ببیند آنجا مر نفس
فقیر و حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم ٭ و هر زمان هر ساعت مشاهده
کند از سید رحیم از لطف و انعام ٭ و تقرب و اکرام ٭ آنچه هیچکس
وصف آن نتواند کرد ٭ هر روز در زیادت تا ابد الاباد ٭ پس زهے
سعادت عظیم ٭ و زهی بنده نیکبخت ٭ و زهی دولت بزرگ و زهی کار
ستوده ٭ و میخواهم از خدای تعالی که منت نهد بر ما و بر همه مسلمانان ٭

بدادن این نعمتهای بزرگ ❊ و نگرداند ما را از کسانی که نصیب نیست
مر ایشانرا ازین کار مگر وصف کردنی ❊ و از نو و بدنی و شنیدنی ❊
و دیدنی بی نفع ❊ و نگرداند علم ما را بر ما حجت ❊ و توفیق دهد ما را بعمل
صالح ❊ و قیام کردن برانچه دوست دارد و راضی باشد ❊ که اوست
بخشنده تر از همه بخشندگان و کرم کننده تر از همه کرم کنندگان پس
پس این بود ترتیبی که الهام کرد مرا خداوند عزّ و جلّ من در راه عبادت
بدان اکنون که حاصل ازین جمله هفت عقبه است ❊ اول عقبه علم دوم عقبه
توبه سوم عقبه عوائق چهارم عقبه عوارض پنجم عقبه بواعث ششم
عقبه قوادح هفتم عقبه حمد و شکر و بتمام شدن این عقبات تمام شود
کِتابِ مِنهاجُ العابِدینَ اِلَی الجَنّة و ما اکنون شرح دهیم این عقبات را
بموجز ترین الفاظ مشتمل بر نکتهای غریب ❊ انشاء الله تعالی والله ولی التوفیق
وَالتَّسدیدِ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ

## عقبه اول و این عقبه علم است

ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد اول به علم که اوست قطب و مدار
ای لازم باد
همه کار هر دو جهان ❊ و بدانکه علم و عبادت هر دو جوهر اند که بسبب

ایشان ست هرچه می بینی و هرچه می شنوی از تصنیف مصنفان و
تعلیم معلمان و نصیحت ناصحان و ملک بسبب ایشانست فرو
فرستادن کتب و رسولان و افریدن آسمانها و زمین ها و انچه در این
هردو ست از مخلوقات و تامل کن در این دو آیت را از کتاب
خدای تعالی یکی آنکه گفته جل ذکره آیت اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ
سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا معنی چنان باشد که خدای عزوجل آنکسیست که بیافرید هفت
آسمانها و مثل این زمین را امر و امر خدای میان ایشان و حکم
ملک او نافذ است در ایشان تا بدانید که خدا تعالی بر همه چیز قادر است
و علم خدای تعالی بهمه چیز محیط است و بسنده است این آیت که دلیل
باشد بر شرف علم خصوصا علم توحید آیت دوم قوله تعالی
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ یعنی نیافریدم
پریان و ادمیان را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بسنده است
این آیت که دلیل باشد بر شرف عبادت و روی آوردن بدان

پس بزرگ داریدن دو کار را که مقصود از آفریدن هر دو سرای
ایشانند پس واجب است مر بنده را که مشغول نشود مگر بدیشان و نظر
نکند مگر در ایشان و بدانکه هرچه جز این هر دو است از کارها آن باطل است
که در وی خیری نیست و لغو است که در وی حاصل نیست و چون این دانستی
بدانکه علم شریف‌تر است از عمل و ازین است که رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم که فضیلت عالم بر عابد همچو فضیلت من است بر امت من
و فرمود که یک نظر کردن سوی عالم دوست‌تر است نزدیک خدای تعالی
از عبادت یکساله صیام و قیام و فرمود که ره نمونی کنم شما را
بر شریف‌ترین اهل بهشت یاران گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که ایشان علماء امت من اند پس ازینجا ظاهر شد مر ترا که علم
شریف‌تر است از عبادت و لیکن چاره نیست مر بنده را از عبادت
والا علم بی عمل بی فائده باشد از آنکه علم بمنزله درخت است
و عبادت بمنزله ثمره است و شرف مر درخت را باشد از آنکه اصل است
و لیکن نفع و منفعت از ثمره باشد چون چنین است چاره نیست
مر بنده را که از هر دو داو را نصیب باشد و ازین است که گفت حسن بصری رحمة الله علیه

بطلب علم را طلب کردی که از عبادت باز نمایند و طلب کنید عبادت را
طلب کردی که از علم باز نمایند پس طلب کنید علم را بی از عمل باز ماندن
و طلب کنید عبادت را بی از علم باز ماندن چون معلوم شد که چاره
نیست مر بنده را از هر دو بدانکه علم اولی تر است بمقدم داشتن
بر عمل از انکه اصل و راهنما اوست و ازین است که فرمود پیغمبر علیه السلام
که علم امام عمل است و عمل متابع اوست و این علم اصل است و امام است
و مقدم بر عبادت از دو جهت یکی از برای انکه عبادت توانی کردن
از انکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه
عبادت کنی کسی را که نشناسی بنام و صفت او ندانی و انچه واجب است
در حق او عقیدت کردن و انچه روا نیست اعتقاد کردن ندانی و بسا باشد
که چیزی را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است
و بدان سبب همه عبادت تو حبط باشد پس واجب است مر ترا که بیاموزی
هر چه واجب است کردن آن در شرع تا چنانکه فرموده شده ورزی
که ماموری بجا آری و بیاموزی انچه واجب است ترک آن از منهی
تا انرا ترک کنی و چگونه قیام کنی بطاعتی که انرا ندانی که چیست و چگونه است

و چگونه بجا آری و چگونه اجتناب کنی از معصیتی که ندانی که آن معصیت ست
و ندانی که چگونه اجتناب کنند پس عبادت شرعی همچنانکه طهارت
و صلوة و صوم و جز آن واجب ست که بیاموزی با جمیع احکام و شرایط
تا بدان قیام نمائی از آنکه بسا باشد که تو بر چیزی مصر باشی و آن مفسد
عبادت تست یا آن مخالف سنت ست و تو بر آن مطلع نه و بسا باشد
که ترا مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیابی که از وی پرسی و تو نیز
ندانی و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است
که آن تعلق بدل دارد و آموختن آن نیز بر تو واجب ست چنانچه
توکل و تفویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیر آن
چنانچه ذکر این درین کتاب بیاید ان شاء الله تعالی بدانکه پاک داشتن
تن و عبادت تن یک جزو عبادت است و پاک داشتن دل از عبادت
دل نود و نه جزو عبادت ست و واجب ست بر تو که بیاموزی اضداد
این هر یک همچو سخط و طول امل و حسد و ریا و کبر و عجب تا بپرهیزی
از آن که داشتن و کردن این همه فریضه است بنص قرآن چنانکه
خدای تعالی میفرماید وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ

یعنی بر خدا توکل کنید اگر شما مومن اید و جای دیگر میفرماید واشکروا لله
(یعنی شکر کنید مر خدای تعالی را)
ان کنتم ایاه تعبدون ۞ وجای دیگر میفرماید واصبر وما صبرک
(اگر شما اورا می پرستید)
الا بالله یعنی صبر کن ونتوانی صبر کردن مگر بتوفیق خدای تعالی ۞ وجای دیگر
میفرماید وتبتل الیه تبتیلا یعنی قطع کن از همه وروی بدو آر ۞
وغیر این از آیات درین بابست چنانچه در باب فرضیت صوم و صلوة وسنت
پس چیست مر ترا که نماز و روزه و زکوة را فرض میدانی ۞ و ترک این بعض
کرده ۞ و هر دو را فرماینده یکی و کتاب یکی ۞ بلکه ازین فرایض بکلی غافلی
تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بفتوای که این عقیدت کرده ۞
مگر بفتوای کسی که همه همت او دنیاست تا معروف را منکر کرده است
و منکر را معروف ۞ و علومی را که خدای تعالی در کتاب خویش نور و حکمت
و هدی نام کرده است بکلی اهمال کرده و همه روی به کسب کردن مال حرام
آورده ۞ پس از انکه چیزی ازین فرایض ترک کنی و بصوم و صلوة
نفل مشغول شوی این ترا هیچ نفع نکند ۞ و بسا باشد که بر گناهی مصر
باشی که آن سبب دخول دوزخ است و مباحی را از طعام و شراب
و خواب ترک گیری و چنان گمان بری که مرا قرب خدای تعالی

حاصل میشود ⁂ و تو بر باطل باشی ⁂ و سخت تر ازین همه آنکه بطول امل مبتلا
باشی ⁂ و طول امل معصیت و معصیت محض است ⁂ و آنرا تو نیت خیر تصور
کنی بسبب جهل خود از فرق ناکردن میان طول امل و نیت خیر و همچنین
در جزع و سخط باشی و گمان بری که تضرع و ابتهال میکنم و همچنین در ریا
محض باشی و گمان بری تو آنرا که من حمد خدا میکنم ⁂ یا گمان بری که من
میخوانم مردمان را بسوی نیکی میشماری برای خدای تعالی گناهان را طاعت
و بجای عقاب الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی
قوی باشی ⁂ و این نزد خدای عزوجل معصیتی است بزرگ مر عابدان جاهل را
پس ازین بدان که با این همه مر اعمال ظاهر را تعلقی است با اعمال باطن
که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد چنانچه ⁂ اخلاص ⁂ و ریا ⁂ و
عجب ⁂ و ذکر منت ⁂ و غیر آن ⁂ پس هر که این اعمال باطن را نداند
و طریق تاثیر آن در عبادت ظاهر نشناسد و کیفیت احتراز کردن و
نگاه داشتن اعمال از آن نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهر سلامت
ماند پس طاعت ظاهر و باطن او در فوت شده باشد و نماند بدست او مگر تحیّر ⁂
و رنج و آن زیانی است پیدا ⁂ و ازینست که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم

که خواب کردن عالم بهتر است از نماز کردن جاهل ؛ و عامل بی علم فساد
بیش از ان کند که صلاح ؛ و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم که الهام کنند
از علم نیکبختان را ؛ و محروم کنند از علم بدبختان را ؛ و بدبختی ازین سبب است
که علم نیاموخت ؛ و بی علم عمل کرد ؛ که فردا مفیدش نباشد و ازین است
که زهاد و سلف رضی الله عنهم در طلب علم مبالغه کرده اند ؛ و از میان
همه کارها کار علم اختیار کرده اند ؛ از انکه مدار کار عبودیت بر علم است ؛
دو
چون این دانستی که طاعت نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادت
و اما خصلت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل انست که علم نافع سبب
خوف و مهابت است چنانکه گفت انما یخشی الله من عباده العلماء
از خدا
یعنی نترسند از خدای تعالی از بندگان او مگر عالمان ؛ و این از انست
که هر که خدای تعالی را نشناسد چنانچه شناختن بست نترسد از وی چنانکه
حق ترسیدنست و تعظیم نکند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت
داشتن او ؛ پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از جمیع معاصی علم نگاه
گشتنست ؛ و جز این دو مقصود نیست مر بنده را در عبادت خدای تعالی

پس بر تو باد بعلم پیش از همه چیزها ای سالک راه اخرت والله الموفق

سوال شاید که بگوئی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم طلب العلم
فریضة علی کل مسلم ومسلمة کدام علم است آنکه طلب او فرض
ولازم است ومقدار آن چیست؛ وچه مقدار مر بنده را در کار عبادت از آن
حاصل می باید کرد **جواب** بدانکه علومی که طلب او فرض ولازم است
سه است علم توحید وعلم سر یعنی آنچه تعلق بدل دارد وعلم شریعت؛ اما حد
هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقداری واجب است
که بدان معرفت اصول دین حاصل گردد؛ وآن آنست که بدانی که مر ترا
الهی است؛ عالم؛ قادر؛ حی؛ مرید؛ متکلم؛ سمیع؛ بصیر؛ واحد بی شریک
موصوف بصفات کمال؛ منزه از دلالت حدوث ومنفرد بقدم بر کل
محدثات؛ ومحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بنده اوست ورسول او
وصادق است بدانچه اخبار کرده است از خدای تعالی در امور آخرت
؛ پس ترا باید که بچیزی عقیده نکنی مادام که در قرآن یا در حدیث نیابی؛ وفی الجملة
هر چیزی که جهل آن هلاک تو باشد آموختن آن فرض عین است؛ اما از
علم سر آن مقدار آموختن فریضه است که واجبات ومناهی آن بدانی
تا ترا تعظیم حق تعالی واخلاص وسلامتی عمل حاصل گردد؛ وبیان آن

تمامی درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هرچه فرض است
بر تو کردن آن، آموختن آن هم فرض است تا چنانکه حق آن است ادا کنی
چنانچه طهارت و صلوة و صوم و اما حج و جهاد و زکوة اگر بر تو فریضه گردد
آموختن آن نیز فریضه شود و الا نه این است حد هر یکی از سه علم که طلب
کردن آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که با بدعیان
جدل کنی و ایشان را الزام کنی فرض عین نیست بلکه فرض کفایه است
فرض عین همان است که اعتقاد تو بدان درست کرده و همچنین علم سر
و شرح عجایب قلب نیز بسیار است معرفت جمله آن بر تو واجب نیست
بلکه همان قدر که مفسد عبادت تو باشد دانستن آن فرض عین است
تا آنچه مضر است از آن اجتناب کنی و آنچه از آن چاره نیست چون اخلاص
و حمد و شکر و توکل آن را اکتساب کنی و همچنین در علم فقه واجب نیست
که جمیع ابواب فقه از بیع و شرا و اجارت و نکاح و طلاق بدانی
که دانستن آن همه فرض کفایه است سوال اگر گوئی که آن مقدار
از علم توحید که فرض است ممکن است که بمجرد مطالعه بی معلم این کس را حاصل شود
جواب بدانکه استاد گشاینده و آسان کننده است و تحصیل کردن علم

بیاو سهل ترست اما خدا تعالی بفضل خویش کسی را که خواهد خود معلم او
شود؛ چون این دانستی بدانکه این عقبه که عقبهٔ علم است عقبهٔ دشوار است
ولیکن مطلوب و مقصود بدین حاصل شود و نفع او بسیار است و قطع او
دشوار است؛ و خطر او بزرگ است؛ که بسا کسی که عدول کرد و اعراض کرد ازو
گمراه شد؛ و بسا کس که در قطع او مشغول شد که بلغزید و بسا کس که متحیر
بماند در رو؛ و بسا کس که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسا کس
که در و هفتاد سال در قطع کردن بماند؛ وَالْأَمْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ؛
اما نفع او آنست که ذکر کردیم از شدت احتیاج بنده بدان؛ خود بنای کار ربانی
عبادت بر آنست؛ خاصه علم توحید و علم سر در خبر است که خدای تعالی وحی
کرد به داود صلوات الله علیه و علی نبینا؛ که ای داود علم نافع بیاموز
گفت الهی علم نافع کدام است گفت آنکه بدان علم جلال و عظمت؛ و کبریا
و کمال قدرت من؛ بر همه چیز بدانی این است علمی که ترا نزدیک گرداند
بمن؛ و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه او گفت اگر در حالت طفولیت
بمردمی و در بهشت رفتمی؛ خوش نیامدی مرا از انکه بپرورد کار خود را نشناختمی
و اما شدت او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد؛ هر که علم را طلب

کنند تا مردمان بدو توجه کنند و مجالست امرا او را حاصل شود و در
مجالس بدان مباهات کنند و مال حرام دنیا صید کنند و او از جمله زیانکاران
است ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه گفته است که سی سال مجاهده کردم
و هیچ چیز سخت تر از کار علم بمن نبود و بپرهیز از انکه شیطان بر تو
مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار است پس
ترک اولی تر است پس باید که بدین گمان از علم باز نمانی که رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم شب معراج دوزخ را دیدم که اکثر در خیال
فقیران بودند گفتند یا رسول الله فقیران از مال فرمود نی از علم
پس هر که علم را نیاموزد نتواند که عبادت را چنانچه حق است بجا آورد
و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند همچون عبادت ملائکه هفت
آسمان و او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد پس جهت شو
در طلب علم به بحث و تلقین و تدریس و بپرهیز از کاهلی و ملال والا
در خطر گمراهی باشی نعوذ بالله منها پس حاصل کار آنکه چون نیکو
نظر کردی در دلائل صنع باری تعالی و دانستی که ترا الهی است
قادر عالم حی مرید متکلم سمیع بصیر منزه از حدوث پاک

از همه نقصانهاء و آفتها؛ و روا نیست بر وی آنچه روا است بر محدثات و مخلوقات
او بچیزی نماند؛ و چیزی بدو نماند؛ منزه از مکان و جهات؛ و نظر کردی
در معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دانستی که او رسول خدا است
و امین است بر وحی؛ و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را
دیدنی است در آخرت؛ و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از جنس
حرف و صوت نیست؛ و در ملک و ملکوت هیچ چیز در خاطر نگذرد؛ و هیچ
چیز نجنبد مگر بقضای خدای تعالی؛ و قدرت او؛ و ارادت او؛ و مشیت او؛
و خیر و شر و نفع و ضر و ایمان و کفر همه از وست؛ و هیچ کس را از مخلوقات
چیزی بر وی واجب نیست؛ کسی را که ثواب دهد بفضل خویش دهد؛
و کسی را که عقوبت کند بعدل خویش کند؛ و آنچه آمده است بر زبان صاحب
شرع علیه الصلوة والسلام از امور آخرت؛ چنانچه حشر و نشر
نامهها و عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و میزان و صراط همه حق است این
اصلهائی که سلف رضی الله عنهم بدان عقیده کرده اند؛ و امر کرده اند
به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها ظاهر گردد بر این همه اجماع
کرده اند؛ پس نظر کردی در عملهای دل و واجبات آن و مناهی

باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد. تا حاصل شود مر ترا علم بدان. پس دانستی جمله آنچه محتاج بکردن آن چنانچه طهارت و صوم و صلوة. پس ادا کردی فریضهٔ خدای عز و جل را در باب علم و از جملهٔ علمای امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شدی. اگر عمل کنی برین علمی که آموخته مر ترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد. و این عقبه را قطع کردی. و پس خویش انداختی و مر ترا ثواب بی اندازه حاصل شد.

**وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ ۝**

**عقبهٔ دوم** و این **عقبهٔ توبه** است پس ازین بر تو واجب است ای طالب عبادت که توبه کنی و وجوب توبه بسبب دو چیز است. یکی آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن. که شومیت گناهان آدمی از طاعت محروم کنند. و خذلان و خواری بار آرد. از آنکه قید گناهان از رفتن سوی طاعت آدمی را مانع است. و مصر بودن بر گناهان بسبب سیاهی دل است. القلب اذا قضی لا یبالی اذا عصی. و اگر رحمت نکند خدای تعالی. گناهان آدمی را سوی کفر بکشند. چگونه توفیق طاعت باشد مر کسی را که او در شومی گناهان و فساد است. و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بر معصیت

مصر است و چگونه نزدیک گنند بمناجات کسی که او نجاست معاصی
آلوده است و در خبر است از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت چون بنده
دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تباهی و گندگی که از دهن
او بیرون آید پس این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی
باشد لا جرم آنکه مصر است بر گناه کم باشد که او را بر عبادتی توفیق باشد و اگر
بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند بزحمت بسیار و در آن حلاوت
اندک و صفائی نیابد و آن همه بشومیست گناهان و ترک توبه است راست
گفت آنکه گفت چون تو به قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی کرد بدانکه
تو محبوسی که گناهان ترا حبس کرده است سبب دوم برای وجوب
توبه آنست تا عبادت تو قبول افتد از آنکه خداوند دین مدیونان را قبول
نکند و این از آنست که توبه از معاصی خشنود کردن خصمان فرض عین است
و عبادت نافله خواهی کرد نفل است پس چگونه قبول کند از تو نفل و فرض
عین بر گردن تو بود و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و مباحی را
و تو مصر باشی بر حرامی و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و از وی خواهش
مالکی و او بر تو خشمگین است این است حال گناهکاری که مصر باشند بر گناهان

سوال اگر گوئی که چیست توبهٔ نصوح وحد او ؛ و چه می باید کرد مر بنده را تا از
گناهان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملیست از عملهای دل و حاصل او
پاک کردن دل است از گناهان ؛ و شیخ حسن ابو المعالی رضی الله عنه در حد توبه
چنین گفته است ؛ که توبه ترکِ اختیار کردن گناهی است که مثل آن گناه
از روی منزلت نه از روی صورت از وی در وجود آمده باشد و آنکه
ترک گیرد از خوف حدثت خدای تعالی ترک گیرد پس توبه را چهار شرط است
اول ترکِ اختیار گناه کند بعزم کردن ؛ و جزم بدانچه اصلا بار دیگر
گناهی نخواهم کرد ؛ اما اگر ترک گناه کند ؛ و در خاطر او این باشد که نشاید این
گناه باز کرده شود تائب نباشد بلک پرهیز کننده باشد از گناه دوم آنکه
توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است از آنکه
اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است تائب نباشد بلک متقی باشد ؛ یعنی که
رسول صلی الله علیه وسلم را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابقی نداشت
بلک متقی بود از کفر ؛ و عمر رضی الله عنه را بتوان گفت که تائب بود از کفر
زانکه او کفر سابق داشت ؛ سوم آنکه گناهی که از وی در وجود آمده است
مثل آن گناه باشد که ترک اختیار او میکند و آن مماثلت از روی

منزلت و درجه او باشند، نه از روی صورت، یعنی که اگر پیری از کار مانده
که زنا کرده بود و قطع طریق کرده، چون خواهد که ازین توبه کند توبه از وی
درست است توبه بر زنا زیرا که در توبه بسته نشده است سوال اگر گوی
او را ممکن نیست ترک اختیار زنا، و قطع طریق چون او این زمان قادر
نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است
مر زنا و قطع طریق را بلک عاجز است جواب ولیکن قادر بر مثل زنا
و قطع طریق است در منزلت و درجه، چنانچه قذف (تهمت زنا)، و غیبت، و غمازی
اند از آنکه آن همه گناهان اند اگرچه بزهکاری در هر یکی متفاوت است ولیکن
جمیع آن معاصی در حق اثم یک منزلت دارند، و ان فروتر منزلت بدعت
است، و منزلت بدعت فروتر از درجه کفر است، پس کسی که از زنا و قطع
طریق و جمیع گناهان که از کردن آن امروز عاجز است درین صورت
اگر توبه کند توبه او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر
خدای تعالی باشد، و حذر کردن از عذاب دردناک او نه بسبب رغبت
دنیای فنی و ترس از مردمان و طلب مدح و یا ضعف نفس و یا ترس
فقر و جز آن، این است شرطهای توبه در رکن پاسداو چون این حاصل

شود توبه درست باشد ؛ اما مقدمات توبه سه چیز است اول
آنکه تباهی گناهان خود را یاد کند دوم آنکه سختی عقوبت خدای تعالی
که طاقت آن ندارد یاد کند سوم آنکه ضعیفی و عدم حیله خود یاد کند
که آنکس که او گرمای آفتاب و طپانچه سرهنگ قاضی و گزیدن مورچه
طاقت ندارد ؛ او عذاب آتش دوزخ و زدن گرزهای زبانیه
گزیدن مارانی که هر یکی همچون گردن اشتر اند و کژدمانی که همچون
اشتران بختی اند چگونه طاقت دارد ؛ چون برین چیزها مواظبت نمائی ؛ و شب و روز
بار بار در دل بگذرانی ؛ ترا بدین آمد که توبه نصوح کنی از جمله گناهان
والله الموفق سوال اگر گوئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
که پشیمانی توبه است و مثل این شرطها که تو درین باب گفتی نگفته است جواب
بدانکه اول پشیمانی مقدور بنده نیست نمی بینی که از بسیاری چیزها میخواهد
که پشیمان شود نمی تواند شد ؛ و توبه مقدور بنده است ؛ و معنی [illegible]
که اگر کسی بر گناهی پشیمان شود از آن سبب که جاهش میان مردمان
برفت ؛ و یا مالش بسبب حرفت در معاصی گم شد این چنین پشیمانی توبه نیست
بلکه این گناه محض است ؛ و از اینجا دانستی که درین حدیث معنی است

که توبه بجا آورم گروه دوم آنست که ندامت برای تعظیم خدای تعالی و خوف
عقاب او باشد که برانگیزد آدمی را بسبب توبه نصوح پس چون یاد آید و سه مقدمه
توبه را و ندامت کند این ندامت باعث شود بترک اختیار گناه و باقی ماند
این ندامت در دل و پشیمان مستقبل باعث شود به عجز و زاری حال پس اینها
که او باعث است به توبه و در انجام توبه ذکر کرده سوال اگر گوئی که چگونه ممکن است
مرا دوری از کل اصلا از گناهها از صغیر و کبیر در وجود نیاید و انبیا که اشرف خلق اند و ما
در ایشان اختلاف است که این درجه یافتند یا نه جواب بدانکه این کار آسان نیست
ممکن غیر مستحیل است که خدای تعالی او را روزی کند و نیز از شرط توبه است
که تو گناهی بقصد و عمد نکنی و اما اگر بسهو و خطا گناهی کنی آن معفو است
و این نیک آسان است بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد سوال اگر گوئی که
مرا از توبه کردن این باز میدارد که میدانم باز گناه خواهم کرد و بر توبه
ثابت نخواهم ماند پس مرا توبه کردن چه فایده جواب بدانکه این از جمله
غرور شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی زنده
خواهی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناهی کنی بمیری اما اینکه خائفی
از باز افتادن در گناه بر تو این است که بصدق توبه کنی تا تمام

کردانیدن بر خدای است. اگر تمام کردانید فهو المطلوب و اگر تمام نکرد
باری گناهان گذشته همه آمرزیده شد و از آن بکلی پاک شدی. نماند
بر تو گناهی مگر همین گناه که بتجدید کرده و این سودی است بزرگ
و فایده بسیار، به تو باد که از خوف باز افتادن در گناه از توبه
باز نمانی که نشر افضل طاعت توبه کردن است و فایده وی یکی حاصل است
والله الموفق اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن
از خصمان سه بدانکه گناهان همه بر سه نوع است. اول ترک
گرفتن آنچه بر تو واجب است از نماز و روزه و زکوة و غیر آن پس قضا کنی
و ادا کنی از این جمله بقدر امکان آنچه توانی دوم گناهی است که میان تو و میان
خدای تعالی است چون خوردن خمر و شنیدن مزامیر و خوردن ربا و مانند این
بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی
که پیش نخواهی کرد سوم گناهی است که میان تو و میان بندگان است
و این دشوار و صعب است. و آن بر انواع است در مال باشد و در نفس باشد و در
و در عرض باشد و در حرمت باشد و در دین باشد و در تن باشد. آنچه
در مال است واجب است که باز دهی ... اگر ممکن باشد. و اگر عاجز باشی

ازین، از خصم بحلی خواهی. و اگر غایب باشد بروح او صدقه کنی. و اگر خشنود او
نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد به تضرع تا او بکرم خود
خشنود گرداند در روز قیامت. و آنچه در نفس است چون
وی به او رسانیدی بگو تا قصاص کنند یا از ایشان بگذرند. و اگر
عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد تا خصم را خشنود گرداند. و آنچه
در عرض است یعنی بگفتن غیبت و بهتان و شتم واجب است که خود را
پیش آنکس که او را غیبت کرده دروغ زن کنی، و از وی بحلی خواهی اگر ممکن باشد. و اما
جایی که ترسی که از زیاده شدن غضب وی ایمن باشی، و اگر از آنهاست
که چون بگویی خشمش زیاده شود پس بخدای تعالی باز گرد و از برای
او طاعت بسیار بجای آر. و آنچه در زن و کنیزک است آن را نشاید که بحلی
بخواهی و ظاهر کنی، بلکه طریق آنست که بخدای تعالی باز گردی تا روز
قیامت او را از تو خشنود کند. و اگر ایمن باشی از زیاده شدن خشم این
یاد دهست بحلی بخواه. و آنچه در دین است یعنی کسی را تکفیر کرده یا گمراه گفته
این دشوارتر است باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی، و اگر
ممکن نشود از وی بحلی خواهی. و الا بخدای تعالی باز گردی و پشیمانی

کنی تا او را خدای تعالی خشنود گرداند و حاصل کار آنست که بدانچه عمل گرد خصمان را خشنود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی بتضرع و بصدق بازگردی تا او روز قیامت ایشان را از تو خشنود گرداند و امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان او را از خزینهٔ رحمت خویش خشنود گرداند پس چون بدانچه گفته شد عمل کردی و بر ترک گناهان بکلی دل نهادی از همه گناهان بیرون آمدی و اگر ترک گناهان و عزم توبه کردی ولیکن گذشتها را قضا نکردی و خصمان را خشنود نکردی پس تبعات بر سیده شود و باقی گناهان آمرزیده گردد والله الموفق فصل پس یقین بدانکه عقبهٔ توبه دشوار است و مهم است و خطر او بزرگ است تا روایت کرده اند که ابو اسحاق اسفراینی رحمة الله علیه از شیوخ بود گفت سی سال از خدای تعالی توبهٔ نصوح میخواستم مستجاب نمی شد وقتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله سی سال است که یک حاجت میخواهم روا نمی شود در خواب دیدم که گوینده میگوید تعجب میکنی نمیدانی که چه میخواهی این میخواهی که خدای تعالی ترا دوست دارد قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوّٰابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ

یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست
میدارد پاکان را از گناه ۞ و این حاجت نه حاجتی خرد است ۞ پس ای عزیز
ببین که این بزرگان چه سان اهتمام داشتند در کار دین ۞ و اصلاح دل
و توشه برگرفتن برای آخرت اما ضرر سے کردن نا کردن توبه است آن است
که اول گناه منجی بسیاهی دل است و آخر او کفر است و بد منجی ابدی نعوذ بالله
منها پس بپرهیز و فراموش مکن حکایت ابلیس و بلعم باعور که اول کار این
هر دو گناه بود ۞ و آخر کار هر دو کفر ۞ پس هلاک شدند با هلاک شدگان
ابد الاباد ۞ پس بر تو باد به بیدار شدن ۞ و جهد کردن به بستاید که از
دل خویش قلع تواتی کرد اصرار بر گناهان یکی از صالحان گفته است
که سیاهی دل از گناهان است و علامت سیاهی دل آن است که از
گناه کردن نترسی ۞ و از طاعت کردن لذت نیابی و اگر نصیحت شنوی
در دل اثر نکند ۞ و بر تو باد که هیچ گناه را خوار نداری پس باشد که خود را
تائب پنداری ۞ و بر کبیره مصر باشی کهمش بن حسن یکی از ابدال
بود ۞ روایت کرده است که گفت یک گناه کردم چهل سال است که برای آن میگریم
گفتند آن چیست گفت برادری بزیارت من آمد برای آن برادر بریانی

خوردم ؛ و وقت دست شستن پارهٔ گل از دیوار خانهٔ همسایه بستدم ؛
و دست شستم از آن روز پشیمانم که بی اجازت خصم بستدم و تصرف
کردم این گناه باشد و گویند که مردی بود رقعهٔ می نوشت در خانه
که بکرا گرفته پس خواست ؛ که تتریب کند رقعه را آنجا که دیوار آن خانه
و در خاطر او گذشت که خانه کرایست ؛ تتریب بدین خوب نیست باز گفت
سهل است ؛ و این را مقداری نیست پس تتریب کرد هاتفی او را آواز داد
سَیَعْلَمُ الْمُسْتَحِلُّ بِالتُّرَابِ مَا یَلْقَی غَدًا مِنْ طُولِ الْحِسَابِ یعنی سرانجام
که داند حلال پندارندهٔ تراب آنچه بیابد در روز قیامت از دشواری
حساب ؛ پس ای عزیز غافل مباش و با نفس خویش حساب کن
و در توبه تعجیل کن ؛ که اجل پنهان است و دنیا فریبنده است ؛ و حال پدر
خویش آدم صلوات الله علی نبینا و علیه یاد کن که خدا تعالی او را بید قدرت
خود بیافریده و در بهشت در آورده ؛ بکرد مگر یک گناه و کردند با او آنچه
کردند ؛ با او بان روایت کرده اند که خدا تعالی گفت یا آدم چگونه
همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یا رب گفت یا آدم بیرون رو
از جوار من و تاج کرامت را از سر دور کن کسی که بی فرمانی من کند

در ہمسایگی من نباشند؛ چنین گفته اند که هر گناه خود دویست سال بگریست
تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و ان یک گناه را بیامرزید؛ این
حال کسی ست که او پیغمبر ست و برگزیده ست؛ و یک گناه بیش نکرده
پس چگونه باشد حال دیگرے با گناهان بی شمار و این حال کسی
که دویست سال بگریست و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او بر گناهان
مصر ست؛ و اگر توبه کردی پس بشکستی و باز گناه کردی؛ باز در حال
توبه کن؛ و با نفس خود بگو بباید که تا باز گناه کنم بمیرم؛ همچنین دوم باره؛
و سوم باره؛ و چهارم باره؛ و هر باره که گناه میکنی توبه میکن؛ و در توبه
کردن عاجزتر از گناه کردن مباش و ممنع شیاطین از توبه باز ما نشیت
نشنیدم که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ست بهترین شما کسی
ست که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن قول خدای تعالی
وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ
غَفُورًا رَّحِيمًا یعنی هر که گناه کند پس امرزش خواهد خدای تعالی
او را بیامرزد و الله الموفق فصل حاصل کار در باب توبه آنست
که چون عزم درست کردی بر ترک گناهان؛ چنانکه خدای تعالی

شیطان

از دل تو دانست کہ آینده گناه نخواهی کرد و خصمانرا بقدر امکان
خشنود کردی و فرایض کہ از تو فوت شده بقدر امکان قضا
کردی و در باقی عمر بتضرع بخدای تعالے بازگشتی پس غسلے
پاک بکن و جامہ پاک بپوش و چهار رکعت نماز چنانکه باید بحضور دل
بگذار و پس روی بر زمین بنه در جایگاهے کہ خالی بود و بجز خدای
کسی ترا نه بیند پس خاک بر سر کن و سر و روی خویش در خاک
بمال و بچشم گریان و دل بریان و بر اندوه به آواز بلند
یگان یگان گناه خود کہ در مدت عمر خود کرده بر زبان آر
و نفس خود را ملامت کن کہ اے نفس وقت آن نیامده کہ توبه
کنی و بخدای تعالی باز گردی یا خود طاقت آن داری کہ بر عذاب
خدای تعالی صبر خواهی کرد یا چیزی داری کہ ترا از عذاب مانع
خواهد شد و مثل این کلمات بسیار بگوئی و هر دو دست بردار
و مناجات کن کہ الهی بنده گریز پای تو بدر تو آمده است
الهی بنده گنهگار تو بعذر پیش آمده است از من عفو کن
و بفضل خویش مرا قبول کن و بنظر رحمت سوے من بنگر

یارب مرا بیامرز و جمله گناهان گذشته مرا در گذار و آنچه از عمر
من باقی ست تا مرگ از گناهان نگهدار که خیر همه بدست قدرت
تست و تو بخشنده و بخشاینده پس این دعا بخوان اَللّٰهُمَّ
یَا مُجَلِّیَ عَظَائِمِ الْاُمُوْرِ یَا مُنْتَهٰی هِمَّةِ الْمَهْمُوْمِیْنَ یَا مَنْ اِذَا
اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ كُنْ فَیَكُوْنُ اَحَاطَتْ بِنَا ذُنُوْبُنَا
اَنْتَ الْمَذْخُوْرُ لَهَا یَا مَذْخُوْرًا لِكُلِّ شِدَّةٍ كُنْتُ اَدَّخِرُكَ
لِهٰذِهِ السَّاعَةِ فَتُبْ عَلَیَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ
معنی دعا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ و ای
نهایت مقصود همت همه صاحب همتان ای کسی که چون خواهی
که چیزی کنی بگوئی که بشو در حال موجود شود گناه ما بسیار شد ای
ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت ترا
ذخیره کرده ام توبه نصوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و توبه دهنده
پس بسیار گریه و زاری بکن و این دعا بگو یَا مَنْ لَّا یَشْغَلُهٗ سَمْعٌ
عَنْ سَمْعٍ یَا مَنْ لَّا یُغَلِّطُهٗ كَثْرَةُ الْمَسَائِلِ یَا مَنْ لَّا یُبْرِمُهٗ اِلْحَاحُ
الْمُلِحِّیْنَ وَلَا تُضْجِرُهٗ مَسْئَلَةُ السَّائِلِیْنَ اَذِقْنَا بَرْدَ عَفْوِكَ

وحلاوة رحمتك انك على كل شئ قدير معني الست اى كسيكه

او را شنيدن چيزي از شنيدن چيزي ديگر باز ندارد اى كسيكه

از بسياري خواست خواهندگان ور دادن مراد هر يكي غلط نكند

اى كسيكه از الحاح كردن خواهندگان تنگ نيايد مارا شربت

عفو خود بچشان و بر ما رحمت كن كه تو بر همه قادري پس رسول صلى الله

عليه وسلم درود بفرست و براى جميع مسلمان آمرزش خواه وبعبادت

مشغول شو كه توبه نصوح كردي و از گناهان بكلي بيرون امدي و پاك

شدي چنانكه امروز از مادر زادي و خداى تعالى ترا دوست گرفت

و ترا اجر و ثواب بسيار بدست آمد و بر تو بركت و رحمت

چندان نازل شد كه هيچ كس وصف آن نتواند كرد

و از عذاب و بلاى دنيا و آخرت خلاص

يافتي و اين عقبه ابريدي بتوفيق

الله تعالى ولا حول ولا قوة

الا بالله العلي

العظيم

## عقبهٔ سوم و این عقبهٔ عوائق است

بعد از این بر تو باد ای طالب عبادت به دفع کردن موانع تا عبادت
تو مستقیم شود و گفته اند که موانع چهار اند اول از آن دنیاست
و دفع آن به دور شدن باشد از وی و زهد کردن در وی و این
ترک دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است سبب اول آنکه تا عبادت
تو مستقیم شود که رغبت دنیا مانع است از عبادت از آنکه چون ظاهر
تو به طلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت وی به عبادت
چگونه توانی کرد که دل یکی است و چون بچیزی مشغول شد بچیز دیگر مشغول نتواند شد و نیز
مثل دنیا و آخرت همچون دو انباغ است چون یکی را خشنود
کنی دیگری ناخوشنود گردد و نیز مثل دنیا و آخرت همچون
مشرق و مغرب است بقدر آنکه بیکی نزدیک شوی از دیگری
دور افتی اما آنکه مشغولی دنیا در ظاهر مانع عبادت است
خود ظاهر است و روایت کرده اند از ابی الدردا رضه که گفت خواستم
که جمع کنم میان عبادت و تجارت جمع نشد پس روی
بعبادت آوردم و ترک تجارت گرفتم و روایت کرده اند از عمر رضه

رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا نشدی بسبب
توفیق که خدا تعالی مرا داده است، پس هرگاه که حال چنین باشد
زیان لیقانی اولی است، اما آنکه مشغولی دنیا بدل مانع عبادتست
از آن است که چون دل بخواست وی مشغول باشد چگونه بعبادت پردازد
چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم هرکه دوست داشت آخرت
را زیان کرد در دنیا، و هرکه دوست داشت دنیا را زیان کرد در آخرت
پس برگزینید آنچه باقی است بر آنچه فانی است، پس ازینجا دانستی
که چون ظاهر تو بدنیا مشغول باشد و باطن بخواست وی میسر نشود که
عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی بظاهر و باطن از وی دست
بداری البته عبادت توانی کرد بلک عبادت کردن بر تو آسان گردد
و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک
دنیا گیرد دل او بحکمت روشن گردد و اعضاش بکار عبادت او را
یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیمت عمل
تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است، دو رکعت
نماز از مرد عالم تارک دنیا و زاهد بهتر است و دوست تر است نزدیک

خدای تعالی از عبادت همه عابدان تا قیام قیامت پس چون عبادت
به ترک دنیا بچندین مرتبه می باید واجب آمد بر طالب عبادت که ترک دنیا
کیرد **سوال** اگر کوئی که چیست معنی زهد در دنیا **جواب**
بدانکه زهد نزدیک علمای ما دو نوع است زهدیست که مقدور
بنده است و زهدیست که مقدور بنده نیست اما زهدیکه
مقدور بنده است سه چیز است یکی ترک طلب چیزیکه ندارد از دنیا
دوم دور کردن چیزیکه دارد از دنیا سوم ترک خواست دنیا
در باطن اما زهدیکه غیر مقدور است آنست که دنیا بر دل زاهد بکلی
سرد شود و زهدیکه آن مقدور است مقدمه زهدیست که آن
غیر مقدور است چون بنده زهد مقدور بجای آورد یعنی آنچه نیست
طلب نکند و آنچه دارد دور کند و از دل خواست بیرون کند
زهد غیر مقدورش حاصل آید یعنی دلش از دنیا بکلی سرد شود
این زهدیست نزدیک من حقیقی و بدانکه صاحب نظران سه چیز
بیرون کردن خواست از دل از آنکه بسیار تارک باشند بظاهر
و محب باشند دنیا را بباطن و مقصود آنست که خواست باطن

نباشد مرد دنیا را بشنیدیم که خدا تعالی می فرماید تِلْكَ
الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ معنی آنست که دار آخرت
برای کسانی هست که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند معلق کرد یافتن
سعادت آخرت را به نفی خواست دنیا نه بیافت دنیا پس مقصود
آنست که خواست دنیا از دل برود چون بنده بران دو چیز
مواظبت کند خدا تعالی او را توفیق دهد که خواست نیز از دل
خود بیرون برد و اما آنچه باعث هست بر ترک دنیا ذکر آفات
و عیوب دنیاست و در آفات و عیوب دنیا مشایخ
بسیار سخن گفته اند یکی از آنجمله آنست که بزرگی گفته است
ترک دنیا کردم بسبب قلت غنای او و کثرت عنای او و بسبب
فنای او و خست شرکای او وشیخ من گفته است که ازین سخن
بوی رغبت می آید از آنکه هر که شکایت کند فراق کسی را امید
وصال او را دوست دارد هر که چیزی را بسبب مزاحمت شریکان
ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بگیرد پس سخن کامل در مذمت

دنیا آنست که شیخ من گفته ست دنیا دشمن خداست عزّ و جلّ و تو دوست او ئی و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن دارد ، و نیز گفته ست که دنیا مرداریست بخوشبوئی و زینت آراسته ، غافلان بظاهر او فریب خورند ، و عاقلان ترک گیرند

**سوال** اگر گوئی که چیست حکم زهد در دنیا فرض ست یا مستحب

**جواب** بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام ، در حرام فرض ست و در حلال مستحب ، و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت استقامت یافته اند بمنزلهٔ مردار نیست اقدام نکنند بر خوردن آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر ، اما زهد در حلال مر ابدالان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مردار یست نخورند مگر مقداری که از آن چاره نیست ، و حرام نزدیک ایشان بمنزلهٔ آتش ست که خوردن آن بهیچ حال در خاطر ایشان نگذرد ، این ست معنی سرد شدن دل بر دنیا یعنی باید که بکلّی همت خود از طلب دنیا قطع کند ، و پلید ش پندارد و مکروه شمرد اندیشناکی که در دل او خواستی و میلی سوی دنیا نماید سوال

اگر گوئی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی
با چندین خواهشها که دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود
**جواب** بدانکه کسی که او را خدا تعالی توفیق خاص کرامت
کند و از آفات دنیا و تباهی او بداند نزدیک او همچنین شود
که گفتیم؛ و ازین سخن تعجب کنند کسانی که از عیبهای دنیا و آفات
او کورند و بظاهر او فریب خورند؛ و درین باب ضرب مثل کنیم
تا نیکوتر فهم کنی؛ بدانکه این بکسی ماند که حلوای خبیص با جملگی
(المعمول من التمر والسمن — قاموس)
شرایط از بادام و شکر و پسته و مویز و زعفران و خوشبوی چیزان
بسازد پس پارهٔ زهر قاتل دران تعبیه کند و مردی آنرا ببیند و یکی
دیگر نه بیند پس صاحب حلوا این حلوا را پیش آن هر دو کس نهد
مردیکه بران تعبیه کردن زهر آگاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند
تا اصلا در خاطرش نگذرد که بهیچ حالی ازان چیزی بخورد و این حلوا
نزدیک او بسان آتش است بلکه صعبتر ازان بسبب آفتی که بران مطلع
است؛ و بهیچ وجه بظاهر او و زینت او فریفته نشود اما این مسکین جاهل
که بتعبیهٔ زهر مطلع نیست بظاهر او فریفته شود و برغبت تمام خورد

و بسیار باشد که آن پرهیز نده را سرزنش نماید و نکوهش کند و گوید که ازین
چنین حلوای لطیف چرا احتراز می کنی مگر دیوانهٔ ۞ این است مثل حرام
دنیا با اہل بصیرت و جاہلان راغب اما اگر درین حلوا زہر نیامیخته باشند
مگر خوی با خلم بینی انداخته ہمچنین مردی که مشاہده کرده است نزدیک
او این حلوای مکروه باشد و طبع او را ازان نفرتی بود تا ممکن باشد
که دست بران فراز نکند مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید ۞ و ان دوم
که خبر ندارد بر رغبت تمام بخورد ۞ این است مثل حلال دنیا با ہردو
فریق اہل بصیرت و استقامت ۞ و اہل رغبت و غفلت پس این آن
حال دو مرد با آنکه در طبع ہر دو برابر اند ۞ و مختلف اند بسبب علم و جہل
که دران حلوا ہست ۞ اگر جاہل بدانستی چنانکه عالم دانست ہمچنان
زہد کردی که او کرد و اگر عالم ندانستی چنانکه جاہل ندانست
برغبت تمام بخوردی ۞ چنانکه او بخورد پس ازینجا دانستی
که تمیز در دل است نه در طبع ۞ و این اصلی است مفید ۞ و سخنی است
ظاہر و راست و معترف باشد باین کسی که بہره از خرد و انصاف
داشته باشد سوال اگر گوئی که چاره نیست از گرفتن مقداری

جواب ۳

از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زهد کنم گفتم در فضول است آنچه
بدان احتیاج نیست در قوام ؛ و مقصود بنده قوام و قوت
است ؛ تا خدای تعالی را عبادت توان کرد نه اکل و شرب ؛
و گرفتن لذت ؛ و خدای سبحانه و تعالی اگر خواهد قوام
بچیزی دهد ؛ و اگر خواهد بغیر چیزی دهد چنانکه فرشتگان را
داده است و چون بچیزی دهد بچیزی دهد که موجود است ؛ و نزدیک
تست و طلب تست و کسب تست و اگر خواهد بچیزی دهد که
نزدیک اوست ؛ و برساند مر ترا از انجا که ندانی ؛ بی آنکه
سعی و طلب کنی چنانکه فرمود جل جلاله وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی کسی که تقوی کند خدای او را
از دشواریها بیرون شدن بخشد و رزقش رساند از انجا که نداند ؛
چون همچنین است هیچ حال به طلب کردن رزق و خواستن آن
محتاج نیستی ؛ و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی
باید که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت
در عبادت حاصل آید ؛ نه آنکه شهوت و لذت طلب کنی ؛ و هرگاه

بدین نیت دنیا بگیری؛ آن از تو خیر باشد و در زهد تو قادح نبود؛
## عائق دوم خلق ست بعد ازین بر تو بادای طالب
عبادت بجدا شدن از خلق و عزلت گرفتن از وی؛ و آن بسبب
دو چیز ست یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند حکایت
کرده اند که یکی از مشایخ گفت بگذشتم به جماعتی که تیر می انداختند
و یکی از ایشان دور نشسته بود خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر
خدای خوشتر ست نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من
پروردگار من ست و دو فرشته گفتم از میان جماعت سابق
کیست گفت کسی که خدای تعالی او را آمرزیده ست گفتم راه کدام
ست بدست راست اشارت کرد سوی آسمان و برخاست
و برفت؛ پس همچنین خلق مانع ست مر آدمی را از عبادت
بلکه بدین بسنده نیست که خلق آدمی را در معصیت ها
افکنند؛ چنانچه حکایت کرده اند از حاتم اصم رحمة الله که او گفته؛
طلب کردم از خلق پنج چیز و نیافتم؛ طلب کردم از ایشان طاعت
و زهد نکردند؛ گفتم تا که مرا یاری کنند؛ بر آن نکردند؛ گفتم مرا راضی

باشید از من چون کنم نکردند، گفتم بلی مرا منع مکنید از ین، منع کردند گفتم بلی مرا بر آنچه رضای خدای تعالی نیست مخوانید، و اگر نکنم با من عداوت مکنید، کردند، ترک ایشان گرفتم و بخویشتن مشغول شدم، و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصفت بیان کرده است
کرده است از مان عزلت را، و شرح داده است اهل او را و فرموده است بجدا بودن از خلق، و درین شکی نیست که او داناترست بمصالح ما، و ناصح تر ما را از ما، پس چون زمانه خود را بدان وصف یابی که گفته است فرمان او بجا آر، و نصیحت او قبول کن و هیچ شک مکن که رسول صلی الله علیه وسلم داناترین مردمانست بدانچه صلاح تست درین زمانه تو، و بعد زمانهای سقیم خود را سرباز مدار، که از جمله هلاک شدگان باشی، و آنچه فرموده است آنست که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهم گفته است، که نزدیک رسول الله صلی الله بودم که ذکر فتنه کردند، و فرمود که چون ببینید مردمان را که از عهدهای خود در گذشتند و امانتها را خیانت کردند گفتم چکنم دران زمان ای رسول خدا

جعلنی الله فداک گفت لازم گیر خانه خود را و نگاهدار زبان
خود را و بگیر انچه دانی و ترک کن انچه ندانی و بر تو باد بکار خویش
و ترک گرفتن کار دیگری و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که آن روزهای هرج باشند پرسیدند
که روزهای هرج چه باشند فرمود که روزگاری است
که مردم از همنشین خود امین نباشند و ابن مسعود رضی الله عنه
در خبر دیگر روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه که گفت
مر حارث بن عمیر را که اگر عمر دراز داده شوی زمانه بر تو خواهد
رسید که بسیار باشند در ان زمان خطیبان و اندک
باشند عالمان و بسیار باشند سایلان و اندک باشند
دهندگان در ان زمان هوا کشنده عالم باشد گفتم کی باشد
آن روز گفت آن روز که نماز ها فوت کنند و رشوتها قبول
کنند و دین را بمتاعی اندک از دنیا بفروشند و در باش
ای نیکبخت از ان زمانه دور باش من میگویم که جمیع انچه در دنیا
اخبار روایت کرده اند بچشم خود دیدم در زمانه خویش

پس نیکو نظر کن که ترا چه باید کرد؛ و سلف صالح رضوان الله
علیهم اجماع کرده اند بر دوری بودن از زمانهٔ خویشتن و اهل آن
و اختیار کرده اند عزلت را و بعزلت امر کرده اند و درین هیچ
شکی نیست که ایشان داناتر و بیناتر از ما بوده اند؛ و زمانه
بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباه‌تر از آن شده است
که در وقت ایشان بود؛ یوسف بن اسباط رحمة الله گفته
است که شنیدم از سفیان ثوری رحمة الله که میگفت
بخدای که بجز وی خدای دیگر نیست عزلت حلال شد درین زمانه
و من میگویم اگر عزلت در زمانهٔ سفیان ثوری رحمة الله
حلال شد در زمانهٔ ما واجب و فریضه گشت؛ و روایت
کرده اند از سفیان ثوری رحمة الله که نامه نوشت
بسوی عباد خواص؛ بدانکه تو در زمانه که اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم پناه می جستند از آن زمانه که آنرا
دریابند؛ و ایشان را علمی بود که ما را نیست؛ پس چگونه
باشند حالها که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم و اندکی

صبر واندکی یاری دهان بر خیر ؛ و بسیاری فساد مردمان ؛ و
و عمر خطاب رضی الله عنه فرموده ست که در عزلت راحت هست
از همنشینان بد ؛ سفیان بن عیینه رحمة الله گوید که سفیان
ثوری گفتم که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار مکن
گفتم نه آن که در خبرست که معرفت با مردمان بسیار کن از انکه
هر مومن را شفاعتی ست گفت نه پندارم که وقتی مکروهی بتو
رسیده ست مگر از کسی که با او معرفت پیدا اشتی گفتم
از پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم سبالها
گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص
یافتن از ایشان دشوارست ؛ و فضیل رحمة الله گفته ست این
زمانه الیست که زبان را نگاه باید داشت ؛ و درهای نهان
باید بود و دل را علاج باید کرد ؛ و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه
ندانی ترک باید کرد ؛ و داود طائی رحمه الله گفت ؛ روزه بگیر
در دنیا ؛ و افطار کن در آخرت ؛ و بگریز از مردمان همچون گریختن
تو از شیر ؛ و ابو عبید الله رحمه الله گفته ست که هیچ حکیم را ندیدم

مگر آنکه مرا وصیت کرد و اگر دوست داری که کسی ترا نشناسد باید که تو نیز از وی
خدای تعالی کاریست. اما خصلت دوم که موجب اختیار عزلت است آنکه
مردمان باطل کنند آنچه از عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید از
قبل ایشان از ریا و تزیین و هر آینه راست گفت یحیی بن معاذ رازی
رحمه الله که دیدن مردمان بساط ریاست. و زاهدان گذشته
ترسیده اند از آن بعضی و بجای ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گفته اند و
روایت کرده اند که هرم بن حیان رضی الله عنه اویس قرنی را گفت که ای اویس بیا
تا یکجا باشیم و ملاقات یکدیگر کنیم. اویس رضی الله عنه گفت دعای در غیبت بهتر است
ملاقات یکدیگر است که از زیارت و ملاقات سبب ریا و تزیین است. و
مر سلیمان خواص را گفتند که ابراهیم ادهم رحمه الله آمده است چرا نزد
او نمی روی. گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از
ملاقات کردن با وی. این سخن را انکار و عجب پنداشتند گفت چون
من ابراهیم ادهم را ببینم ریا کنم. و چون شیطان را ببینم از ریا
بپرهیزم. و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرده و در مجلسی دیر بنشست و
در آخر مجلس چون دعا کرد و برخاست شیخ من گفت ترسیده ام که

مجلسی بعید و از تو از این مجلس نشسته باشم. عارف گفت اما من نه
پندارم که مجلسی خایف‌تر از این مجلس نشسته‌ام. از آنکه تو احادیث نبوی
و علوم غریب یاد میکردی. و من نیز همچنین میکردم پس میان ما ریا افتاد
ازین سخن شیخ متنبه (ازین سخن متنبه) گشت بگریست تا آنکه بیهوش شده بیفتاد. این است
حال اهل زهد و ریاضت در ملاقات یکدیگر با ایشان. پس چگونه باشد
حال اهل غفلت و بطالت بلکه حال اهل شر و جهالت. و بدانکه زمانه
بکلی باطل شده است و مردمان بکلی تباه شده‌اند بحدیکه ترا از عبادت
باز دارند که اصلا نتوانی که عبادت کنی. و اگر چیزی کرده باشی بر تو
باطل کنند. پس واجب است بر تو عزلت گزیدن و جدا شدن از مردمان
و پناه طلبیدن از خدای تعالی از تباهی این زمانه و اهل او
والله الحافظ بفضله و رحمته. سوال اگر گویی که چیست حکم
عزلت و جدا شدن از مردمان و بیان کن ما را طریق عزلت گرفتن یعنی
از مردمان و حدیکه درین کار واجب است جواب بدانکه
مردمان درین کار بر دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو ضرار
حاجت نیست به بیان علمی و بیان حکمی پس این مرد را باید

که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلا مخالطت نکنند، مگر در جمعه
و یا در جماعت، و یا در عیدین، و یا در حج، و یا در مجالس علم
نافع و یا حاجت لابدی، و خود را پنهان دارد چنانکه
او کسی را نشناسد، و نه کسی او را شناسد، و اگر این مرد خواهد
که بکلی از مردمان قطع کند و اصلا در امور دین و دنیا با ایشان
اختلاط نکند، بسبب مصلحتی که در آن می بیند روا
نیست او را، مگر آنکه یکی از دو کار کند، یا آنکه جای
دور ساکن شود که بر وجه جمعه و جماعت واجب نشود
مانند جبال و جزایر، شاید که یک سبب این باشد
عابدان را که از مردمان دور رفته اند، و در مثل
این مواضع سکونت کرده اند، و یا آنکه بحقیقت بداند
که مضرتی را که مخالطت مردمان بوی حاصل خواهد
شد بسبب حضور جمعه و جماعت بیشتر است از ثوابی
که بجمعه و جماعت حاصل خواهد شد، پس هرگاه که اثم
بیشتر هر آینه او را روا باشد که ترک جمعه و جماعت گیرد

باشد یا از ثواب

و در مکه دیدم یکی از مشایخ کبار را که از اهل
علم بود و در مسجد حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد
با هیچ مانع نداشت و من دران وقت به استفاده
بنزدی میرفتم یعنی از وی پرسیدم گفت اثمی که بسبب
مخالطت مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که بسبب جمعه
و جماعت حاصل میشود. میگویم حاصل کار آنست
که آنکه عذری دارد بر وی عتاب نیست. و خدای
تعالی عالم است و بنیات. و عذر هر یکی نیکو
میداند و طریق عدل آنست درین کار که در
جمعه و جماعت و خیرات دیگر با مردمان
مخالطت کند. و در غیر اینها جدا باشد.
اما اگر خواهد که بطریق دوم عمل کند به آنکه
از مردمان بکلی قطع کند. و در جمعه و جماعت حاضر نشود و بسیار [illegible]
می بیند پس طریق او آنست که جای دور ساکن شود که [illegible] و مثل این [illegible]
نشنود جمعه نشود. و طریق سوم یعنی آنکه ساکن شود در شهر و در جمعه و جماعت حاضر نشود

بسبب عذریکه می بینند؛ یعنی نیز هکاری کہ بسبب ملاقات
حاصل می آید؛ این کس محتاج است بنظر دقیق و دران خطر
عظیم است و دو طریق اول سالم اند واللہ الموفق بفضله؛ واما
مرد دوم که مقتدا باشد در علم که مردمان در کار دین بوی
محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حقے یا رد کردن مبتدعی
و یا خواندن بسوی خیر بفعل یا بقول؛ مثل این مرد را روا نباشد
که بکلی از مردمان دور شود بلکه می باید که میان ایشان باشد
و خلق خدای تعالی را نصیحت کند؛ و احکام آخرت برای
ایشان بگوید؛ و روایت کرده اند از رسول صلی اللہ علیه وسلم
که فرمود چون بدعتها ظاهر شوند؛ و عالم ساکت ماند؛ لعنت خدای تعالی
بران عالم باد؛ و این جائی ست که میان خلق باشد و اگر میان
ایشان نباشد هم روا نیست که عزلت گزینند؛ روایت کرده اند
که او ستاد ابو بکر بن فورک رحمه اللہ قصد ان کرد که تنها باشد
و بعبادت مشغول شود در بعضی از کوه ها بگشت آوازی بشنید که ای
ابا بکر چون از جمله حجتها خدای تعالی شدی بر خلق؛ چرا بندگان

خدای تعالی را ترک گرفتی پس بازگشت و میان خلق آمد۞ این بود
سبب صحبت او با خلق ۞ و مامون بن احمد مرا حکایت کرد از استاد
ابو اسحاق رحمة الله که گفت عابدان جبل لبنان را که ای
خورندگان گیاه امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را
در دست مبتدعان گذاشتند و اینجا بخوردن گیاه مشغول
شدید ۞ گفتند که ما طاقت صحبت مردمان نداریم ۞ خدای تعالی
ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را نصیحت
کنی ۞ بعد از ان کتاب جامع الجلی والخفی تصنیف کرد ۞ و بدانکه
مثل این مرد محتاج است در صحبت خلق بکارهای دشوار ۞
اول صبر دراز و حلم عظیم و نظر دقیق و یاری خواستن از
خدای تعالی دایما ۞ تا نیاید در معنی منفرد باشد ۞ اگرچه در ظاهر
به شخص با ایشان است ۞ اگر با او سخن گویند سخن گوید ۞ و اگر
زیارتش کنند بر اندازه هریکی تعظیم کنند ۞ و هریکی را شکر گوید ۞
و اگر ازوی روی گردانند ۞ آن را غنیمت شمرد ۞ و اگر در خیر با
با ایشان یار شود ۞ و اگر در تباهی باشند مخالفت شان

کنند و منع نماید؛ اگر دانند قبول خواهند کرد بجمیع حقوق ایشان قیام
نماید از زیارت؛ و پرسیدن بیمار؛ و روا کردن حاجتی؛ که او را
گویند بقدر امکان؛ و از ایشان یادداشت نجوید؛ و اگر قادر باشند
ایشان را چیزی بدهد؛ از ایشان هیچ نستاند؛ و اگرچه بدهند
تا تواند نستاند؛ و اگر او را برنجانند تحمل کند؛ و به هیچ نوع انتقام
نکشد؛ و اصلا رنجش ظاهر نکند؛ و حاجتهای خود را از ایشان
پنهان دارد؛ و با نچه تواند به آسانی و دشواری حاجات خویش
درست تمام کند و با اینهمه محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند
چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است که اگر بشب بخسپم خود را ضایع
کرده باشم؛ و اگر بروز بخسپم رعیت را ضائع کرده باشم
پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز؛ و مثل این زندگانی که به تن
با ایشان باشند؛ و بدل از ایشان دور بغایت دشوار است؛
و ابن مسعود رضی الله عنه گفته است مخالطت کن با مردمان چنانکه
دین ترا زیانی نرسد؛ اما من میگویم چون فقها موج زنند؛ و کار از دین
چنان شود؛ که عالم را نه طلبند و در بند فائده گرفتن دین نباشند؛

وکار دنیا مهم باشد در چنین وقت عالم نیز معذورست که عزلت گزینند
واز مردمان دور باشد و علم را دفن کند و می ترسم از آن که این
زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد والله المستعان این است
حکم عزلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است
وضرر او بسیار والله ولی التوفیق سوال اگر گوئی که رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده است بر شما باد بجماعت که دست
خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است
که تنها را بگیرد و گفت صلی الله علیه وسلم که شیطان با تنها است واز
دوتن دورست جواب اگرچه رسول الله صلی الله علیه وسلم این بگفته
است این هم گفته است اَلْزِمْ بَیْتَکَ یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است
بعزلت و دور بودن از مردمان در زمانه تباه و در قول رسول
صلی الله علیه وسلم تناقض نیست و جمع میان هر دو چنین گوئیم
اما آنچه گفت بر شما باد بجماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد
بجماعت در دین و حکم شرع از آنکه این امت بر ضلالت اجماع نکند
پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن بر خلاف آنچه جمله ائمه بر آن

ن
در نسخه صحیح
وکار دین مهم نباشد

اجماع کرده اند باطل ست و گمراهی ست؛ اما آنکه از مردمان جدا شود برای
اصلاح دین آن مراد نیست؛ وجه دوم سرشما بادبجماعت یعنی جدا نشوید
از ایشان در جمعه و جماعت و مثل آن که دران قوت دین و جمال اسلام
ست؛ و در خشم آوردن کافران و ملحدان ست؛ و از برکات
خالی نیست؛ و من نیز میگویم که حق گوشه نشین آنست که با مردمان
در جمیع خیرات شریک شود؛ و از صحبت و مزاحمت کردن با مردمان
در باقی کارها احتراز کند بسبب آفاتی که دران ست وجه سوم سرشما باد
بجماعت در غیر زمانه فتنه گفته ست مر کسی را که او ضعیف باشد در کار دین
واما مردی قوی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را مشاهده
کند باید که عزلت گزیند و جز در جمعه و جماعت بیرون نیاید چنانچه
رسول الله صلی الله علیه وسلم امت را حذر کردن فرموده ست
از جلوت و بخلوت امر کرده؛ و اگر خواهد که بکلی قطع کند باید که در کوهی
و جزیره ساکن شود بسبب صلاح که در کار دین دیده ست؛ میگویم
مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را میسر گرداند که در جمعه و جماعت
و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب

بسیارست؛ اگرچه مردمان باطل شده اند؛ از ابدالا چنین روایت
کرده اند که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می باشند و سیر بحر و زمین
هر جا که خواهند در ساعت بروند و زمین برای ایشان طی میکنند
گوارا باد مر ایشان را بهر چه ظفر یافته اند بران سوال اگر گوئی که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرموده است که رهبانان امت من کسانی اند که در مساجد
نشینند و این معنی مقتضی تنها ست از جدا بودن از مردمان جواب
بدانکه این در غیر زمانه فتنه گفته ست چنانکه پیش ازین ذکر کردیم؛ و نیز
باک نیست که در مساجد باشند باید که با مردمان مخالطت نکنند؛ به تن
با ایشان باشند؛ و در معنی از ایشان جدا؛ و این ست مقصود ما
از شرح عزلت که گفتیم؛ نه آنکه دور بودن به تن و نزدیک بودن بدل؛
و درین معنی ابراهیم ادهم گفته ست كُن واحدًا جامعًا ومن ربك ذا الانس
ومن الناس وحشيًا یعنی میان مردمان باش و تنها باش؛ و با خدا تعالی
انس گیر و از مردمان گریزنده باش سوال اگر گوئی که بنیاد
در عهد ادریس علماء آخرت و رباط صوفیان که سالک راه آخرت
باشند چگونه جواب بدانکه این ست طریق بزرگ و ستوده

درین کار، ازانکه سکونت در مثل این مواضع که گفتی جامع ست

هر دو فایده را، یکی عزلت از مردمان و دوم مشارکت با ایشان

در جمعه و جماعت و جمیع خیرات، پس ایچنین کس را حاصل اید یکی

که اهل عزلت را باشد، با ثوابی که جمیع مسلمان را حاصل میآید

پس بودن در رباط بهترین طریق ست، و بنابرین اکثر

عارفان میان مردمان بوده اند تا مردمان را از ایشان

نفع بود و حال ایشان مشاهده نمایند، و پس روی ایشان

کنند، که زبان حال موثرتر از زبان مقال ست سوال

اگر گویی که چیست حال مرید باکسانیکه در مجاهده و ریاضت

مشغول اند با ایشان مخالطت کند یا نکند جواب بدانکه اگر

ایشان بر طریق مشایخ گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین

برادران تو اند در دین و یاری دهندگان تو اند بر عبادت

خدای تعالی، اما اگر بطریق ایشان نباشند و ترک رسم

ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالطت کند،

بلک در کنج عزلت خود باشد سوال اگر گویی که معزل اگر خواهد

که از مدارس و رباط بیرون آید و در جای دیگر ساکن شود بسبب
آنکه صلاح خود در آن بیند شاید یا نه جواب بدانکه این مدارس
و رباط بمنزله حصنی است که آدمی را از دزدان و راهزنان نگاه دارد
و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی است که سواران شیاطین
جوق جوق میگردند بیم آن باشد که او را ببایند و اسیر نمایند
پس کسیکه ضعیف است بر وی واجب است که حصن را لازم
گیرد اما اگر مردی قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بر وی غالب
نتواند شد بنزدیک او حصن و صحرا برابر بود و اینچنین کس را
باک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن اولی‌تر
است سوال اگر گوئی که چه گوئی در زیارت برادران دینی
و پیوستن با ایشان در ملاقات و تذکیر جواب بدانکه
زیارت برادران دینی از جواهر عبادت است و سبب
قربت خدای تعالی است عز و جل و مشتمل فواید بسیار است
ولیکن باید که دو چیز نگاه داری یکی آنکه بسیار بزیارت نروی
و از حد نگذری که زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا یعنی زیارت کن گاه گاه

[illegible]

تا او سعی با قوت زیاده شود دوم آنکه حق زیارت نگاهداری و آن
آنست که از ریا و تزئین و لغو و غیبت و امثال این احتراز کنی
تا خود را و این مردم را و را هشتم شفقتی سوال اگر گوئی که چه چیز
باعث شود بر عزلت گزیدن از مردمان و دور بودن از ایشان
و چه چیز آسان کند بر من تنها بودن را جواب بدانکه
آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیزست
یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از آنکه مشغولی عبادت
و انس با خدای تعالی آدمی را از مخالطت باز دارد
که انس گرفتن با مردمان علامت افلاس است چون
نفس خویش را بینی که ملاقات مردمان میخواهد بدانکه
آن سبب بیکاری اوست پس چون کسی که بعبادت
مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت مناجات بیابد
و او را با خدای تعالی و کلام او انس حاصل شود و از صحبت دیگران
بکلی بگریزد و چنانچه در خبرست که موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چون از
مناجات و شنیدن کلام خدای تعالی بازگشتی از مردمان

بلکہ یحیٰی وانگشت در ہر دو گوش کردی تا سخن مردمان نشنود
و دران وقت سخن مردمان نزدیک او ہمچو آواز دراز گوش
بودی. و بر تو باد بدانچہ شیخ من گفتہ ست اتخذ اللّٰہ
صاحبًا وذر الناس جانبًا یعنی خدای تعالے را یاری
بگیر و مردمان را بیک جانب بگذار. دوم آنکہ بکلی از مردمان
طمع نداری چہ ہرگاہ نفع از کسی توقع نداری و از مضرت او
نترسی وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد. سوم آنکہ آفتہا
کہ در مخالطت ست نیکو در خاطر بگذاری پس این چیز را ہرگاہ
کہ لازم گیری ترا از صحبت خلق باز دارد و تنہا بودن بر تو
آسان شود واللہ الموفق عایق سوم شیطان ہست
بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان
و قہر کردن با او و این بسبب دو خصلت ست خصلت اول آنکہ
شیطان دشمنی ست کہ در آشتی او اصلا طمع نیست بلکہ
قانع و خورسند نشود تا ہلاک نکند پس از چنین دشمن ایمن
بودن از غایت غفلت باشد. خصلت دوم آنکہ شیطان

بر عداوت تو مخلوق شش هست شب و روز قصد تو میکند
و تو ازان بغفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاده
هست و آن آنست که تو وا ایسا بعبادت حق مشغولی و خلق را تو لا
و فعلا سوی عبادت میخوانی و این ضد کار شیطانست پس گویا
که تو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب می آری. او
نیز وا ایسا کمر بر عداوت و هلاکت تو بسته دارد و چگونه یا چون
توئی عداوت نکند که او با دوستان خود همچون کفار و اهل ضلالت
و اهل بدعت در بعضی احوال عداوت میکند. پس با تو که قصد
آن داری که او را در خشم آری و بمخالفت او کار کنی چگونه عداوت
نکند. پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی عام هست و با تو ای
کوشنده عبادت و علم عداوت خاص هست و کار تو او را مهم تر است
و او را بر تو یاری دهندگان اند که سخت ترین ایشان نفس و هوای
تست و او را اسباب و در آمدن هاست و تو ازان غافل هستی و
راست گفت یحیی معاذ رحمه الله که شیطان فارغ و تو مشغول و او ترا می بیند
و تو او را نمی بینی و او ترا فراموش نمیکند. و تو او را فراموش میکنی

پس چون حال چنین باشد از محاربه و قهر او چاره نیست ؛
سؤال اگر گوئی که بکدام چیزها با شیطان محاربه کنم و بچه
چیز او را مقهور گردانم جواب بدانکه اهل این کار را درین
مسئله دو طریق است یکی آنکه بعضی علما میگویند که تدبیر در
دفع شیطان همین استعاذه است یعنی باز داشت خواستن
از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا که شیطان سگی است که
خدای تعالی بر تو مسلط کرده است پس اگر بمحاربه او مشغول
شوی وقت خود را ضایع کنی و زحمتی دیده باشی پس باز
گشت بصاحب سگ اولی تا او را از تو باز دارد ؛ دوم
آنست که علمای دیگر میگویند که طریق در دفع شیطان مجاهده و دفع
است .. اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست که جمع کرده شود
میان هر دو طریق ؛ اول استعاذه کنیم از شر او چنانچه فرموده
شده ایم ؛ و اگر بعد از استعاذه شر او بکفایت نرسد و
او را بر خود غالب بینیم ؛ ضرورة بدانیم که این ابتلاست از خداوند
که او را بر ما مسلط کرده است تا صبر ما بر عداوت وی و قوت مجاهده ما ظاهر شود

چنانچه گاهی کافران را بر ما مسلط میکند با آنکه بر کفایت شر ایشان قادر است تا صبر کردن
با جهاد ایشان به بینند لیکن با آنکه مجاهده با شیطان و قهر کردن او دو رکنست
اول آنکه مکاید و حیل و بدایع او که چون بر مکاید و حیلها و مطلع شدی بر تو چیره
نتواند کرد چنانکه دزد چون بداند که صاحب خانه بیدار است هر آینه بگریزد دوم آنکه
وسوسها ورا التفات نکنی و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری که شیطان
بمنزلهٔ سگی است عوعو کننده اگر بدو روی آری تیز شود و آویزد و اگر اعراض کنی
ساکت شود . سوم آنکه دایما در ذکر حق مشغول باشی بزبان و دل که
که ذکر خدای تعالی در جنب شیطان بمنزلهٔ آکله است در جنب آدمی . سؤال
اگر گوئی چگونه شناسیم مکاید او را و کدام طریق است معرفت آنرا جواب بدانکه
او را وسوسه‌ها است که بمنزلهٔ تیرهاست که از هوا بجانبی اندازد . و حقیقت آن
وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی . دیگر آنکه او را حیلهاست
که آن بمنزلهٔ دامی است گسترده است . و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع
مکاید و اوضاع او بدانی . اما اصل خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل آدمی
فرشته موکل کرده است که دایما سوی خیر میخواند . و او را ملهم خوانند و در مقابله
او را الهام . و در مقابلهٔ فرشته شیطان نیز مسلط کرده است

که او را اسباب سوی شر میخواند و اورا وسواس گویند و دعوت او را
وسوسه گویند. و شیخ من گفته است بسا باشد که شیطان بخیر خواند و
مقصود او دران شر باشد. و بمفضول خواند. و مقصود او ازان
منع از فاضل باشد. مثل عجب و غیران. و چنین و داعی خدای
تعالی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده است که میل آن
طبیعت را اسباب شهوات و لذات است از نیک و بد به هر نمط
که باشد. پس بتحقیق دواعی سه چیز است. چون این مقدمه
دانستی بدانکه جمله خواطر که در دل بنده حادث میشود و دواعی
بر فعل و یا بترک آن باعث می باشد. آن همه با آنکه بحقیقت
از خدای تعالی است. لیکن بر چهار قسم است. قسمی است
که باری تعالی در دل بنده حادث میگرداند ابتداءً
و او را همچنین خاطر گویند فحسب و قسمی است که حادث
میگرداند موافق طبع آدمی و انرا هوای نفس گویند
و قسمی است که حادث میگرداند در عقب دعوت ملهم
و انرا الهام گویند. و قسمی است که حادث میگرداند عقیب

[illegible]

دعوت شیطان، انرا وسوسه گویند، این است چهار
قسم خواطر. چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطری که از
قبل خدای تعالی است ابتدا اگر گاهی بخیر باشد اکرام
والزام حجت را، وگاهی بشر باشد امتحان ومحنت را
وخاطری که از قبل ملهم است نباشد مگر بخیر زیرا که او مسلط
نیست مگر بجهت نصیحت وارشاد. وخاطری که از قبل
شیطان است نباشد مگر بشر برای اضلال واغوا
ور باشد که بخیر باشد برای مکر واستدراج را.
وخاطری که از قبل هوای نفس است بیشتر باشد بابخیر
ودران خیر نیست. وبعضی از سلف گفته اند که
هوای نفس نیز بخیر میخواند، وتحت او شر باشد
مثل شیطان این است انواع خواطر. چون این معلوم
شد چاره نیست مرترا از دانستن سه فصل دیگر که مقصود
درآنست اول فرق کردن میان خاطر خیر وخاطر شر
ودر جمله دوم فرق کردن میان خاطر شر ابتدا از شیطان

و هوا. و دانستن دفع هر نوعی. سوم فرق کردن میان
خاطر خیر ابتدائی. و الهامی. و شیطانی تا هر چه از خدای تعالی
است و یا از الهام باشد اتباع کنی. و هر چه از شیطان است
اجتناب کنی. و همچنین هوا نزدیک کسی که گفته است
که او نیز شیطان میخواند. **فصل اول** چون خواهی که خاطر خیر از
خاطر شر بدانی. و فرق میان این هر دو بکنی. بیکی از این
سه میزان وزن بکن تا حقیقت کار معلوم شود. اول آنکه کاریکه در
خاطر تو گذشته است بر شرع عرض کن. اگر موافق آید بدانکه خیر است. و اگر بر خلاف
آن باشد خصوصی یا شبهتی بدانکه شر است. پس اگر بدین میزان حال
او روشن نشد. پس عرض کن بر اقتدای به صلحا. اگر در کردن
آن کار اقتدا به صلحاست خیر است و الا شر است. و اگر بدین دو میزان هم
روشن نشده عرض کن بر نفس و هوا. پس بنگر اگر از آنهاست که نفس ازان نفرت
است بدانکه نفرت طبع نه نفرت ترس از خدای تعالی بدانکه خیر است. و اگر از آنها
است که نفس بوی میل است میل طبع نه میل امید ثواب خدای تعالی
بدانکه شر است. زیرا که نفس فرماینده است به بدی میل او و اصلا بخیر نباشد مگر گاهی بحیلی

ازین سه میزان وزن کرده میر آئینه خاطر خیر از خاطر شر
پیدا شود **فصل دوم** چون خواهی که فرق کنی میان خاطر
شر که از هوای نفس ست یا از شیطان یا از خدای تعالی
ست ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن یکی انکه
اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه از خدا تعالی ست
یا از هوای نفس و اگر متردد یابی بدانکه از شیطان ست
و عارفی گفته است که مثل هوای نفس همچون نمر ست که بسهل
بیچاره به دفع نشود و مثل شیطان همچون گرگ ست هرگاه
که از جانبی برانی از جانب دیگر براید دوم انکه اگر او را
بعد از گناهی که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی ست
از برای عقوبت و اهانت مرترا بشومی آن گناه و اگر این
خاطر ابتدا است و بعد از گناه نیست بدانکه از جهت شیطان ست
زیرا که شیطان در همه حال طالب اغواست سوم انکه
اگر آن خاطر را هیچ وقت بذکر گفتن خدای تعالی ضعیف و کم
نمی یابی بدانکه از هوای نفس ست و اگر بذکر گفتن کم شود

بدانکه از شیطان ست زیراکه شیطان بد گرگفتن پس می خزد
و در حالت غفلت وسوسه میکند فصل سوم
چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که از خدای تعالی است
و یا از ملک ست نظر کن درین نیز از سه وجه اول
انکه اگر دایما این خاطر را قوی و با جزم می یابی بدانکه
از خدای تعالی ست و اگر متردد می یابی بدانکه از ملک
ست زیراکه ملک بمنزله نصیحت کننده ست که ترا نصیحت
میکند بهر وجه که می تواند دوم انکه اگر آن خاطر بعد از خیر
و طاعت ست که از تو در وجود آمده ست بدانکه از خدای تعالی
ست از جهت اکرام و اعزاز مر ترا و اگر بعد از طاعت
نیست ابتداست بدانکه از ملک آمده ست در اغلب
احوال سوم انکه اگر این خاطر در اصول و علمهای باطن ست
بدانکه از خدای تعالی ست و اگر در فروع و اعمال ظاهر است
بدانکه از ملک ست در اغلب احوال زیراکه ملک را
بر باطن بنده وقوف نیست اما خواطر خیر که از قبل شیطان

ست برای مکر و استدراج نظر کن ؛ اگر نفس را در ان فعلی کہ
در خاطر گذشتہ است بانشاط می یابی نہ با ترس ؛ و بعجلت
می یابی نہ باہستگی ؛ و بہ امن ہمی یابی نہ بخوف و باکوری
دل می یابی نہ با بصارت عاقبت ؛ بدانکہ از شیطان است
ازان بپرہیز ؛ واگر نفس را بر ضد آن می یابی یعنی باخوف
نہ بانشاط و بہ آہستگی نہ بعجلت ؛ و با خوف نہ با امن و با بصارت
در عاقبت کار نہ باکوری دل در ان ؛ بدانکہ از خدای تعالی
ست یا از ملک میگویم کہ نشاط سبکی ست در آدمی در کردن
کارہای انکہ دران طمع ثوابی دارد ؛ و آہستگی در ہمہ جا
ستودہ ست مگر در مواضع معدودہ مانند نکاح کردن
دختر چون بالغہ گردد ؛ و گزاردن وام ؛ و دفن کردن مردہ
و طعام دادن مہمان ؛ و توبہ کردن از گناہان و اما خوف
احتمال دارد کہ از تمام گردانیدن و ادا کردن باشد چنانکہ حق
انست ؛ و از قبول و رد خدای تعالی باشد ؛ و اما بصارت
عاقبت آن باشد کہ بہ بیند و نیکو یقین کند کہ آن رشد و خیر است

وامید آن باشد که در و ثواب آخرة باشد پس دانستن این
هر سه فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و درین
فصول بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله علمهای لطیف
واسرار شریف است والله الموفق بفضله

واما تفصیل مکرهای شیطان بدانکه شیطان را با بنی آدم
در کار عبادت هفت نوع خدع و مکر است اول آنکه از نفس
طاعت باز دارد اگر بتوفیق الله تعالی رد کند و بگوید که من
بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشه آخرت چاره نیست ضرورة
مرا عبادت می باید کرد و از دنیای فانی توشه برای آخرت
و عبادت می باید ساخت بوجه دوم پیش آید و بتاخیر
توشه برای آخرت و عبادت امر کند اگر بتوفیق الله تعالی
آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من وفا کند
یا نکند و نیز اگر در عمل امروز توقف کنم تا فردا عمل فردا کی کنم
نه آنکه هر روزی را عملیست بوجه سوم پیش آید و به تعجیل کردن
در عبادت امر کند و از آدای آن چنانکه حق آنست باز دارد

وبگوید که تعجیل کن تا آن کار بکنی و این کار بکنی اگر توفیق
الله تعالی آن نیز رد کند وبگوید که عمل من اندک به آهستگی
و احتیاط بهترست از عمل بسیار بالنقصان و عجلت بوجه چهارم
پیش آید و تمام گردانیدن عمل چنانکه حق آنست برای
دیدن مردمان امر کند تا در ریا افگند پس اگر توفیق
الله تعالی رد کند وبگوید که دیدن مردمان مرا چه کار آید
دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده ست بوجه پنجم پیش آید
و در عجب اندازد وبگوید که امروز همچو تو بنده مخلص کیست
زهی علم و زهی بیداری تو اگر توفیق الله تعالی آن نیز رد کند
وبگوید منت خدای تعالی راست که مرا همچنین گردانید
اگر توفیق او نبودی مرا و عمل مرا چه قدر بودی بوجه ششم
پیش آید و این از انهاست که برین هیچکس مطلع نشود
مگر عالمان دانا که بیدار باشند و آن آنست که در سر
عبادت را نیکو داکن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق
ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی باشد از ریای خفی

اگر توفیق الله تعالی آن تیر زد کند و بگوید: ای ملعون تا این
زمان از وجه افساد عبادت پیش آمدی: اکنون بوجه
اصلاح پیش آمدی تا فاسد و تباه کنی: مرا با اظهار
عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد: اگر خدای تعالی
خواهد اظهار کند: و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست
تا مرا از عبادت حاصل باشد: بوجه هفتم بیکاره پیش آید
و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست: زیرا که اگر ترا سعید
و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و
بدبخت آفریده اند هر عملی که خواهی کرد سود نخواهد داشت
اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من
بنده ام و سر بنده فرمان برداری پروردگارم و احسبت آ
او داند هر حکمی که بسعادت یا شقاوت کرده است مرا به آن
چه کار: و نیز من بهر نمط بعمل محتاجم: اگر نیکبختم محتاجم نیز تا
ثواب: و اگر نعوذ بالله منها بدبختم هم محتاجم: بنا بر آنکه باری
خود را ملامت نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در آتش

در روم و فرمان بردار بوده باشم بهتر از آنکه
در آتش روم و عاصی باشم با آنکه میدانم که خدای تعالی هیچکس را
بر طاعت عقوبت نکند بلکه به ثواب وعده کرده است
و وعدهٔ او جل جلاله خلاف شدنی نیست والله الموفق

## عائق چهارم و آن نفس ست

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بحذر کردن ازین
نفس فرماینده به تباهی که اوست بدترین و تبه‌ترین
دشمنان و بلای اوست صعب‌ترین بلاها و علاج
او دشوارترست و دوای او مشکل‌تر و این بسبب
دو چیزست سبب اول آنکه دشمنی ست درونی
و هرگاه که دزد از خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب
دوم آنکه دشمنی ست محبوب و آدمی از عیب محبوب
خود کورست هرچه از نفس خود بیند نیکو پندارد
پس هرگاه که چنین باشد دیر نکشد که آدمی را نفس در فضیحت
و هلاکت افگند و او از آن بی خبر باشد مگر آنکه خدای تعالی

او را یاری دهد بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک
نکته مقنعه و آن آنست که چون نیکو بنگری بیابی این نفس اماره را
اصل جمله فتنه ها و فضیحت و خواری: و هلاکت و معاصی: و آفت
که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول آفرینش تا روز
قیامت باعث بران جمله همین نفس شوم را بیابی هر که در بلا
افتاده است یا بسبب نفس افتاده است تنها یا بمعونت و مشارکت
نفس با شیطان که اول معصیت خدای تعالی را از ابلیس بود
و سبب آن بعد حکم سابق هواء نفس بود که کبر و حسد او را
بعد از عبادت هشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت
چنانکه ابد الآباد غرق بماند و آنجا نه دنیا بود و نه شیطان و نه
خلق بلکه نفس بود که کبر و حسد پیش کرد با او آنچه کرد: بعد
از ان گناه مهتر آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص
بر بقای حیات او را دران بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور
شد و بغرور شیطان و شهوت نفس از جوار خدای تعالی
و فردوس اعلی به این دنیای حقیر پست و فانیه افتاد و دیدند

همه بسبب این نفس شوم است

فرزندان او از ان روز انچه دیدند تا ابد الاباد خواهند دید ولبعد ازان
حکایت هابیل و قابیل یاد کن که سبب معصیت در ایشان حسد
و بخل بود بعد ازان حدیث هاروت و ماروت که سبب معصیت
ایشان شهوت بود پس همچنین می آئی تا روز قیامت
نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فضیحت و معصیت مگر از نفس
و هوای او و الا خلق در خیر و سلامت بوده اند پس
چون دشمنی بدین طریق باشد واجب است عاقلان را که اهتمام
در کار او کنند سوال اگر گوی که چیست حیله دفع کردن این
چنین دشمن و چیست تدبیر کار او جواب بدانکه بالا گفتیم
که کار نفس دشوارترست ازانکه بیکبار قهر کردن او ممکن
نیست چنانکه دشمنان دیگر راست ازانکه مرکب و الت است
و اهمال کردن او نیز بیکبار نتوان کرد بسبب مضرتی که درنست
پس تو محتاجی بطریقی میان دو طریق که به پروری و تقویت دهی
او را القدر انکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و حبس کنی
او را بر حدیکه از فرمان تو نگردد پس تو در علاج کردن

نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی دشوار ؛ و ذکر کرده ایم که ظفر با
او آفتست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا هر دو فائده که تسرا
گفتم حاصل آید **سوال** اگر گوئی که این دابه ایست بی فرمان
او را چگونه لگام کنند و چیست حیله دران که او را لگام توان
کرد **جواب** بدانکه راست میگوئی ؛ و حیله در وی آنست
که اول او را نرم کنی تا لگام توانی کرد عالمان این کار گفته اند
که نرم کردن نفس را سه چیز است ؛ یکی آنکه شهوتها و لذتها را
بگلی باز داری که دابهٔ سرکش چون علف نیابد نرم شود دوم آنکه
بر وی بار گران از عبادت بنهی که دراز گوش را چون بار بسیار
کنند نرم شود خاصه که علفش نیز کم کنند سوم آنکه یاری از
خدای تعالی خواهی و پیش او بنالی تا ترا یاری کند و الا از شر
او خلاص نیست نشنیده که مهتر یوسف علیه السلام چه گفت
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي
یعنی نفس فرماینده ایست به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند
چون برین سه چیز مواظبت نمائی ؛ نفس بی فرمان

بیان تقوی

فرمان بردار تو گردد و در یحالت تعجیل کن و به لگام تقوی
لگام نفس کن و از شر او ایمن شو سوال اگر گوئی
بیان کن ما را که تقوی چیست تا آنرا بدانیم جواب بدانکه
تقوی گنجیست عزیز اگر بران ظفر یافتی خیر کثیر و رزق کریم
و فوز عظیم و غنیمت جسیم و ملک عظیم یافتی تو گوئی خیرهای
دنیا و آخرت جمع کرده اند و در زیر این یک خصلت نهاده
اند که نامش تقوی است و تامل کن در قرآن مجید که چند جا
ذکرش کرده اند و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده اند
و چندین سعادت بدان اضافت کرده اند و من از انجمله دوازده
برتو می شمارم یکی مدح و ثنا قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَ
تَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ای اگر صبر کنید و تقوی
گزینید پس بدرستی که آن از عزم کارهاست یعنی از جمله
کارهاست که عزم کردن بران واجب است دوم حفظ
و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا
وَتَتَّقُوْا لَا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئًا یعنی اگر صبر کنید

و تقوی کنید زیان نکند شمارا مکر ایشان هیچ سیوم یاری
کردن قوله تعالی إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ
هُمْ مُحْسِنُونَ یعنی خداوند تعالی با کسانی ست که تقوی کنند
و با کسانی ست که نیکوکار باشند چهارم نجات از سختی ها
و رزق از حلال قوله تعالی وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ
لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که
تقوی کند خدای تعالی او را از جمله دشواریها بیرون شدن
بخشد و روزی دهد او را از انجا که نداند پنجم اصلاح
عمل قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ
قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی ای آن کسانیکه
ایمان اورده آید تقوی کنید و سخن راست گوئید تا خدای تعالی
عملهای شمارا اصلاح کند ششم آمرزیدن گناهان قوله
تعالی يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ یعنی تقوی کنید تا بیامرزد شمارا
گناهان شما هفتم محبت خدای تعالی قوله تعالی إِنَّ
اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را

هشتم قبول طاعت قوله تعالی اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ
الْمُتَّقِیْنَ یعنی قبول نکند خدای تعالی طاعت را مگر از متقیان
نهم بزرگ داشتن قوله تعالی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ
یعنی بزرگترین شما نزدیک خدا تعالی متقی ترین شماست
دہم بشارت وقت مردن قوله تعالی اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَکَانُوْا
یَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُشْرٰی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَ فِی الْاٰخِرَةِ
یعنی کسانیکه ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مر ایشان راست
بشارت در حیات دنیا و در آخرت یازدہم نجات از آتش
قوله تعالی ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِیْنَ اتَّقَوْا یعنی ہمہ را در دوزخ در آریم
و متقیان را خلاص دہیم دوازدہم خلود در بہشت قوله
تعالی اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ یعنی بہشت مہیا کرده شد برای
متقیان ٭ این ست ہمہ خیر و سعادت در ہر دو سرای کہ در زیر
این تقوی نہاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را از تقوی
و بدانکہ اصل در کار عبادت سہ چیز است یکی توفیق و تائید
و آن متقیان راست چنانکہ گفت اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی خدای تعالی

بامتقیان ست دوم اصلاح عمل و اتمام تقصیر و ان نیز مر متقیان
راست چنانکه گفت یُصْلِحْ لَکُمْ اَعْمَالَکُمْ یعنی اصلاح کند عملهای شمارا
اگر تقوی کنید سوم قبول عمل و ان نیز مر متقیان راست چنانکه گفت
اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی قبول نکند خدای تعالی عمل
مگر از متقیان و مدار عبادت برین سه چیز ست ازانکه اول
توفیق باید تا عمل کند بعد ازان اصلاح تقصیر تا تمام شود
بعد ازان قبول چون تمام گردد و برای این سه چیز ست
تضرع و سوال جمله عابدان نه بینی که میگویند رَبَّنَا وَفِّقْنَا
لِطَاعَتِكَ وَتَمِّمْ تَقْصِيْرَنَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار
با توفیق ده مارا بطاعت خود و تمام کردان تقصیر ما و قبول کن
از ما عمل ما را و این همه را خدای تعالی بتقوی وعده کرده است
و متقیان را این همه کرامت فرموده خواهند یا نخواهند پس
سر تو باد اگر طالب عبادتی یا طالب سعادت دنیا و عقبی
هستی و تامل کن این یک اصل را و آنرا نشست که همه عمر
خود و عبادت نعمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد

آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و مقبول
که خدای تعالی گفته است إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
پس اصل این کار بتقوی باز گشته و ازین است که عایشه
گفت رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم
را هیچ چیز از دنیا خوش نیامدی چنانکه متقی؛ وقتاده رضی الله تعالی
عنه گفته که در توریت است ای فرزند آدم تقوی کن و هر جا که
خواهی بخسپ؛ و گفته اند که عامر بن قیس شبانروزی هزار
رکعت نماز میگزاردی چون در بستر آمدی بنفس را گفتی
ای جای همه بدیها بخدای که هیچ چشم زدنی از تو راضی
نشده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن
بگریست گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالی
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و تامل کن یک نکته دیگر و این
اصل جمله اصلهاست و آن آنست که یکی از صلحا مر شیخ خود را
گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوصیتی که خدای
عالمیان بدان وصیت کرده است و گفته وَلَقَدْ وَصَّيْنَا

الذين اوتوا الكتب من قبلكم واياكم ان اتقوا الله يعنی
وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند
و شما را که تقوی کنید ؛ میگوییم نه آنکه خدای تعالی داناترست
بصلاح بنده از همه کس ؛ نه آنکه او نصیحت کننده ترست بنده را
نه آنکه او مشفق ترست بنده را از همه کس ؛ پس اگر در عالم
خصلتی بودی صالح تر مر بنده را و جامع تر خیرات را ؛
و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر امید را
ازین خصلت که آن تقوی ست خدای تعالی بندگان را
بدان امر فرمودی ؛ و بدان وصیت کردی پس هرگاه پیشینیان
و پسینیان را بدین یک خصلت وصیت کرد و هم باین بسنده کرد
و دانستی که این خصلت جامع ست خیر دنیا و آخرت را و کافی
ست جمیع مهمات را و رساننده ست بنده را به بلند ترین
درجات در عبادت ؛ و اصلی ست که بران مزید نیست و بسنده است
کسی را که بنظر دقیق دران بنگرد و بران عمل نماید والله الموفق
سوال اگر گویی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین

بزرگست حاجت بمعرفت او سخت تر پس چاره نیست
اکنون غیر ازان که تفصیل تقوی بگوئی جواب بدانکه
همچنین ست که تو میگوئی واجب ست که او را بزرگ دارند
و در طلب او جد و جهد نمایند که بدان احتیاج کلی است. و لیکن
میدانی که هرچه بزرگ و عزیز باشد. در حاصل کردن آن نیز
زحمت و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس
چنانچه این خصلت خصلتی بزرگست و عزیزست مجاهده کردن
در طلب او. و قیام نمودن در حق او نیز دشوارست که عظمت
بر اندازهٔ محنت باشد. و لذت بر حسب مؤنت خدای تعالی
میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی هرکه
در راه ما مجاهده کند او را راه خود بنمائیم پس بشنو و بیدار شو
و فهم کن این خصلت را بعد ازان جست شو تا بران عمل کنی
و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل کردن است و الله الموفق
میگوییم گوشدار. بدانکه اول التقوی در قول مشائخ ما پاک کردن
دل است از گناهی که مثل آن گناه از تو در وجود نیامده است

تا حاصل شود مر ترا به قوت عزم بر ترک آن و حجابی میان تو و میان
گناهان ۞ و تقوی را در قرآن مر سه چیز اطلاق کرده اند یکی ترس و هیبت
خدای عز و جل قال الله تعالی وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ یعنی بترسید
از من دوم بمعنی طاعت و عبادت قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته
که ای مومنان فرمان برداری کنید خدای را عز و جل چنانکه
حق آنست ۞ سوم بمعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است
حقیقی تقوی نه آن دو نه بینی که خدای تعالی گفته وَمَن يُطِعِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
یعنی هر که فرمان برداری کند خدای را و رسول او را و بترسد از خدای
تعالی و تقوی کند او از جمله رستگاران است ۞ طاعت و خوف را
ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد ۞ پس معلوم شد که حقیقت
تقوی چیزیست سوای طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است
چنانکه گفتیم ۞ و مشایخ گفته اند که منازل تقوی سه است تقوی از شرک
۞ و تقوی از بدعت ۞ و تقوی از معاصی فرعیه ۞ و این هر سه را

خدای تعالی دریک آیت ذکر کرده است قوله تعالی لیس علی
الذین امنوا وعملوا الصلحت جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا
وامنوا وعملوا الصلحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا و
احسنوا والله یحب المحسنین یعنی نیست بر کسانیکه ایمان
آورده اند و عمل صالح کرده اند باکی در چیزها سے که میخورند چون
تقوی کنند و ایمان آورده اند و عمل صالح کرده و تقوی
کرده اند و ایمان آورده اند و تقوی کرده اند و نیکوئی کرده اند
و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را پس
تقوی اول تقوی از شرک است و ایمان که باو ذکر کرده است
توحید است و تقوی دوم تقوی از بدعت و ایمان که به
او ذکر کرده است اقرار است بسنت و جماعت و تقوی
سوم تقوی از معاصی فرعیه و چون استقامت برو نسبت وارا
مقابل کرد آنرا به احسان و احسان طاعت و استقامت
است بر تقوی از معاصی فرعیه پس درین یک آیت جمع کرد
هر سه منزلت را منزلت ایمان و منزلت سنت و منزلت

استقامت بر طاعت این است آنچه علما در بیان معنی تقوی
گفته اند و میگوییم که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول
حلال نیز می یابیم چنانچه در خبر مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم متقیان را که متقی گویند بسبب آنکه ترک بگیرند چیزی را که
در وی باکی نیست از خوف آنکه بیفتند در چیزی که در آن باکی هست
پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان آنچه علما گفته اند
و میان آنچه در خبر است تا حدی باشد جامع و معنی باشد
بالغ پس میگوییم تقوی پرهیز کردن است از هر چیزی که می ترسی
از مضرت آن در دین خویش نه بینی که رنجور پرهیز کننده را (یعنی در لغت رنجور را)
گویند که متقی است چون از هر چیزی که او را زیان دارد پرهیز کند
از طعام و شراب و میوه و غیر آن پس آنچه از مضرات آن
می ترسی در دین دو قسم است یکی محض حرام و معصیت
دوم فضول حلال از آنکه مشغولی بفضول حلال آدمی را
بحرام و محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از خطر
دین ایمن باشد از این خطر پرهیز کند و از فضول حلال

خود را باز دارد بس تقوی مانع و جامع پرهیز کردنست
از هر چیزیکه در کار دین زیان دارد و آن معصیت است
و فضول حلال این است تفصیل تقوی ؛ و بدانکه تقوی از
حرام فرض است بترک آن عذاب لازم آید ؛ و تقوی از
فضول حلال کار شگرف است بترک ان حبس و حساب و عیب
کردن لازم گردد ؛ و هر که از حرام تقوی کند او در درجه
فرود است از تقوی ؛ و هر که از فضول حلال تقوی کند او در
درجه بلند باشد از تقوی ؛ و هر گاه که بنده جمع کند میان هر دو
یعنی از معصیت و فضول هر دو تقوی کند ؛ او تقوی بر جمیع
کمال کرده باشد ؛ و چنانکه حق آنست بجا آورده ؛ این است معنی
تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را **سوال** اگر گوی که اکنون
بیان کن که این معنی را چگونه بعمل آرم در نفس و چگونه لگام کنم
او را به لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی نام کردی
**جواب** بدانکه تفصیل آن در نفس این است که بقوت تمام
قیام کنی ؛ و نفس را از همه معصیتها باز داری و از همه فضولها

به پرهیزی چون این کردی در چشم و گوش و زبان و دل
و شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به لگام
تقوی لگام شد اما انچه چاره نیست ترا از دانستن آن انست
که میگوییم هرکه خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است
نگاهدارد و آن چشم و گوش و زبان و دل و شکم است
پس نگاهدار این هر پنج را از چیزیکه می ترسی از زیان آن
در کار دین از معصیت و حرام و فضول حلال چون این
چنین صیانتی حاصل شد امید است که جمیع اعضا مصون ماند
و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد پس درینجا
حاجت افتاد که پنج فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل
انچه در هر یکی حرام است و فضول است بگوییم بقدر انکه لایق
این کتاب باشد فصل اول در چشم بر تو باد به نگاهداشتن
چشم که اوست سبب افتها و فتنها و نظر کن در کار
چشم درین سه اصل کافی اصل اول خدای تعالی
فرمود قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا أَبْصَارَهُمْ وَيَحْفَظُوا

فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون
يعني بگو مر مومنان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها نگاه دارند
كه آن پاك كننده تر ست ايشانرا و خداى تعالى ميداند انچه
ميكنند بدانكه من تامل كردم درين آيت باخردگی آيت
سه معنی بزرگ يافتم ادب كردن و بيدار كردن و تهديد كردن
اما آدب فرمان برداری كردن مولی ست والا بی ادب باشد
و بی ادب را از مجلس بيرون كنند و لائق ان نباشد كه در
حضرت بايستد نيكو فهم كن اين نكته را و تامل كن كه در آيت است
و اما بيدار كردن انكه گفته است ان پاك كننده تر است
ايشانرا يعني پاك كننده است دلهای ايشان را و اين
ازان است كه چون چشم نه بندی و هر طرفی كه خواهی بينی
خالی نيست كه چشم تو بر حرامی افتد و اگر عمداً بينی خود گناه
كبيره باشد و بسيا باشد كه دل تو بدان متعلق گردد و بدان
ملاك شوی و اگر بسهای افتد بسيا باشد كه دل تو بدان
مشغول شود و وسوسه ها در خاطر آيد و شايد كه بدان ترسی

و پریشان دل باشی و از خیر منقطع شوی و اگر چشم بر بندی
این همه بلاها آسوده باشی و درین معنی حضرت عیسی صلوة الله
علی نبینا و علیه گفته است: بپرهیز از نظر که شهوت را در دل
میکارد و صاحب نظر را همین فتنه بسنده است: ذو النون
رحمة الله علیه گفته است چشم بستن آرزوها را نیکو حجابی است:
پس اکنون هرگاه که چشم را فرو خوابانی: و از نظر کردن
بسوی مالایعنی نگاه داری فارغ دل و آسوده از جمله وسوسه ها
باشی: و اما تهدید آنکه گفته است خدای تعالی بسید اندانچه
ایشان میکنند: و بسنده است این سخن برای پرهیزیدن
از گناهان هر کسی را که از ایستادن پیش خدای تعالی بترسد
این بود یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفته است که نظر کردن بسوی محاسن زنان
تیریست زهر آلوده از تیرهای شیطان: هر که ترک کند آنرا
خدای تعالی او را ذایقه عبادت بچشاند که بدان خوش شود
و یافتن حلاوت عبادت و لذت مناجات کاریست بس عظیم

واین صحیح ست و همچنان است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفته است ؛ و بدانکه کسی که ازموده است که باز داشتن
نظر از مالایعنی سبب یافتن لذت عبادت و حلاوت دل
وصفای اوست ؛ اصل سوم آنست که نظر کند در هر عضوی
از اعضای خویش ؛ که هر یک را برای چه آفریده اند برای
آن چیز نگاهدارد ؛ که پای برای رفتن در باغها و قصرهای
بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن قدح شراب
و برگرفتن میوهای بهشت آفریده اند و همچنین جمیع اعضای
همچنین چشم برای نظر کردن سوی پروردگار جهانیان
آفریده اند و در هر دو سرای هیچ کرامتی بزرگتر ازین
نیست پس واجب است نگاهداشتن چشم برای انچنین
کرامتی این است سه اصل چون دیده نیکو تامل کنی بسنده
باشد برای نگاهداشتن چشم **فصل دوم در گوش**
بر تو باد به نگاهداشتن گوش از فحش و فضول ؛ واین بسبب
دو چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

که شنونده شریک است با گوینده دوم انکه شنیدن و دل خطرها برانگیزد و وسوسه ها افگند و ازینجا در دل و تن منفعتها پیدا شود چنانکه برای عبادت چیزی در دل باقی نماند و بدانکه سخنی که در دل از گوش می افتد بمنزله طعام است که در شکم افتد که بعضی ازان مضر است و بعضی نافع و بعضی غذاست و بعضی زهر است و بقای سخن در دل بیشتر است از طعام در شکم که طعام از معده بخواب و غیر آن زائل شود و بسا باشد که اثر سخن در دل مدتی بماند بلکه همه عمر بماند پس چیزی ازین تباه تر چه باشد که همیشه او را در رنج و بلا میدارد و بسبب آن در دل وسوسه ها افتد و خطر آن باشد که او را در بلای افگند و اگر گوش از شنیدن مالایعنی نگاهدارد و ازین همه بلا ها ایمن باشد و الله الموفق

## فصل سوم در زبان بر تو باد به نگاهداشتن زبان

و ضبط او و قید او که او سخت ترین اعضا است در بی فرمانی و فساد او بسیار است سفیان بن عبدالله رضی الله عنه

گفته است که گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز است
آنچه بیشتر بر من از آن می ترسی رسول الله صلی الله علیه
وسلم زبان خود را بگرفت و گفت این است و یونس
ابن عبد الله رضی الله عنه گفته است که نفس من در گرمای سخت
به بصره روزه تواند داشت و ترک یک کلمه مالایعنی نتواند
کرد پس هرگاه که نفس در آن چنین باشد بر تو باد به نگاهداشتن
زبان با هر گونه جد و جهد که دانی و نظر کن درین پنج اصل اصل اول
آنکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که آدمی
چون به صبح برخیزد جمیع اعضا زبان را گویند که ترا سوگند
بخدای تعالی میدهیم و از تو میخواهیم که راست باشی
که چون تو راست شدی ما همه راست شدیم و اگر تو کژ
شدی ما همه کژ شدیم یعنی سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی را
اثر میکند به توفیق و خذلان و موید اینمعنی است قول مالک
بن دینار رحمة الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی
و در تن سستی بینی و در رزق حرمانی بینی بدانکه کلمهٔ مالایعنی

سلامتی

گفته اصل دوم در نگاهداشتن زبان نگاهداشتن وقت ست؛ از انکه بیشتر چیزیکه آدمی بجز ذکر خدای تعالی بر زبان میراند لغوست که وقت بدان ضائع میشود؛ حسان بن سنان رضی الله عنه بر غرفه بلو که بنا کرده بود بگذشت گفت که این غرفه که بنا کرده ست؛ بنفس خود بازگشت؛ وگفت که ای نفس مغرور چه می پرسی از چیزیکه ترا بکار نیاید؛ بروزه یکساله او را عقوبت کرد؛ می گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین اهتمام داشتند؛ دو اسے بر غافلان که عنان نفس سست گذاشته اند تا هر طرف که میخواهد می رود و میبرد؛ اصل سوم در نگاهداشتن زبان نگاهداشتن عمل صالح است از انکه هر که زبان نگاهدارد و سخن بسیار گوید لاجرم در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه ایست هلاک و تباه کننده جمیع طاعات را؛ چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را

غیبت کند بکسی ماند که او منجنیق بگیرد و نیکی های خود را بجانب
شرق و غرب و یمین و شمال می اندازد؛ روایت کرده اند
که ابوسعید را گفتند که فلان ترا غیبت کرده او طبقی پر از خرما او را
فرستاد و گفت که شنیده ام؛ نیکیهای خود را بمن هدیه
فرستادی؛ بجهت مکافات آن این را بر تو فرستادم؛
و در مجلس ابن مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر من
کسی را غیبت کنم باری مادر و پدر خود را کنم چرا که او اولی
ترست که نیکی من ستاند و گفته اند که حاتم اصم را شبی قیام
شب فوت شد زن او تعریض کرد حاتم گفت طایفه شب
قیام کرده چون بصبح برخاستند مرا غیبت کرده اند
آن نماز ایشان روز قیامت در میزان من خواهد بود
اصل چهارم آنکه سفیان رح گفته ست؛ سخنی مگو زبان که
بشکند دندان؛ و دیگری گفته ست که زبان خود را گشاده
مکن تا کاره سر تو تنگ نگرداند و در مثل میگویند بسا کلمه صاحب
خود را بگوید مرا بگذار؛ اصل پنجم آنکه یاد کن آفات آخرت

وخرابی آن ۞ در عاقبت ۞ و بشنو دران یک نکته ۞ و آن آنست
که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام ست یا فضول
حلال اگر حرام ست دران عذابی ست که طاقت آن نداری
۞ و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته ست که در شب معراج
طایفه را دیدم که در دوزخ مردار میخوردند ۞ گفتم ای اخی
جبریل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتهای
مردمان میخوردند یعنی غیبت میکردند ۞ و آن سخن اگر مباح است
دران چهار آفت است ۞ یکی آنکه کراما کاتبین را مشغول کردی
بچیزیکه دران فائده نیست ۞ و واجب ست آدمی را که از کرام
کاتبین شرم دارد و ایشانرا نرنجاند ۞ دوم آنکه سخن بسیار
گفتن همچون املا کردن نامه هست بسوی خدای تعالی از لغو
و هزل ۞ پس بپرهیز و بیندیش که چه میکنی ۞ و یکی از بزرگان
مردی را دید که فحش میگفت گفت ای فلان نمی اندیشی
که بسوی خدای تعالی چه نامه می نویسی متنبه باش و حذر کن
که فردا ندامت و حسرت کشی ۞ سوم آنکه هرچه میگوی تو قبالست

پیش پادشاه جبار بحضور جمله عالم بخواهند ؛ چهارم آنکه ملامت و عیب کردن باشد در قیامت ؛ که چرا گفتی ؛ و از پروردگار خود شرم نداشتی و حجتهای او بریده شوند پس او را بدرنج ببیند از ندبسنده ست این اصل تا مرکسی را که درین نیکو تامل کند و الله الموفق ؛

## فصل چهارم در دل

سر تو باد به نگاهداشتن دل و اصلاح کردن او که کار نگاهداشتن او دشوارتر است از نگاهداشتن اعضاے دیگر ؛ و خطر او نیز بزرگ تر و بیشتر و طریق نگاهداشتن او باریک تر و صعب تر است ؛ و یاد کن درین کار پنج اصل کافی اصل اول قول خداے تعالی که گفت يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ یعنی میداند خیانت چشمها و آنچه پنهان دارند سینه ها و دیگر آنکه گفت وَاللهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ یعنی خداے تعالی میداند آنچه در دلهاے شماست و دیگر آنکه گفت اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ یعنی بدرستی که او

دانا ترست بچیزیکه در سینهاست؛ به بین که چند جا در قرآن
ذکرش کرده و باز تنکیر (تکرار) بیان نموده و بسنده ست برای
پرهیز کردن تو نظر به علم و اطلاع خدای تعالی؛ از انکه معامله
با اوست؛ و او علام غیوب ست و معامله با علام الغیوب
امر خطیر ست؛ پس نیکو تامل کن و در کار خود ببیند پیش
که او از دل تو چیز ست که می بیند و چه احوال ست که میداند
(الم یعلم بان) (ریا یا حب مریا دیا غفلت جهل یا خوف از توکل)
؛ اصل دوم انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته ست
که خدای تعالی نظر نکند بسوی صورتها و عملهای شما؛
ولیکن نظر کند سوی دلها و نیتهای شما؛ پس چون
نظرگاه پروردگار دل ست عجب ست از کسی که روی
و تن را بشوید و از پلیدیها پاک دارد که نظرگاه خلق است
و بیاراید بد انچه می تواند؛ تا مخلوقی به عیبی مطلع نشود و پیدا
نداره؛ و دل را که نظرگاه پروردگار ست از حرص و هوا
پلید بگذارد و بپاک کردن و آراستن او نه پردازد و نترسد
که خدای تعالی بر تباهی ها و عیبهای او مطلع شود؛ و اگر بر یکی

دل

تباهی از ان خلق مطلع شوند همه بیزار شوند و از میان خود
بر انند اصل سوم انکه دل پادشاه ست و جمیع اعضا تابع
اوست چون پادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که در تن بنی ادم گوشت
پاره ایست اگر ان نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر ان بد شود
همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل ست پس چون صلاح همه
اعضا در صلاحیت دل است واجب ست که باصلاح ان جهد کنند
اصل چهارم انکه دل خزینه ایست جواهر نفیس راکه اول آن عقل است
و بزرگترین نفایس معرفت خدای تعالی ست که آن سبب سعادت
هر دو سرای ست بعد از ان بصیرتی ست که بزرگی نزدیک خدای تعالی
بدان حاصل شود بعد از ان نیت خالص در طاعت که ثواب
ابد بدآن متعلق ست بعد از ان انواع علوم و حکمتها که شرف
بنده بدان ست پس واجب باشد که هیچ خزینه را از آفات دزدان
و راهزنان نگاه دارد تا این جواهر عزیز را آفتی نرسد و دشمنی
بران ظفر نیابد اصل پنجم انکه من تامل کردم در حال دل هیچ چیز

درویی یافتم که در اعضای دیگر نیست، یکی انکه دشمن قصد
او میکند و مرا او را ملازم است، و دل منزل الهام و وسوست
و این هردو او را بخیر و شر منجو انند که آن ملک است و شیطان
دوم انکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل هردو درو ی اند
و او معرکه گاه دو لشکر است یکی هوا و لشکر او، دوم عقل و لشکر او
پس دل و اینجا میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است
و واجب است که نگاه دارند، و غافل نشوند از جائی که اینجا
بیمی باشد سوم انکه عوارض مرا او را بیشتر است از انکه خواطر
بسان تیرهاست که در اینجا چون باران در دل میریزد
و تو بر منع آن قادر نیستی از ان که دل مانند چشم نیست
که میان دو پلک است که به بندی و یا در جای خالی و تاریک
بنشینی، و دیگر نشنوی، و همچون زبان نیست که درون دو دیوار
لب و دندان است بلکه دل هدف خواطر است و ترا بر پاره دا[شتن]
آن قدرت نیست و او را بهیچ حال نگاه نتوانی داشت و بایستی
نگفت تا کنند، در سپردن آن خاطر است بس انتقاع

ازان کار بس دشوار ست و محنتی عظیم است چهارم انکه
علاج کردن دل برتو دشوار ست از انکه او از تو غائب است
بسا باشد که ندانی و در آفتی بیفتی پنجم انکه آفات بسوی
او شتابنده ترست و آدیه گردیدن حال نزدیک ترست
وگفته اند که دل شتاب کننده ترست از دیگ در جوشیدن
ونیز اگر نعوذ بالله منتهای دل بلغزد ابتدای کار او سیاهی
و میل است بسوی غیر خدای تعالی و نهایت کار او کفر است
پس کار دل در خطر عظیم است و نیز ادنی کار او فساد
نست و نهایت کار او کبر است بخدای تعالی بشنیده
قول خدای تعالی آیی وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
وکبر که در دل بود کفر بار آورد و بسبب این معنی بندگان
خاص بر دلهای خود ترسان و لرزان بوده اند و گریان
مانده اند و همه عنایت دران صرف کرده اند خدای تعالی
در وصف ایشان گفته است يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ
فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ یعنی می ترسند از روزیکه

بگردد دران دلها وچشمها **سوال** اگر گوی که چون کار
دل چنین سخت ومهم گفتی بیان کن مارا آن معانی که دل
را اصلاح کند از آفاتی که او را پیش آید وتباه کند
تا باشد که توفیق یابیم بران عمل کنیم **جواب** بدانکه تفصیل
آن معانی دراز ست این مختصر گنجایش آن ندارد
وعلمای آخرت درین باب کتابها تصنیف کرده اند
وقریب هفتاد خصلت ستوده وهمین قدر ناستوده
بیان کرده اند وکسی را که کار دین مهم باشد واز خواب
غفلت بیدار شود واز خدای تعالی توفیق یابد حاصل
کردن آن همه کتابها وعمل کردن بران مر او را دشوار
نباشد ٭ و ما درین کتاب اصلی چند که ازان در علاج
دل چاره نیست ذکر کنیم ٭ وآن چهار ستّ طول امل
وعجلت ٭ وحسد ٭ وکبر ٭ وچهار در مقابله او ستوده
ست کوتاهی امل ٭ وآهستگی در کارها ٭ ونصیحت خلق
وتواضع این ست ان اصلها که در اصلاح دل ازان

چاره نیست پس اکنون گوش دار و بشنو که در هر یکی چه آفتهاست پس چست شو و جهد کن برای ازاله و دفع هر یک ازین آفات اما طول امل بدانکه او مانع ست از همه خیرها و طاعتها و باعث ست بر همه شرها و فتنها و درد بیست سخت که خلق را در بلاها و افتهای گوناگون می افگنند و همه خرابیها و تباهی ها از وی می خیزد و بدانکه چون امل خود را دراز کنی از و چهار آفت پیدا شوند یکی ترک طاعت و کاهلی کردن دران که بگوئی بجا آرم کرد روزها پیش من ست یحیی ابن معاذ رازی گفته ست که طول امل قاطع ست از همه خیرات دوم ترک توبه و تاخیر ازان که بگوئی توبه خواهم کرد روزها بسیارست و من جوانم و عمر من اندک ست و من قادرم هرگاه که خواهم توبه کنم و بسا باشد که مرگ در آید و پیش از اصلاح عمل ترا بربایند و بگوئی که به پیری برسم توبه کنم بسیار جوان مردند و به پیری نرسیدند سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول

شدن بدنیا و ترک استعداد آخرت؛ که بگوئی از فقر
در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز
شوم مرا از قوت فاضل چاره نیست؛ تا در حالت مرض
و خزان مرا بکار آید؛ اینها و دیگر مانند این اندیشها
رغبت ترا در دنیا بجنباند؛ و حرص ترا بروی زیاده
کند؛ تا بگوئی چه خواهم کرد و چه خواهم پوشید در زمستان
و چه خواهم خورد در تابستان باشد که عمر دراز شود؛
محتاج مردمان شوم؛ و احتیاج در پیری سخت دشوار است
چهارم سختی دل و فراموشی آخرت؛ از انکه چون عمل
دراز کردی مرگ را و گور را یاد نکنی؛ و نرمی دل و صفائی
او بیاد کردن مرگ و گور است و بذکر ثواب و عقاب
و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که از ینها نگذرد او را
از کجا صفا و رقت باشد قوله تعالی فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ
فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ چون امل دراز کنی طاعت تو اندک شود
و توبه در تاخیر افتد؛ و معصیت بسیار کنی و حرص تو فراخ

وغفلت تو قوی گردد؛ بلکه بیم آن باشد که آخرت را نیز باد
دهی؛ کدام حال ازین تباه تر باشد و کدام آفت ازین
عظیم تر؛ واین همه بسبب طول امل ست اما اگر امل کوتاه
کنی و مرگ خود را نزدیک دانی؛ و یاد کنی حال برادران
و یاران که مرگ ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی که
گمان نداشتند؛ شاید که حال تو نیز مثل حال ایشان شود
؛ پس بیدار شو ای مغرور غافل و یاد کن آنچه عوف ابن
عبد الله رضی الله عنه گفته ست بسا امیدوار روزی
که آن روز را بشب نرسانید؛ و بسا منتظر فردا که فردا را
در نیافت اگر شما اجل و آمدن او به بینید امل را
دشمن دارید؛ عیسی ابن مریم صلوة الله علی نبینا و علیه
گفته ست که دنیا سه روز ست دی که گذشت از آن
بدست تو چیزی نماند؛ و فردا نمی دانی که بیابی یا نیابی
روز سوم که تو درانی در دست تو همان روز ست پس آنرا غنیمت
دار؛ ابو هریره رضی الله عنه گفته ست که دنیا سه ساعت

بیچاره ... وقت را ... [illegible]

پیش نیست ساعتی که گذشت از ان چیزی بدست نیست
وساعت اینده همیدانی که بیابی یا نیابی وساعت سوم آنست
که در وی هستی پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی
مگر یک ساعت را و شیخ من گفته که دنیا سه نفس ست
نفسی که گذشت وکردی دره انچه کردی ونفسی دیگر نمیدانی
که یابی یا نیابی از انکه بسا کس از نفسی تا بنفسی دیگر نرسیده
اند نفس سوم آنست که تو درانی پس مالک نیستی بحقیقت
مگر یک نفس را پس شتاب ازان سوی توبه وطاعت
شاید که در نفس دوم بمیری وبرای رزق اندوهگین مباش
شاید که تا آن زمان که بقوت محتاج شوی زنده نمانی و چه
تباهی ونادانی باشد که ادمی غم یک روز ویک ساعت نخورد
واو در نفس دوم بخواهد مرد یاد کن انچه رسول الله صلی الله
علیه وسلم بصحابه گفته ست در حق اسامه که تعجب نمیکنید از طول
امل اسامه که بمهلت یک ماه کنیزک خریده ست اسامه قوی درازامل ست
والله که ننهادم قدمی مگر گمان بردم که خواهم بر داشت تا نه

دیرنداشتیم لقمه را اگرگمان بردم که فرو خواهم بردیا نه پس ای
طالب هرگاه که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین مواظبت
نمای وشب و روزه تکرار کنی همانه امل تو کوتاه گردد بعنایت
خدای تعالی و نفس خود را بینی شتاب کننده در طاعت
وتعجیل کننده در توبه و زهد کننده در دنیا و دل را یابی
خائف از خدای تعالی و امیدوار بانکه در آخرت
بسعادت برسی و این همه بعد فضل خدای تعالی
بسبب این یک خصلتست که آن کوتاهی امل ست
حکایت کرده اند که زرارة بن ابی اوفی را بعد مردن او
در خواب دیدند گفتند که کدام عمل فاضل ترست نزدیک
شما گفت رضا بحکم خدا و کوتاهی امل پس نظر کن
در خود ای برادر من و بذل کن جهد خود درین اصل
بزرگ که اهم است و موثر ترست به اصلاح دل و نفس والله الموفق

## اما حسد

بدانکه حسد مفسد طاعتست و باعث ست بر گناهان

وانچه در روایت که بیشتری از عابدان و عالمان بدین مبتلا اند
خاصه عامیان و جاهلان تا آنکه بسبب این درد دوزخ روند
نشنیده قول رسول الله صلی الله علیه وسلم را که شش
کس در دوزخ در آیند بسبب شش چیز عرب بسبب عداوت
عصبیت و آن پشتی قوم خود است بر ظلم و امرا بسبب
جور و ظلم و دهقانیان بسبب کبر و بازرگانان بسبب
خیانت و روستایان بسبب جهل و علما بسبب حسد
پس بلائی که علما را در دوزخ افگند واجب است که ازوی
بپرهیزند و بدانکه از حسد پنج چیز میخیزد یکی تباه شدن
طاعتها که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که حسد بخورد
نیکی ها را چنانکه بخورد آتش هیزم را دوم مصرزدن
افعال تباه چنانکه وهب گفت رحمة الله علیه که حاسد را
سه علامت ست چاپلوسی کند چون حاضر شود و غیبت
کند چون غائب شود و خوش شود چون مصیبتی برسد
میگویم سینه هست هر ترا در مذمت حسد امر کردن

خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد چنانکه گفت
وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ چنانکه امر کرده ست مارا
به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر و همچنین فرموده
ست مارا به پناه جستن از شر حاسد سوم اندوه
و رنج بی فائده با نزهکاری بسیار چنانکه ابن سماک
گفت ندیدم ظالمی را مشابه تر بمظلومی از حاسد برنجی
دایم و غافلی تایم و غمی لازم چهارم کوری دل
تا نتواند که حکمی را از احکام خدای تعالی فهم کند سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته ست بر تو باد بخاموشی دراز
تا مالک تقوی شوی و مباش حریص بر دنیا تا هرچه
نشنوی ترا یاد ماند و کسی را طعنه مزن تا از زبان
مردمان خلاص یابی و حسد مکن بر کسی تا سریع الفهم
باشی پنجم حرمان و خذلان تا آنکه بر مرادی ظفر
نیابد و بر دشمن کسی او را یاری ننماید چنانچه حاتم
اصم گفته ست آنکه او را کینه باشد بی دین ست و آنکه

کسی را غیبت کند عابد نیست و آنکه غمازی کند امین نیست
و آنکه حسد کند کسی او را یاری نکند میگویم که حسود چگونه
بمراد و ظفر یابد که مراد او زوال نعمت خداوندست
از بنده مسلم و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
که ایشان مسلمانان بندگان خدایند و چه نیکو گفته است
ابو یعقوب رحمة الله علیه اللّهمّ صبّرنا علی تمام النّعم
علی عبادک وحسّن احوالهم و بدرستی که
حسد دردیست که تباه کند طاعتهاے ترا و بسیار کند
شر گناه ترا پس منع کند ترا از راحت نفس و فهم
قلب و نصرت یافتن بر اعدا و بمراد رسیدن از مقصود
پس کدام درد باشد ازین دردناک تر پس تو باد به علاج کردن نفس خود از حسد

## اما عجلت

بدانکه عجلت خصلتی است که مقصود ترا فوت می‌سازد و بود مردمان
در گناهان می‌اندازد و درین خصلت چهار آفت است
یکی آنکه عابد را قصد منزلتی باشد در چیزی و دران جهد کند

پس بسا باشد که در یافتن آن تعجیل کند و هنوز وقت آن نرسیده است
پس بسبب عجلت نومید شود و ترک طاعت طلب کند و از آن
منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب و رنج دادن نفس
که بکلی از آن منقطع گردد بسبب عجلت پس او میان افراط
و تفریط است و غلو و تقصیر هر دو مذموم است روایت کرده اند
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت بدرستی که دین ما محکم است
پس درای در دین ما به نرمی و آهستگی و در مثل است
ان کل مستعجل تصل اگر شتابی نکنی برسی ؛ دوم آنکه عابد را
حاجتی باشد و از خدای تعالی بخواهد و دعا بسیار کند بجد
و جهد تمام بسا باشد که در اجابت شدن تعجیل کند و پیش از وقت
بیاید بدان سبب رغبتش کم شود و دعا ترک گیرد و از اجابت
و مقصود محروم ماند سوم آنکه کسی بر وی ظلم سازد و او در دعای
بد تعجیل کند که مسلمانی بسبب او هلاک شود و بسا باشد که در دعای
بد کردن از حد بگذرد و این خود معصیتی باشد ؛ چهارم آنکه
اصل عبادت تقوی است و اصل تقوی نظر کردن است در چیزها

به احتیاط و بحث تمام پس چون کسی در کارها عجول باشد
نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تامل کند
و نظر کند پس بشتابی بلغزد و در ضلالت افتد
بدانکه این خصلت مهلک ست

## اما کبر

نشنیدی که خدای تعالی فرموده ست اَبیٰ وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ
مِنَ الْکَافِرِیْنَ یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران
شد بدانکه این خصلت همچو خصلتهای دیگر نیست که زیان
آن در اعمال ظاهر و در فروع باشد بلکه مضرت این خصلت
در اصل ایمان ست و چون مستحکم گردد و غالب شود نعوذ بالله
منها قابل تدارک نماند و کمترین چیزها که ازین خصلت خیزد
چهار آفت ست یکی حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات خدای تعالی
و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت سَاَصْرِفُ عَنْ اٰیَاتِیَ الَّذِیْنَ
یَتَکَبَّرُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی را
که بر روی زمین تکبر میکنند بناحق دوم خشم و بغض از خدای تعالی
چنانکه گفت اِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِیْنَ یعنی خدای

دوست ندارد متکبران را. و روایت کرده اند که موسی صلوات الله
علی نبینا و علیه گفت یارب کیست دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هرکه در دل
او کبر باشد و زبان او درشت باشد. و چشم او بسته باشد از حق
و دست او بخیل باشد. و خلق او بد باشد. سوم خواری و عقوبت
در دنیا و آخرت. حاتم گفته است رحمة الله علیه. پرهیز از مردن ما
بر سه حالت بر کبر. و حرص و خرام. از آنکه متکبر در دنیا بیرون نرود
تا خواری خود از خوارترین مردمان در دنیا نه بیند. و حریص از دنیا
نرود تا محتاج پاره نان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود
تا بول و نجاست خود آلوده نشود. چهارم نار و عذاب در عقبی. چنانکه
روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است کبریا ردای من است
و عظمت ازار من است هرکه در اینها با من نزاع کند او را در آتش دوزخ
درآرم. پس خصلتی که فوت گرداند معرفت حق و فهم آیات احکام او که آن
اصل کارهاست پس بار آرد خشم خدای تعالی و خواری در دنیا و نار در آخرت
نشاید مر عاقل را که از آن غافل ماند و نفس خود را به ازالهٔ آن اصلاح
نکند. این است بعضی از آفات این چهار خصلت که بیان کردیم.

والله الموفق بفضله سوال اگر گویی چون درین خصلتها چندین
آفاتست و واجبست خود را از آن نگاه داشتن پس چاره نیست از دانستن
حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگاه داشتن هر یک چگونه است
جواب بدانکه در هر یک سخن بسیارست در کتاب احیاء علوم
سیراب کرده گفته ایم و اینجا آن مقدار که از دانستن آن چاره
نیست در چهار اصل بیان کنیم اصل اول در امل اکثر علماء
با گفته اند که امل ارادت زندگانی ست در زمان مستقبل بر سبیل
حکم و قطع و کوتاهی امل ترک حکم و قطع ست دران بقید کردن
به استثناء مشیت خدای تعالی و علم او و ارادت او و یا بشرط
خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد از
نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم و قطع صاحب امل باشی
از آنکه این حکم کردنست در غیب اما اگر قید کنی بخواست و علم خدای
و بگویی که بزییم تا فردا اگر خدا خواسته است یا در حکم خدای تعالی
ست از حکم امل بیرون آیی و همچنین اگر تصور کنی حیات خود را
تا وقت دوم بر سبیل دوم صاحب امل باشی و اگر مقید کنی

ارادت خود را شرط صلاح از حکم امل بیرون آمدن و بکوتاهی
امل موصوف باشی ؛ بسبب آنکه ترک حکم و قطع کردن پیش تو باد به ترک
کردن حکم و قطع کردن در ذکر بقای خود ؛ و مراد ازین ذکر ذکر دل است
نه ذکر زبان و مراد ثبات دل است بران ؛ و بدانکه امل بر دو نوع است
امل عوام است و امل خواص است امل عوام آنست که حیات و بقا برای
جمع کردن دنیا و تمتع بدان خواهند و این معصیت محض است و کوتاهی
امل ضد این است و امل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل
خیر خواهند ؛ عملی که دران صلاح حقیقی نیست از آنکه بسیار باشد که آن عمل اگرچه در
نفس خود خیر است خیر آن بنده دران نباشد بلکه بسبب آن در آفتی افتد چون
چنین است نشاید مر بنده را چون در نمازی یا روزه شروع کند حکم
کند که اتمام خواهم کرد از آنکه آن غیب است و این نیز نشاید که خواهم
کرد البته آن را تمام کنم از آنکه شاید که صلاح او دران نباشد بلکه باید که
که به استثنا و شرط صلاح خواهد تا از عیب امل خلاص یابد چنانکه خدای
گفت مر نبی خود را صلی الله علیه وسلم ولا تقولن لشیء انی فاعل
ذلک غدا الا ان یشاء الله یعنی مگو مر چیزی را که من فردا انرا

خواهم کرد مگر انکه خدای تعالی خواسته باشد و ضد این امل یعنی امل خواهش
نیت محمود است و انکه نیت محمود را ضد امل گفته اند بر طریق
مجازست زیرا که صاحب نیت محمود از امل باز ماند است پس
معنی نیت محمود خواستن عمل است در ابتدا بجزم و قطع یا خواستن
اتمام وی به استثنا و تفویض **سوال** اگر گوئی چرا جایز است
جزم کردن در ابتدا و واجب است تفویض و استثنا در اتمام
**جواب** بدانکه این بسبب آنست که در ابتدا خطر نیست و در اتمام
خطر است و آن خطر دو است یکی خطر وصول از انکه نمی داند که بدان
رسد یا نرسد دوم خطر فساد از انکه نمی داند که در ان صلاح
او هست یا نیست پس بدین سبب واجب است استثنا کردن از جهت
خطر وصول و تفویض کردن بخدای تعالی از جهت خطر فساد
بدانکه علاج کوتاه کردن امل یاد کردن مرگ است و قوی ترین
علاج او یاد کردن مرگ مفاجات است والله الموفق **اصل دوم**
**در حسد** بدانکه حسد ارادت زائل شدن نعمت خدای تعالی
است از برادر مسلمان نعمتی که در ان خیر و صلاح اوست اما اگر

کسی را ارادت زوال نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمت خواهد او را
نیز باشد آن حسد نیست او را غبطه گویند یعنی آنکه رو بردن وآن
رواست و ضد حسد نصیحت است وآن ارادت بقای نعمت
خدای است بر برادر مسلم نعمتی که دران خیر و صلاح اوست
سوال اگر گوئی که چگونه دانیم که دران صلاح است و یا فساد
تا نصیحت کنیم یا حسد جواب بدانکه ما را غالب ظن بمنزله علم است
در مثل این کار و اگر بر تو مشتبه شود زوال نعمت مسلمانی مخواه
مگر مقید بتفویض و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص یابی و فایده
نصیحت مر ترا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانع است از حسد ذکر
وعدها است که خدای تعالی وعده کرده است در دوست داشتن
مسلمانان بود و قوی ترین علاج ذکر چیزها نیست که خدای تعالی
در حق مومن ذکر کرده است از بلندی قدر و منزلت او و از کرامات
بزرگ که او راست نزدیک خدای تعالی در عقبی بود و فایدها
که مر آدمی راست از دوستان در دنیا از جمع و جماعت
و یاری دادن در کارها و امید شفاعت در آخرت پس ذکر این مثل

این باعث است بر نصیحت کردن مسلمانان و مانع است مر حسد کردن
را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است **اصل سوم**
**در عجلت** بدانکه عجلت معنیست ثابت در دل باعث بر اقدام
کردن بر کارها به اول خطره بی توقف و استطلاع در ان یک
به تعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان و ضد او آهستگی
است و این معنیست ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کارها
و نظر کردن در ان و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان
اما توقف ضد ان تعسف است و شیخ [illegible] گفته است رحمة الله علیه
که فرق میان توقف و آهستگی آنست که توقف پیش از در آمدن
باشد در کارها مادام که پیدا شود مرا و را وقت صلاح آن کار
و آهستگی بعد از دخول باشد در کارها تا ادا کند حق هر جزوی
از ان کار چنانکه حق ادا کردن است و اما علاج آهستگی ذکر
خطرهای است که در کارها پیش می آید به تعجیل کردن در ان و ذکر
سلامتی های است که در کارها پیش آید که ان به آهستگی است ذکر این
و امثال این باعث است مرا و را بر توقف و تامل در کارها و [illegible]

از تعجیل کردن دران والله الموفق **اصل چهارم در**
**کبر** بدانکه کبر خاطری ست که در دل آدمی میگردد در بلندی
وعظمت نفس خود به وخوار داشتن دیگران وتکبر اتباع اوست وضعیف
خاطریست در کم زدن نفس خود وخوار داشتن ان وتواضع اتباع
اوست وهر یکی را از عوام وخواص تواضعی ست وتکبری ست
تواضع عامی پسندیده کردن ست بکمترین لباس وطعام وخانه ومرکب
وتکبر او آنست که بهترین لباس وطعام وخانه ومرکب طلب کند
وهرچه طلب کند خوب تر طلب کند وتواضع خاص قبول کردن
سخن حق ست از هرکه باشد کوچک یا بزرگ وضیع یا شریف
وتکبر وی آنست که سخن حق نشنود وان معصیتی بزرگ ست وگناهی
عظیم واما علاج تواضع عامی آنست که اول حال خود به ومیان
حال خود به وآخر حال خود بیندیشد به که اول او آب منی پلید ست
ومیان او آن ست که حمال نجاست ست در اینجا به وآخر او مرداری
گنده به واما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدای ست عز وجل
مر کسانی را که ترک حق گیرند وبه باطل مشغول شوند **فصل پنجم**

در شکم و نگاهداشتن آن بر تو باد ای طالب عبادت نگاهداشتن
شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است و مهم ترین کارهاست
بر مرید و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منبع و معدن جمله
معصیت هاست و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت
از شکم می خیزد؛ پس بر تو باد به نگاهداشتن شکم اول از حرام و شبهه
پس از آن از فضول حلال اگر در عبادت کردن همتی داری
و پرهیز کردن از حرام و شبهه بسبب چیز واجب است اول آنکه
خدای تعالی گفته است الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا
إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
یعنی کسانیکه میخورند مال یتیمان بظلم بدرستی که میخورند در شکمهای خود
آتش؛ و عاقبت کار در آیند در دوزخ؛ و رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده است هر گوشتی که از حرام روید آتش بدان اولی تر است؛ دوم
آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله راندگان است که توفیق در طاعت
نیابد از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد نمیگویم
نه آنکه خدای تعالی از در آمدن خانه خود جنب ناپاکی کرده و محدث را

از گرفتن کتاب خود منع کرده است، با آنکه جنابت و حدث از امر مباح
است، پس چگونه خواهند کسی را بخدمت خدای تعالی، که در نجاست
حرام غرق باشد، و چگونه توفیق دهند زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی
که به نجاست حرام و شبهه ملوث باشد، یحیی ابن معاذ رازی رضی الله عنه
گفته است که طاعت در اندرون خزینه خدای تعالی است و کلید آن خزینه
دعاست و دندانهای آن کلید خوردن حلال است، و چون کلید را دندانه
نباشد در نگشاید، و چون در خزینه نگشاید عبادتی که در خزینه است
چگونه بدست آید، سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر
محروم است و اگر ناگاه خیری بکنند آن قبول نیست باز برو رد کنند
پس از آن فعل حاصل نباشد مگر رنجی، چنانچه رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت، بسا قایمی است که او را فائده نیست از آن قیام شب
مگر بیداری، و بسا صائمی که او را فائده نیست از آن روزه مگر
گرسنگی و تشنگی، و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که قبول نکند خدای تعالی
نماز کسی را که در شکم او حرام است این است حال حرام، اما فضول حلال
بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجاهدان، و فن سیر

خوردن فضول از طعام حلال تامل کردم ده آفت یافتم که هر یکی اصل است
در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی دل است و رفتن
نور او رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که دلها را به بسیار خوردن
و آشامیدن نمیرانید که دل چون زراعت است که به آب بسیار بمیرد
دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمله اعضا است و باعث است بر فضول و فساد
از آنکه چون آدمی سیر شود چشمش از روی دیدن مالایعنی کند و گوش
از روی شنیدن کلام مالایعنی کند و زبانش از روی گفتن مالایعنی
کند و همچنین فرج و دست و پای و غیر آن اما اگر گرسنه باشد
جمیع اعضای او ساکن باشند و استاد ابو جعفر رضی الله عنه
گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت
و اگر سیر باشد همه اعضای او گرسنه گردند به معصیت حاصل سخن آنکه اقوال
و افعال آدمی بر حسب طعام و شراب او است اگر در شکم حرام در رود اقوال
و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال در رود اقوال و افعال
فضول بیرون آید پس گوئی که طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال
و افعال نباتی است که از وی بروید سوم آنکه در بسیار خوردن کم شدن

عقل و فهم است کر سیری شکم زیرکی طبیعت را ببرد و ابو سلیمان دارانی رحمة الله
تعالی علیه گفته است اگر خواهی که بحاجتی از دین یا دنیا مشغول شوی طعام
مخور تا ان زمان که از وی فارغ شوی که اکل مبطل عقل است و این
همچنین است که گفته است بداند کسی که ازموده است چهارم انکه در بسیار
خوردن کم شدن عبادت است از انکه چون ادمی بسیار خورد اندام
گران شود و خواب بر وی غلبه کند و هر چند جهد کند نتواند که عبادت
کند مگر خواب که همچو مرداری افتاده باشد و اگر با درد عبادت
کند حلاوت و لذت نیابد بزرگی گفته است ادمی ازان که شکمش
پر شود خود را چارپای ماند پندارد یحیی صلوة الله علی نبینا و علیه
ابلیس را دید بر دست او معالیقها پرسید که این چیست گفت این شهوتها
که بدان ادمیان را صید کنم یحیی علیه السلام گفت درین چیزی هست
که مرا بدان صید کنی گفت نی مگر انکه شبی سیر خورده بودی گران
شده بودی ترا از نماز باز داشتم یحیی علیه السلام گفت بعد ازین هرگز
سیر نخورم ابلیس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت نکنم پس این حال
کسی است که در همه عمر یک شب سیر خورده چگونه باشد حال کسی که در همه

عمر با یشب گرسنه نباشد چو در عبادت کردن طمع کند. سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته است که عبادت حرفت است. و دکان او خلوت
است. و دست افزار او گرسنگی است. پنجم آنکه در بسیار خوردن فقد حلاوت
عبادت است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان
شده ام طعام سیر نخورده ام تا حلاوت عبادت بیابم. و آب سیر
نخورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم
و ابوسلیمان دارانی رحمة الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت
با حلاوت تر آن ساعت است که شکم من به پشت متصل باشد.
ششم آنکه در بسیار خوردن خطر افتادن است و شبهه و حرام. از آنکه
حلال حاصل نشود مگر مقدار قوت. رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرموده است که حلال نیابی بکر مقدار قوت و حرام بسیار یابی
هفتم آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است. اول در حاصل
کردن بعد از آن در ترتیب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن مشغول شدن
مالک دینار رحمة الله علیه یاران خود را گفتی که ای یاران چندان مشغول شدم که از شما
شرم می آید. هشتم آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات است

هر کرا لذت در ایام حیات بسیار است بر وی سکرات موت سخت تر
نیز آنکه در کثرت اکل نقصان ثواب است در عقبی چنانکه خدای تعالی گفت

أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ

یعنی ببردید شما خوشیهای خود را در حیات دنیا و برخورداری گرفتید
بدان پس امروز جزا داده شوید عذابی خوار کننده بانچه تکبر میکردید
در زمین بغیر حق و بدانچه بی فرمانی میکردید و ازین است که چون
دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه کردند و گفتند بگیر بی
شرط قبول کن که از آخرت چیزی کم نشود پس وی اختیار کرد فقر را
این سخن دلیل است مر غیر اورا که بسبب دنیا در آخرت وی نقصان
باشد و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید
مردی آوند خود که در آن خرما انداخته بود بدو داد چون عمر
رضی الله عنه بچشید سرد و شیرین یافت اندهین دور کرد و او را بپرسید
آن مرد گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین است عمر رضی الله

عنه گفت که همین از خوردن مرا باز داشت ای نیک بخت اگر ترس
آخرت نبودی ما نیز در خوردن و پوشیدن با شما شریک گشتمی
دهم آنکه در بسیار خوردن حبس حساب و ملامت و عیب کردن
ترک ادب در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه دنیا حلال را
حساب است و حرام را عذاب. این است آن ده چیز که در خوردن
بسیار از حلال است. و یکی ازین بسنده است مر کسی را که در دین
اهتمامی داشته باشد. سوال اگر گوئی که بیان ما را حکم حرام
و شبهه و هر یکی ازینها جواب بدانکه بعضی علما گفته که آنچه
به یقین دانی که آن ملک دیگری است در شرع از گرفتن آن نهی
کرده شده است. آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی و لیکن
ظن غالب آن باشد که ملک دیگری است آن شبهه است و امتناع
از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و ورع است سوال
اگر گوئی که چیست حال جهلا که پادشاهان سپه هند در زمان ما
جواب بدانکه علما درین اختلاف کرده اند. پس قومی
گفته اند هر چیزی که یقین ندانی که آن حرام است روا است که

از ابستانی و بعضے گفته اند که حلال نیست گرفتن چیزی مگر که بیقین
بداند که حلال است از آنکه غالب در زمان ما مال پادشاهان حرام است
وحلال در دست ایشان عزیز است یا معدوم و بعضے گفته اند که
صله سلاطین حلال است مر غنی و فقیر را چون به یقین ندانند
که حرام است و نه بهکاری بر دهنده است و تمسک کرده اند بانکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه مقوقس پادشاه اسکندریه
قبول کرده اند و از یهود وام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق
یهودان گفته اکالون للسحت یعنی خورندگان اند مر حرام را
و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی از صحابه رضوان الله
تعالی علیهم پادشاه ظالم را دریافته اند و صله از ایشان قبول
کرده اند چنانچه ابو هریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن
عمر رض و بعضے دیگر گفته اند که مال پادشاهان اصلا حلال نیست
نه غنی را و نه فقیر را از انکه ایشان ظالم اند و غالب بر ایشان
سحت و حرام است و حکم مر غالب راست لبس واجب است اجتناب
کردن از مال ایشان. و بعضی از متاخرین گفته اند که اگر

یقین نیست که آن حرام ست گرفتن آن حلال ست فقیر را اما غنی را
مگر آنکه فقیر به یقین داند که عین غصب ست آنگاه روا نباشد
بلکه آنکه بر مالک مال رد کند و باکی نیست مر فقیر را که مال سلاطین
گرفته بود از وی بگیرد از ظالم به مظلوم رساند یا به همان ظالم بگیرد برای آن
بگیرد و از آنکه اگر ملک سلاطین ست خود مالک فقیر را داد پس
بی شک بگیرد. و اگر از غنیمت یا خراج یا عشر ست خود فقیر را
دران حق ست و همچنین مر اهل علم را. امیر المؤمنین علی رضی
الله تعالی عنه گفته ست هر که در اسلام به طوع در آید
و قرآن ظاهر بخواند مر او را در بیت المال مسلمانان حق
ست هر سال دویست درم و بیک روایت دویست دینار
پس اگر در دنیا نگیرد در آخرت بگیرد چون حال چنین ست گویی که فقیر و عالم حق
خود می ستانند. و این مسئلها ست که فتوی در و ممکن نیست
بلکه به تحقیق و بحث دراز. و اگر تمام بگوییم از مقصود باز مانیم و اگر
خواهی که معرفت این مسایل به کمال حاصل کنی کتاب احیاء علوم را
مطالعه کن و در کتاب حلال حرام به بین سوال اگر گویی که صفت
حکم صلهٔ اهل بازار و غیره ایشان که رد کردن و بحث کردن

دران نیز واجب است یا نه وحال بازاریان وکذب ایشان وقلت
اهتمام ایشان در معاملات معلوم است. وهمچنین چه گوئی در رد
وقبول صله باد دران جواب بدانکه چون ظاهر آدمی ستر وصلاح
باشد باکی نیست بر تو قبول کردن صله وصدقه ایشان وواجب
نیست بر تو بحث کردن وگفتن که زمانه تباه شده است که این گمان
بد بردن است بر مسلمانان وما مامور هستیم به گمان نیک بردن
به مسلمانان پس ازین بدانکه اصل درین باب آنست که بداننکه
که اینجا دو چیز است یکی حکم شرع ظاهر او بود دوم حکم تقوی وحق او
وحکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی بدهد
بستانی وسوال نکنی که از کجاست مگر آنکه بیقین بدانی که این
چیز از غصب بعینه است یا از حرام محض است. وحکم تقوی آنست
که از کسی چیزی نگیری تا که دران غایت بحث نکنی. پس چون
یقین شود که دران شبهه نیست بگیری والا رد کنی. روایت
کرده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه را غلامی بود وهر ایامی
او شیر آورد وچون بیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی بگفتمی

ازین می آوردی کیفیت آن از من می پرسیدی. این چگونه
ست که از حال شیر نه پرسیدی ابوبکر رض گفت که قصه او چیست
گفت افسون کردم قومی را به افسون جاهلیت و آن شیر
دریافتم صدیق رض انگشت در گلو انداخته قی کرد پس گفت یارب
همین بود مقدور من و آنچه در رگ و پی و پوست باقی مانده
ست از تو بنده سوال اگر گوئی که ازین تقریر چنان
معلوم میشود که گوئی تقوی مخالف شرع ست جواب بدانکه
وضع شرع بر آسانی ست و وضع تقوی بر دشواری چنانکه
گفته اند کار متقی تنگ تر ست از عقد توؤ با این همه تقوی
مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه
شرع را دو حکم ست یکی حکم جواز. دوم حکم افضل. جایز را
حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی گویند. پس این هر دو
اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند سوال
اگر گوئی چون بحث و احتیاط غایت خواهم کرد در هر چیز کارها
بیکبارگی دشوار خواهد شد. و در این زمانه بمقدار قوتی

هم حلال نخواهیم یافت جواب بدانکه طریق تقوی دشوار است
وهر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشوارها
دل بنهد. والا تقوی میسر نشود. و بسبب این معنی بیشتری از
عابدان در کوه لبنان و غیر آن سکونت کرده اند. و بخوردن
گیاه ها و حشیش میوه ها که دران هیچ حال شبهتی نیست قناعت
کرده اند. پس هر که بلند همت باشد. و در تقوی مقام بلند
طلبد. چاره نیست که سختیها را تحمل کند. و بران صبر نماید.
و طریق متقیان سلوک کند. تا مرتبه و منزلت ایشان بیابد
و اما اگر خواهد که میان مردمان ساکن شود. و از انجا که ایشان
میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست
فرا نکند مگر وقت ضرورت. و نخورد از ان مگر ان مقدار که
بدان طاعت تواند کرد. و بدین مقدار سعد و رست و
زبان ندارد. اگرچه در اصل او شبهتی باشد و ازین
ست که حسن بصری گفت رضی الله عنه فَسَدَ السُّوق
فَعَلَیْکُمْ بِالْقُوت یعنی بازارها [illegible] شد با حلال لیس بر شما باد

به بسته کردن بقوت وروایت کرده اند از وهب بن ورد
رحمة الله علیه که یک روز دو روز سه روز گرسنه بودی
پس نان بستدی و به آب ترکردی و بخوردی. و بگفتی که یارب
تو میدانی اگر نخورم عبادت نتوانم کرد. و الا نخوردمی یارب
اگر این حرام ست و شبهه بدان مرا نگیری. میگویم که این
دو طریق مر کسانی راست که در تقوی مرتبه بلند طلبند
و اما هر که جز ایشان ست او را نیز از تقوی بقدر بحث و
احتیاط او نصیب ست سوال اگر گوئی که این بیان حرام
بود و خبر کن ما را از جانب حلال و چیست حد فضول که از گرفتن
ان حبس و حساب لازم آید. و چه مقدار ست آنکه چون بنده
بگیرد او را ادب نبود و فضول نباشد که به سبب آن بروی
حبس و حساب لازم نیاید جواب بدانکه حلال جمله بر سه قسم است
یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن مفاخرت بیان
دنیا و کثرت مال باشد. این چنین گرفتن فعلی ست منکر و جزای
حبس و حساب بود و ملامت و عیب کردن باشد. بر ظاهر فعل خود

و مستوجب عذاب دوزخ است بر باطن فعل خود یعنی نیت بنفاخر و بسیاری مال قسم دوم آنکه حلال بگیری برای آرزوهای نفس خود. و آن شرست و موجب حبس و حساب چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته است حلالها حساب قسم سوم آنکه از حلال بگیرد و در حال عذر آن مقدار یکه او را بر عبادت عین شود و زیادت از آن نگیرد این چنین گرفتن خیر و حسنه است بر وی حساب و عتابی نیست بلکه موجب اجر و مدح است سوال اگر گوئی شرط گرفتن حلال تا خیر و حسنه باشد جواب بدانکه درین دو شرط است یکی حال. دوم قصد. اما حال واجب است در حالی گیرد که اگر نگیرد بگذارندش و تفسیرش آنست که در حالتی باشد که اگر دران حال نگیرد بسبب آن از فرض و یا سنتی و یا نفلی باز ماند. که آن فرض و سنت و نفل افضل باشد از ترک مباح. از انکه ترک مباح دنیا از جمله فضیلتها است. چون حال چنین باشد آن حال عذر است. اما قصد آن است که مقصود او از گرفتن تقویت باشد در عبادت خدای تعالی. و آن بدان باشد که در دل بگذراند. تا اگر مقصود تقویت نبود نگیرد

من این را انگه گفتیم چون بدین دو شرط بگیرد آن گرفتن خیر و حسنه
و ادب باشد. اما اگر یکی ازین دو شرط نباشد آن گرفتن از
جمله خیرات نباشد سوال اگر گوئی که دنیا حلال بگیرد برای شهوت
را آن معصیت باشد یا نه جواب بدانکه گرفتن در حالت غذیه
فضیلت ست. و نام آن خیر و حسنه ست و گرفتن برای شهوت
شبهت نه معصیت و در آن حبس و حساب و ملامت کردن ست
نه عذاب آتش سوال اگر گوئی که چیست این حبس و حساب
جواب بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی بروز قیامت
که از کجا کسب کردی. و کجا صرف کردی. و چه مقصود میداشتی
در کسب کردن و صرف کردن. و اما حبس باز داشتن ست
مدتی از بهشت در عرصات قیامت میان آنچنان هولها
و سختیها که تشنه و برهنه باشد سوال اگر گوئی که چون خدای
تعالی حلال گردانیده ست ملامت و عیب کردن چیست
جواب بدانکه ملامت و عیب کردن است بسبب ترک ادب چنانکه
کسی را بر مائده پادشاهی بنشانند و او ادب نگاه ندارد و

مستحق ملامت وعیب کردن باشد اگرچه طعام او را مباح کردانیده اند؛ واصل
درین باب آنست که بدانی که خدای تعالی بندگان را برای عبادت خود
آفریده است پس واجب است بنده را که از همه وجه او را عبادت کند؛
وهمه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد بهر وجه که ممکن بود
واگر چنین نکند واتباع شهوت ونفس کند وبه سبب آن از عبادت
پروردگار باز ماند هرآئینه مستحق ملامت وعیب کردن باشد ازان
که دنیا سرای خدمت است نه سرای تنعم؛ درین اصل نیکو تامل کن؛
این بود جمله که خواستیم بیان کردن آن درباب اصلاح کردن نفس
ولگام کردن او به لگام تقوی نیکو فهم کن وبران عمل کن تا خیر بسیار ترا
در دنیا واخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی والله الموفق؛

## فصل در معالجت دنیا وخلق وشیطان ونفس

بر تو باد ای طالب عبادت علاج بجد وجهد تمام در قطع این
عقبه بزرگ ودر آنکه این است بزرگترین وسخت ترین عقبات
ومؤنت آن سخت بسیار است ؛ وفتنهٔ او بزرگ است ؛ ازانکه
هرکه هلاک شد وبخدای نرسید یا بسبب دنیا بود یا خلق ؛

یا شیطان یا نفس و حجاب در راه حق همین چهار است پس در هم
یکی نکته متفرعه بشنو اما دنیا واجب است مر ترا که از وی حذر کنی و در وی
زهد کنی. از آنکه کار از سه حالت خالی نیست که یا در عبادت از اهل
بصیرتی و یا از اهل همتی و یا از اهل غفلتی اگر از اهل بصیرتی بسنده است
مر ترا که بدانی که دنیا دشمن خداست عز و جل و خدای تعالی دوست
تو پس دشمن دوست تو باشد و دنیا عقل ترا نقصان میکند
و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بسنده است مر ترا که بدانی که سود
دنیا تا باین حد است که ترا از عبادت بکلی باز میدارد و اگر از اهل
غفلتی بسنده است مر ترا که بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از آن جدا
خواهی شد و یا او از تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد
در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز اما شیطان بسنده است
مر ترا در کار پرهیز از شیطان از آنچه خدای تعالی فرموده
است مر نبی خود را صلی الله علیه و سلم قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ
مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ
یعنی بگو ای محمد که ای پروردگار من پناه می‌طلبم بتو از وسوسه‌های

شیاطین و بتو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین همین
پس هرگاه که بهترین عالمیان و عاقلترین و فاضلترین و عالمترین
را این حال باشد و محتاج باشد که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبد
توان دانست که حال دیگران با کمال جهل و نقصان عقل و غفلت
چگونه باشد و اما خلق بسنده ست مترا در کار خلق که بدانی که
اگر با ایشان مخالطت کنی و در هوا با ایشان موافقت نمای هلاک
شوی و کار آخرت نیز تو باطل شود و اگر با ایشان مخالفت کنی
ترا برنجانند و کار دنیا و دین بر تو مکدر کنند و تو نیز در عداوت
ایشان افتی و اگر ترا مدح کنند و تعظیم نمایند خوف فتنه و عجب
باشد و نیز یاد کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گور نهند
بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو نیز زبان نرانند
گوی که هرگز ترا ندیده بودند و تو ایشان را ندیده بودی و
در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این زیان بزرگ باشد
که روزگار عزیز با این خلق بی وفا ضایع کنی و ترک خدمت
خدای تعالی کنی پس که بازگشت تو و آخر کار به وی است تامل کن ای

مسکین دراین سخن که گفتم که نشاید راه راست نموده نشوی بود اما
نفس لبسنده ست مرترا نمونه در کار نفس آنچه مشاهده میکنی از حالت
های او و خواستنهای تباه او که در حالت شهوت بهیمه است
و در حالت غضب درنده است. و در حالت معصیت طفل است
و در حالت نعمت فرعونی است و در حالت گرسنگی دیوانه است
و در حالت سیری خرامنده است اگر سیرش کنی بی فرمانی کند
واگر گرسنه داری فریاد کند و جزع و فزع کند. همچو دراز گوش
که اگر جو یابد مردمانرا بزند و اگر گرسنه داری فریاد کند. یکی
از صلحا گفته است رحمة الله علیه که تباهی و جهل نفس بمثابه
ایست که چون خواهد که معصیت کند یا به آرزوی برسد. اگر
شفیع از خدا آری پس رسول او و جمیع کتب و انبیا او و جمیع سلف صالح را
و عرضه کنی بر مرگ و گور و قیامت و بهشت و دوزخ را ترک
عناد نگیرد و از آن معصیت و شهوت باز نماند. و چون نان
از وی باز داری ترک شهوت گیرد. این چنین است خست جهل
او. پس بر تو باد که از وی غافل نباشی و حال همانست که پروردگار

او گفته است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و بسنده است این تنبیه
هر تنبیه نفس بسیار فرمایند صاحب پند
هر کسی را که عقل دارد. روایت کرده اند از بعض صالحان که او را احمد
بن بلخی میگفتند. که او گفت نفس من با من نزاع کرد برای بیرون آمدن به
سوی غزا گفتم سبحان الله خدای گفته است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
بِالسُّوءِ و این مرا بخیر میفرماید. این هرگز نباشد. نفس را گفتم که تو از
تنهائی تنگ آمده بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان کنی.
تا مردمان ترا تعظیم کنند. پس گفتم من در آبادانی ها فرو نخواهم آمد
قبول کرد باز بدگمان شدم. گفتم خدای تعالی راست گوی است
با نفس خود گفتم من با دشمن بی سلاح جنگ خواهم کرد تا اول
یعنی زره شمشیر وغیره ۱۲
کسی که کشته شود من باشم قبول کرد. همچنین بسیار چیزها بر وی عرضه کردم
نفس من همه قبول کرد. در آخر گفتم یارب مرا بر مکر او مطلع گردان
میدانم که تو راست گفته و او دروغ میگوید. پس در کشف
خود دیدم. گویا مرا نفس میگوید. که ای احمد هر روز مرا بتان
میکشی بمنع کردن آرزوهای من. و هیچکس بر من مطلع نیست
هر روزه
اما اگر با دشمن جنگ کنم. و کشته شوم از این عذاب خلاص یابم

و میان مردمان مرا جاهی حاصل شود. بگویند که احمد شهید شد
پس نشستم و ترک غزا گرفتم دران سال. پس نیکو نظر کن ای طالب
عبادت در مکر نفس و غدر او که بعد از مردن جاه می طلبید. بدانکه
اینجا اصلی ست بزرگ و آن آنست که بدانی که عبادت دو نیمه دارد
یک نیمه کسب کردن و دوم نیمه پرهیزیدن یعنی کسب کردن طاعت
و پرهیزیدن از معاصی و شبهات و این ست تقوی و نیمه پرهیزیدن
افضل ست و انفع ست مر بنده را از نیمه کسب کردن. و ازین
ست که مبتدیان از اهل عبادت که در اول درجه باشند به
نیمه اکتساب مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که روز
روزه دارند و شب قیام کنند و همچنین در دیگر طاعات بدنیه
و اما کاملان و خداوندان بصیرت که اهل عبادت اند به نیمه پرهیزیدن
از معاصی مشغول شوند. و همه همت ایشان آن باشد که دل را
از میل کردن سوی غیر خدای تعالی نگاه دارند و چشم را از
نظر کردن سوی مالایعنی نگاه دارند. و ازین معنی گفت عابدی
از عباد بسیعه مر یونس را که ای یونس بعضی از مردمان

دارند. و بعضی روزه را دوست دارند. و بعضی صدقه را دوست
مراد روزه نفل ست نه فرض
دارند و تو روزه گیر سخن گفتن. و صدقه وه از پرهیز کردن از نهیبی ان
که هیچ صدقه و روزه فاضلتر و امید وارتر ازین نیست. پس چون
دانستی که نیمه پرهیزیدن اولی ست اگر هر دو نیمه ترا بدست آید
کاری تمام و کمال حاصل گردد. و مر ترا اسلامت و غنیمت
آمده باشد. و اگر هر دو نتوانی باید که جانب پرهیزیدن رعایت
کنی تا سلامتی حاصل آید. اگر چه غنیمت نیست. و الا هر دو نیمه را
زیان کرده باشی. از انکه چه نفع کند ترا قیام شب و صیام روز
و این بیک کلمه باطل شود. از ابن عباس رضی الله عنهما
پرسیدند که چه گوی در دو مردی که یکی از ایشان خیر بسیار
دارد. و شر هم بسیار دارد. و دوم خیر اندک دارد و شر هم اندک
دارد گفت هیچ خیر بسلامتی برابر نشود. و نظیر انچه گفتم حال مریض
ست از انکه علاج کردن مریض دو نیمه دارد. یکی دارو خوردن
و یکی پرهیزیدن پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحت یابد و اگر
هر دو نتواند پرهیزیدن اولی تر از انکه به ترک پرهیز هیچ دارو نفع نکند

اما پرهیز کردن با ترک دارو نفع کند. و رسول الله صلی علیه وسلم
گفته است که اصل هر دوا پرهیز بدن است. و چنین گفته اند که طبیبان
هندوستان بیشتر بیماران را به همین پرهیز بدن علاج کنند و مریض را از اکل و شرب و کلام
و مردم ها باز دارند که هم ایشان صحیح شوند بی آنکه دارو خورند پس این جا مسلک که اصل کارها سهوست منفعتها
در مرتبه بلند از عبادت پس بر تو باد که جهد تمام در کار تقوی

## فصل در علاج کردن چهار عضو که آن اصل است

اول چشم و بسنده است ترا در کار چشم که بدانی که مدار کار دین
و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و مشغول او در اکثر اوقات
و احوال از چشم است و از این است که امیر المومنین علی رضی الله
عنه گفت هر که چشم خود را نگاه ندارد و نزدیک او دل را قیمتی
نیست. دوم زبان و بسنده است ترا در کار زبان آنکه بدانی
که سود تو و قیمت تو و ثمره رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت
است و خطر عبادت و حبط شدن و فساد آن در اغلب احوال
از قبل زبان است به تصنع و تزیین و غیبت و مثل آن. که زبان
بیک لفظ باطل بشکند رنج یکساله را یا رنج پنج ساله را و ده ساله

وازین است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست آنید در راز سوم
شکم و بنده است مرترا در کار شکم انکه بدانی که مقصود تو عبادت
است و آب و طعام تخمی است که عمل از وی روید پس چون تخم نیکو
باشد زراعت نیکو باشد و نیکو بر دهد و گرنه تباه کند بر تو زمین تراکه
هرگز به اصلاح نیاید معروف کرخی رحمة الله علیه گفته است که چون
روزه داری بنگر که به چه چیز افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی و طعام
که میخوری که بسیار خوردنی باشد که دل را از انچه بود بگرداند چنانکه هرگز
بحال خود باز نیاید و بسا خوردنی که از قیام شب محروم کند و بسا نظر
کردنی که از خواندن سورهٔ قران باز دارد و بسا باشد که بنده طعامی
بخورد که بسبب آن از روزهٔ یکساله محروم ماند پس بر تو بادا ی مرد نظر
دقیق و احتیاط قوی در قوت اگر همتی داری در عبادت پروردگار
خود و این در اصل قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل
کردی پس از ان بر تو باد که به ادب گیری چنانکه گفته ام و الاحمال
باشی مر طعام را و ضائع کننده اوقات و ایام را از انکه یقین دانستم
بلکه به چشم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا از و عبادت نیاید

واگر به اکراه کردن نفس عبادتی کنی دران لذتی و حلاوتی نباشد
وازینجاست که گفته اند طمع مبند در حلاوت عبادت با بسیار خوردن
چه نور باشد در نفس بے عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این معنی
ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفته است که بیشتر از مردان خدا در کوه لبنان
دیدم و همه مرا وصیت کردند که چون به ابنای دنیا باز گردی چهار
نصیحت ایشانرا کن : یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت عبادت نیابد :
دوم آنکه هر که بسیار خسپد در عمر برکت نیابد : سوم آنکه هر که رضای مردمان
طلبد رضای خدای تعالی نتواند : چهارم هر که سخن بسیار گوید در لایعنی
و غیبت افتد و از دنیا بے دین مسلمان نرود : سهل تستری رحمة الله علیه
گفته است که جمیع خیرات درین چهار خصلت است : و ابدالان که ابدال
شده اند بدین چهار خصلت شده اند : کم خوردن : کم خفتن : کم گفتن :
کم با خلق مخالطت کردن : و یکی از عارفان گفته است که گرسنگی
سرمایه ماست یعنی ما را فراغی و سلامتی و عبادت و حلاوت و علم
عمل که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود چهارم دل و بستن
مرتراد در کار دل که بدانی که اصل همه اعضا دل است : اگر او فاسد شد

جمیع اعضا فاسد شوند، واگر او صالح شد جمیع اعضا صالح شوند،
ازانکه او بمنزلهٔ درخت است وجمیع اعضا بمنزلهٔ شاخهاست، و
وشاخها آب را از درخت میخورند وصلاح وفساد شاخها بصلاح وفساد
درخت میباشد، واو بمنزلهٔ پادشاهی هست، وسایر اعضا بمنزلهٔ
رعیت او، چون پادشاه صالح باشد رعیت نیز صالح باشند، واگر
پادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشند، پس صلاح چشم وزبان
وشکم وغیر آن دلیل است بر صلاح دل، چون درین اعضا خللی
وفسادی بینی بدانکه از خلل وفساد دل است، بلکه فساد درو
بیشتر است، پس صرف کن عنایت خود بسوی او وبه اصلاح آن
اورا تا اصلاح جمله یکبارگی حاصل شود و راحت گیری، پس بدانکه
کار دل دشوار است ازانکه بنای کار او بر خواطر است، وخواطر
متعدد و متنوع است، پس واجب است بر تو امتناع کردن ازان بقدر
طاقت وبسبب این معنی هست که اصلاح دل بر اهل اجتهاد دشوار
ترین کارهاست، چنانکه ابو یزید رحمة الله علیه گفته که علاج کردم
دل خود را ده سال، ونفس خود را ده سال، ودشوارترین این هر

[illegible]

٣ وزبان خود را ده سال

دل یافتم پس بر تو باد به اهتمام تمام بچهار خصلتی که ذکر کردم از امل
و شتاب کردن در کارها و حسد و کبر و انکه از جمله خصلتهای دل این
چهار ذکر کردم بنا بر انکه اکثر عالمان و عابدان بدین مبتلا اندبسیا
عابدان را بینی که امل خود را دراز کرده اند و انرا نیت خیر پنداشته اند
و بسبب ان درکارهای خیر کاهلی میکنند و بسا بینی که در حاصل
کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت ازان منقطع مانند یا در
مستجاب شدن دعا تعجیل کنند و از مقصود محروم مانند و یا در دعا
بد کردن کسی تعجیل کنند و بران پشیمان شوند چنانچه از مهتر نوح
صلوات الله علی نبینا و علیه روایت کرده اند و بسا بینی که برا قران
خود حسد کنند و ترک نصیحت ایشان گیرند و بسبب این معنی سفیان ثوری
رحمة الله علیه گفته است که نشر میسر خوان خویش مگر از عالمان و عابدان
این سخن را از وی مستنکر داشتند گفت من نگفتم ابراهیم نخعی گفته است
و عطای گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است بپرهیز از عالمان
که هر که دوست تراست از ایشان هر ترا اگر با تو در اناری مخالفت کنی که
تو گوئی این شیرین است و او انرا ترش گوید ایمن مباش که نزدیک

سلطان ظالم بچون تو سعی کنده و مالک دینار گفته است رح
که من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق بشنوم اما گواهی ایشان
بر یکدیگر نشنوم ازانکه ایشان حاسد یکدیگراند و فضیل گفته رح
رحمة الله علیه مر پسر خود را که برای من خانه بجز دور از عالمان و
عابدان چه نزدیکی مرا با قومے که اگر از من زلتی بینند خوار کنند
برای تحقیقای علت نزدیکی با النسا نیست
و اگر در من نعمتی بینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی انسان نگرند
و بسا عابدان را بینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دو رکعت شبانه
که گذارده است و همچنین گوئی بر مردمان منت می نهد یا گوئی که
از خدای تعالی بشارت رسیده است به بهشت یا آزادی از آتش
دوزخ یا گوئی که یقین کرده است بسعادت خود و شقاوت جمیع
مردمان و با این همه لباس درویشان و متواضعان از صوف
و غیر آن پوشند و به آن لباس پارسائی خود نمایند روایت
کرده اند که فرقد سنجی رحمة الله علیه بر حسن بصری رح در آمد گلیمی پوشیده
بود و حسن رح حله پوشیده بود فرقد حله حسن رح را مساس کردن گرفت
حسن رح گفت چه می بینی جامهٔ من جامهٔ اهل بهشت است و جامهٔ تو جامهٔ

اهل ورع است؛ مرا رسیده است که بیشتری اهل ورع اصحاب گلیم
باشند حسن گفت که زهد در جامها نهاده اند که در سینهها؛ بخدای تعالی
اگر شما بالباس گلیم متکبرترید از کسی که پوشش او نرم است با علم پس
حذر کن ای طالب عبادت ازین چهار آفت خاصه کبر از آنکه اول
آدمی را در معصیت افکنند؛ دیگر آدمی را در کفر افکنند؛ فراموش مکن حکایت
ابلیس و فتنهٔ او که کفر او از کبر بود؛ و رجوع کن بخدای تعالی که ترا ازین همه
نگاهدارد بفضل خویش **فصل در دفع عوائق اربعه** حاصل کار آنکه
چون نظر کنی بعقل خود بدانی که دنیا را بقائی نیست و مضرت او بیش
از نفع اوست و تبعات او از رنج تن و مشغولی دل است در دنیا و
عذاب دردناک و حساب دراز در آخرت؛ پس زهد کن در فضول
دنیا؛ و نگیری از آن مگر مقداری که از آن چاره نیست در عبادت خدای تعالی
و تنعم و تلذذ را ترک گیری برای بهشت؛ و بدانی که در خلق وفائی
نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی؛ مگر در چیزیکه چاره نیست صحبت
با کسی کنی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان چیست است
و پیوسته در عداوت نشسته پناه طلبی به پروردگار قادر خود از آن سگ

لعین و از حیلهای او غافل نباشی پس براند او را به ذکر خدای تعالی
و باک از ان مدار پس آن آسان هست چون عزیمت مردان ظاهر
شود چنانچه خدای تعالی گفته است إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدرستیکه نیست
مر شیطان را بران کسانیکه ایمان دارند و بران کسانیکه بر خدا
توکل کنند و کار خود بدو تفویض نمایند راست گفت ابو حازم
رحمة الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا انچه گذشته
خوابی بود و انچه باقی مانده است آرزوهاست و اما شیطان
پس والله اگر مطیع شود نفع نکند و اگر عاصی شود زیان نکند
و بدانکه جهل این نفس را و طلب کردن او هر چیزی را که مضر
و مهلک است پس بنگری از روی شفقت در کار او نگریستن
عقلا و علما که در عواقب امور می نگرند نه نگریستن جهلا
و کودکان که نظر ایشان در اوائل امور است و غایت
ضرر در نمی یابند و بسبب تلخی دارو ترک میکنند پس لگام
کنی او را به لگام تقوی و باز داری او را از جمیع انچه بدان

محتاج نیست از فضول نظر و کلام و لباس و همچنین از جمله فضولها
از آنکه در گرفتن فضول ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان
خود همه بایستهای ایشان فراخ کرده است و هر چه ایشان‌را
در کار دین مضرست از آن مستغنی کرده است (که بدان محتاج اند) پس چه حاجت
است بگرفتن فضول و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا
نام زاهد شد گویی ترا نیز از نام ستوده شد و از جمله منقطعان
شدی بسوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که ایشان از
اهل انس اند بخدای تعالی و هرگاه که تو با شیطان محاربه کردی
از جمله مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی شدی
که خدای تعالی درباب ایشان شیطان را گفته است إِنَّ
عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی نیست ترا بر بندگان
من قوتی و چون تقوی کردی از جمله متقیان شدی که مر
ایشان‌راست سعادت دنیا و آخرت ، و از بیشتری از
ملایک مقرب فاضل شدی چون این همه کردی
این عقبه دراز و سخت را بریدی

[illegible]

و چیزهای که آن مانع مقصود تو بود پس افگندی و بدانکه

این عقبه سخت دشوار است تا بدعل

نشوی ۞ و نترسی که با عنایت

خدای تعالی نیک آسان

است پس این بود

الحجه

خواستم که در شرح چهار موانع عبادت بگویم ۞

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ

الْعَظِیْمِ ۞

عقبهٔ چهارم عوارض است و عارض
آن باشد که پیش آید پس بر تو باد ای طالب عبادت
به دفع کردن عوارض که مانع اند مر ترا از عبادت : و گفته ایم که
عوارض چهار اند : یکی از ان مطالبهٔ نفس است به رزق :
و دفع کردن آن به توکل است بخدای تعالی : و وجوب توکل
بسبب دو چیز است یکی انکه تا فراغ حاصل شود مر ترا برای
عبادت کردن : ازانکه اگر متوکل نباشی عبادت نتوانی کرد به سبب
مشغولی ظاهر تن به طلب و کسب و مشغولی دل بخواست و اراده
و فراغ دل در عبادت شرط است : و این حاصل نیست مگر
متوکلان را : بلکه من میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی
موجود نباشد : دلش قرار نگیرد : کم باشد این چنین کس را که کاری
بزرگ دنیاوی یا اخروی بدست آید : از شیخ خود این سخن
بسیار شنیده ام که کارها بمراد خاطر در عالم میسر نشود مگر دو کس را
یکی مردیکه متوکل باشد : دوم انکه متهور یعنی بی باک باشند : میگویم که
این کلام جامع است در معنی خود : ازانکه متهور چون خواهد که در کار

شروع کند بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را از آن کار
مانع شود التفات نکند پس برائینه کار او بمراد او شود و بمقصود
خود برسد و آنکه متوکل نیست چون خواهد که در کاری شروع کند
بقوت تمام و بیقینی کمال بوعده خدای تعالی شروع کند
و او را بضمان خدای تعالی ثقه تمام باشد و التفات نکند بدان
انسانی که او را بترساند و بشیطانی که او را وسوسه کند پس
برائینه بمقصود و مطلوب خود ظفر یابد و اما این بیچاره که سست
دل است و ناتوان دایما در تردد و تحیر ماند و همچو دراز گوش در جای
علف خوردن و مانند مرغ در قفص دایما منتظر آنکه خصمش بیاید
و خورشش بیارد کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند
و اگر قصد کند کم باشد که بران ظفر یابد یعنی اصحاب همت را ابنای
دنیا که مرتبه بلند نیافتند مگر که از سر جان و مال برخاستند و ملوک
برای گرفتن مملکت از جان و مال می خیزند و به خصم تیغ میزنند
برین قصد که یا مملکت حاصل کنند یا هلاک شوند گفته اند که معاویه
رضی الله عنه روز جنگ با علی مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر را

گرم

بدید، گفت هر کاری بلند طلبد از سر جان برخیزد، و بازرگانان
برای حاصل کردن مال در دریا سوار شوند و سفر بحر و بر اختیار
کنند، و جان و مال خود در خطرها افگنند، اما این بیچاره بازاری ک
دل او ضعیف و عزیمت او سست است و علاقه دل او از نفس و اهل
و مال قطع نمی تواند کرد و ایما از خانه بدکان و از دکان بخانه است
هم باشد که بمرتبه شریف برسد، مثل ملوک و بازرگانان بلکه اگر
درین دکان درمی حاصل شود یا دانگی یابد آن نزدیک او کاری
عظیم باشد این است حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت
بدانکه همانا ایشان این خصلت هست که او را توکل گویند، و قطع
کردن دل از جمیع علایق از انکه چون توکل کردند، توانستند که
بفراغ باطن بعبادت خدای تعالی برسند، و بهمه خلایق التفات
نکنند و بی باکانه بر روی زمین سفرها کنند، لاجرم مردان دین
شدند، و در میان مردمان حرمت و حرمت یافتند، و بحقیقت عزت نیز
پادشاهان روی زمین ایشانند، از انکه هرجا که خواهند بروند،
و هرجا که خوش آید فرود آیند، و هر کاری که بزرگترین کارها است از علم

و عبادت قصد آن کنند ایشان را مانعی و حاجزی نیست که همه
جایها نزدیک ایشان یکسان هست ؛ و همه زمان نزدیک
ایشان یکزمان است و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَكُوْنَ اَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللهَ ؛ وَمَنْ
سَرَّهُ اَنْ يَكُوْنَ اَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ ؛ وَمَنْ
سَرَّهُ اَنْ يَكُوْنَ اَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِيْ يَدِ اللهِ
اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِيْ يَدِهِ یعنی هر که را خوش آید که او بزرگترین
مردمان باشد گو تقوی کن و هر که را خوش آید که او قوی ترین مردمان
باشد گو که بر خدای تعالی توکل کن ؛ و هر که را خوش آید که او
توانگرترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خداست از آنچه
در دست اوست ؛ و سلیمان خواص رحمة الله علیه گفته است
اگر مردی بر خدای تعالی بصدق توکل کند ؛ پادشاهان
و هر چه جز ایشان باشند بوی محتاج باشند و او بکسی محتاج نگردد
و چگونه محتاج گردد آن کسی که مولای او غنی و حمید است ؛ و ابراهیم
خواص رحمة الله علیه گفته است که در بادیه [illegible] را دیدم

گویی بسنگ بلغره است * گفتم کجا خواهی رفت گفت بمکه گفتم بی زاد و
پارهٔ نقره را گویند
راحله گفت ای سست یقین کسی که آسمانها و زمین ها را بقدرت
خویش نگاهدارد مرا بی زاد و راحله بمکه رساند * ابراهیم میگوید چون
رسیدم آنجوان را دیدم که در طواف است چون مرا بدید گفت ای
شیخ هنوز یقین تو همچنان سست است ۰۰ واهو مطیع حاتم اصم را گفت
شنیده ام بیابانها قطع میکنی بتوکل بی زاد و راحله گفت زاد من چهار
چیز است گفت آن چیست حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خدا
میدانم * و همه خلق را بندگان خدای تعالی میدانم * و همه روزیها
و سببها بدست خدای تعالی میدانم وحکم خدای تعالی در همه روی
زمین نافذمی یابم * اما سبب دوم که موجب توکل است آنست که در
یک او خطری عظیم است میگویم که خدای سبحانه تعالی رزق و آفریدن
راینجا ذکر کرده است وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس معلوم شد که
رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن تو * پس وعده رزقها
کرده است اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِيْنُ * پس
رزق را ضامن شده وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ

رزقها پس بر رسانیدن رزق سوگند خورده فورب السماء والارض
انه لحق پس بتوکل نمودن امر کرده وتوکل علی الحی الذی لا یموت
پس کسی که قول او را اعتبار نکند و بوعده او بسند نکند و بضمانت
او وثوق قرار نگیرد و بقسم او قانع نشود و بفرمان او باک ندارد
بنگر که حالش چگونه باشد و چه محنت با مراو را پیش آید بخدای که
مصیبتی سخت تر ازین نیست و اما ازان در غفلت عظیم و رسول
الله صلی الله علیه وسلم مر ابن عمر رضی الله عنهما را گفت چه کنی
اگر باقی مانی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضعف ایمان یکساله رزق
ذخیره خواهند کرد گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ الله که
من روی خلق خدا نا ترسان به بینم و حسن بصری رحمة الله علیه
گفته است که لعنت خدای بر قومی باد که پروردگار ایشان بر سانید
رزق ایشان سوگند خورده و ایشان استوارش ندارند و چون
آیت وفی السماء رزقکم وما توعدون فورب السماء
والارض انه لحق فرود آمد ملایکه گفتند که بنی آدم هلاک شدند
پروردگار خویش را بخشم آوردند که قولش را استوار نداشتند

تا سوگند خورد برسانیدن رزق ؛ و اویس قرنی رحمة الله علیه
گفته است ؛ اگر عبادت کنی خدای را بچو عبادت همه اهل آسمان
و زمین قبول نکند از تو تا استوار نداری او را در رسانیدن رزق
گفتند چگونه او را استوار داریم ؛ گفت به آنکه امین باشید از رسیدن
رزق ؛ هرم ابن حبان مر اویس را گفت که کجا سکونت کنیم گفت
در شام هرم گفت که حال عیش در شام چیست ؛ اویس گفت وای
برین دلها که پر از شک است ؛ پس چه نفع دهد موعظت ؛ و روایت
کرده اند که کفن دزدی بر دست ابویزید بسطامی رحمة الله علیه توبه کرد
ابویزید او را از حال وی پرسید ؛ گفت هزار گور کشادم پس بطرف قبله
ندیدم مگر دو کس را ابویزید گفت بگردانیدن روی ایشان از سنت که
ایشان خدا را در کار رزق استوار نداشتند سؤال اگر گوئی که خبر
کن ما را از حقیقت توکل ؛ و حکم آن و آنچه واجب است بر بنده ؛ از توکل
در کار رزق جواب بدانکه این تراب به دانستن چهار فصل معلوم شود
بیان لفظ توکل ؛ و بیان موضع توکل ؛ و بیان حد توکل ؛ و بیان
علاج توکل اما لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق است از وکالت پس توکل

گردن بر کسی این باشد که او را بمنزلهٔ وکیل کار خود و ضامن صلاح خود دانی ؛ و می تکلف بر و بسنده کنی ؛ و اما موضع توکل بدانکه توکل درست جای باشد ؛ یکی در موضع قسمت ؛ و آن انست که بر خدای تعالی اعتماد کنی که انچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت شدنی نیست ؛ از انکه حکم او بدل نشود ؛ دوم در موضع یاری طلبیدن وان اعتماد کردن است بر یاری کردن خدای تعالی ؛ چون در راه او مجاهده کرده باشی ؛ سوم در موضع رزق و حاجت واین سوم فرض و لازم است هر بنده را بدلیل عقلی و نقلی ؛ و مقصود ما اینجا بیان این از توکل معرفت این توکل است ؛ پس موضع توکل رزق مضمون است یعنی رزقیکه خدای تعالی ضامن آن شده است و بدانکه رزق چهار قسمت است ؛ مضمون و مقسوم و مملوک و موعود اما رزق مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است ؛ و بدان قوام بنیة است نه سائر اسباب ؛ و خدای تعالی عز و جل که ضامن شده است این رزق را شده است و توکل کردن درین واجب است بر بنده بدلیل عقلی و نقلی ؛ از انکه خدای تعالی ما را تکلیف کرده است بخدمت

وطاعت خود؛ پس چاره نیست ما را که بدان قوام بنیه باشد تا ما
بعبادت مشغول توانیم شد؛ و یکی از مشایخ کرامیه بر اصل مذهب
خود سخنی خوب گفته است؛ و آن آنست که گفت بر خدای عزوجل
واجب است رسانیدن رزق بندگان؛ بسبب سه چیز یکی آنکه او
سید است و ما بندگان او؛ و بر سید واجب است نفقه بنده چنانچه
بر بنده واجب است خدمت سید؛ دوم آنکه خدای تعالی بندگان
را محتاج رزق آفریده است و راه طلب او ایشان را ننموده؛ از آنکه
نمی دانند که رزق ایشان چیست؛ و از کجاست؛ و کی خواهد رسید؛
تا بعینه در آنجا و در آن وقت طلب کنند؛ چون چنین باشد واجب
است بروی که مؤنت آن از ایشان کفایت کند؛ و رزق
ایشان را بایشان رساند؛ سوم آنکه ایشانرا بخدمت
وطاعت فرموده است وطلب رزق مانع عبادت است؛
پس واجب است بر وی مؤنت را بکفایت رسانیدن؛ تا بفراغ
دل خدمت توانند کرد؛ و این سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت
مطلع نباشد؛ از آنکه کسی که بر خدای تعالی چیزی واجب گوید خطا

گفته باشد و ما فساد این سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم
و اما رزق مقسوم آنست که خدای تعالی قسمت کرده است
هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند و پوشند هر یکی به
مقداری و وقتی مخصوص و معین که از آن زیادت و نقصان
نه پذیرد و مقدم و موخر نگردد چنانکه گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم که رزق قسمت کرده شده است و از آن فراغ حاصل
آمده نه بتقوای متقی زیاده شود و نه به تباهی تباه کار نقصان گیرد
و اما رزق مملوک که هر یک را در ملک او میکنند از مالهای دنیا
چنانکه خدای تعالی هر یک را التقدیر وقسمت کرده است و اما رزق
موعود آنست که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است بشرط
تقوی از وجه حلال بی زحمتی برساند چنانچه گفت وَمَنْ
يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
این بود اقسام رزق و توکل که واجب است در رزق مضمون
واجب است و اما حد توکل بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتماد
کردن دل است بر خدای تعالی به همه بودن و نا امید شدن از غیر

خدای تعالی ؛ و بعضی گفته اند که توکل ترک تعلیق است ؛ و تعلیق
ذکر قوام بنیه است بچیزی بجز خدای تعالی ؛ و نزدیک من هر دو قول بیک
اصل باز میگردد ؛ و آن اعتماد کردن دل است بخدای تعالی ؛ بدانکه آنچه قوام بنیه
بدو است آن از خدای تعالی است نه بکسی دیگر جز او نه بحطام دنیا
و نه بسببی از اسباب ؛ و خدای تعالی اگر خواهد بسببی قوام بنیه بخشد ؛
خواه بغیر سبب ؛ چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی ؛
و دل از مردمان و اسباب بکلی برکنی ؛ ترا توکل چنانکه حق آنست
حاصل شود ؛ و اما چیزهای که بر توکل باعث میشوند این است که ضمانت
خدای را برزق یاد کنی ؛ و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالی
و کمال او در علم و قدرت ؛ و پاکی او از خلف وعده ؛ و سهو کردن ؛
و عجز و نقصان ؛ چون بنده برین اذکار مواظبت کند باعث شود
او را بر توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق سوال اگر گوئی روا باشد
بنده را طلب رزق بحالی یا نه جواب بدانکه رزق مضمون که
غذا و قوام بنیه است و از آن چاره نیست ممکن نیست که از او طلب
کنیم ؛ از آنکه آن از فعل خدای تعالی است بر بنده همچون حیات و موت

که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق مقسوم
خود طلب آن بنده را حاجت نیست از آنکه لابدی رزق مضمون
است و آنرا خود خدای تعالی ضامن شده است سوال اگر گوئی
چون رزق مضمون از سبب است روا باشد که ما طلب آن سبب
بکنیم یا نه جواب بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن اسباب از انکه
خدای تعالی اگر خواهد بسببی رساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه
لازم باشد بر ما طلب سبب و نیز خدای تعالی ضامن مطلق شده است
بی شرط طلب و کسب و نیز چگونه روا باشد که بنده را طلب کردن
چیزی فرمایند که جای آن ندانند از انکه معلوم نیست که کدام
چیز سبب رزق اوست و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد
سوال اگر گوئی که رزق به طلب زیاده میشود و به ترک طلب ناقص
میگردد یانی جواب بدانکه به طلب و ترک طلب کم و بیش
نگردد که رزق هر یکی را در لوح محفوظ مقرر و موقت نوشته اند و حکم
خدای تعالی بدل نشود و قسمت او متغیر نگردد و ازین هست که رسول
الله صلی الله علیه وسلم چون درویشی را پاره نان داد گفت

هَاتِكَ لَوْلَمْ تَاْتِهَا لَاٰتِیَنَّكَ یعنی بگیر این را اگر نمی آمدی این
می آمدی سوال اگر گوئی که ثواب وعقاب در لوح محفوظ نوشته
اند با این همه بر ما واجب است طلب کردن آن ؛ اما زیاده نمیشود
به طلب ؛ ونقصان می پذیرد به ترک طلب ؛ جواب بدانکه
طلب ثواب ازان واجب است که خدای تعالی طلب آن بما واجب
گردانیده است ؛ وبر ترک آن وعید کرده ؛ وثواب بی آنکه عمل
صالح کنیم ضامن نشده است ؛ وفرق میان کار رزق ومیان ثواب
وعقاب دیگر نکته است ؛ وآن آنست که علما گفته اند که هرچه در لوح
محفوظ نبشته اند دو قسم است یکی قسم مطلق بی شرطی ومعلق بفعل
بنده نیست ؛ وآن رزقها واجلها است ؛ یعنی که خدای تعالی
این هردو را چه شکل در قران مطلق ذکر کرده است چنانکه گفت
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا یعنی نیست
هیچ جنبنده بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است وچنانکه گفت
فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ
یعنی چون اجلها سپری شود پس پیش نشوند از ان اجلها یک ساعتی ؛

و صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم گفته است که چهار چیز است که
ازان فراغ حاصل شده است یکی صورت ظاهر که آنرا خلق گویند
دوم سیرت باطن که آنرا خلق گویند سوم رزق چهارم اجل
قسم دوم معلق است و مشروط بفعل بنده و آن ثواب و عقاب است
نه بینی که خدای تعالی این چنین مثل در قران معلق بفعل بنده ذکر
کرده است که وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتٰبِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا
عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنٰهُمْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ اگر
اهل کتاب ایمان آورند و تقوی کنند هر آینه گناهان ایشانرا
بپوشیم و در آریم ایشان را در بهشت سوال اگر گوئی که ما
طالبانرا می بینیم توانگر و مالدار و تارکان را می بینیم فقیر و محتاج
جواب بدان که گوئی که طالبی فقیر و محروم نمی بینی و تارکی
مرزوق و غنی نه بلک این بسیار است سوال اگر گوئی که در دشت
و بیابان بی توشه در رویم و انجا سکوت گیریم پایه جواب
بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدا تعالی اعتماد تمام داری در رو
و الا چه عوام بیچاره بطلب مشغول می باشی و در آن ازانا م

ابو المعالی رحمة الله علیه شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند
بر عبادت مردمان ، خدای تعالی با او معامله کند بر عبادت
مردمان در کفایت مؤنتها ، و این سخن نیک خوبست و درین سخن
این فواید بسیارست مر کسی را که تامل کند سوال اگر گوی که خدای
تعالی گفته است وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى
جواب بدانکه درین دو قول هست یکی آنکه مراد توشهٔ آخرت
هست و لهذا گفت اِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى و نگفت اِنَّ
خَيْرَ الزَّادِ طَعَامُ الدُّنْيَا وَاَسْبَابُهَا دوم آنکه قومی
در راه حج توشه نمی بردند و از مردمان میخواستند و ایذا میدادند
امر کرده شدند بتوشه بر گرفتن بر سبیل تنبیه ، یعنی توشه بر گرفتن
از مال خود بهترست از سوال کردن از مردمان و تکیه کردن بر
ایشان سوال اگر گوی که متوکل را روا باشد که در سفر با توشه
برگیرد یا نه جواب بدانکه روا باشد که در سفر با متوکل توشه برگیرد
ولیکن دل او بدان متعلق نباشد ، بلکه تعلق دل او بخدای تعالی
باشد و اعتماد او بروی بود ، و بسا بود که بنیت مسلمانی برگیرد ،

وکار در گرفتن توشه و ترک آن نیست بلکه کار به دل بسته باید که دل متعلق نباشد مگر بوعدهٔ خدای تعالی و ضمانت او از آنکه بسا کسی در سفر توشه برگرفته است و دل او با خداست نه با توشه و بسا کس که توشه برنگرفته است و دل او با توشه است نه با خدای تعالی سوال اگر گوئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب او و سلف صالح رضی الله عنهم توشه برگرفته اند جواب گویم من ترا لاجرم توشه برگرفتن مباح است نه حرام بلکه حرام متعلق شدن دل است بتوشه و ترک توکل بر خدای عزوجل و نیز چه گمان بری بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که دلش متعلق طعام و شراب و درم و دینار بوده حاشا و کلا که اینچنین باشد بلکه دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدای تعالی بود او است که جمله دنیا برو عرض کردند و کلید خزائن روی زمین برو آوردند قبول نکرد و این که توشه برگرفتی به نیت خیری برگرفتی نه بسبب میل دل بتوشه و سنت است سوال اگر گوئی که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن

**جواب** بدانکه این حکم مختلف شود به اختلاف حال اگر
کسی هست که او مقتدا است ومیخواهد که بیان کند که برگرفتن
توشه مباح ست ؛ ویا خود بدان نیت خیری کند اینچنین کس را
توشه برگرفتن اولی تر ست ؛ واگر تنها ست وقوی دل است
به خدای تعالی وتوشه او را مانع ست از عبادت خدای عزوجل
اینچنین کس را ترک توشه افضل ست اینکو فهم کن والله الموفق

**عارض دوم وان خطر عاقبت کارهاست ودفع ان**
در تفویض ست بخدای تعالی پس بر تو باد به تفویض کردن در
همه کارها به خدای عزوجل ؛ واین بسبب دو چیز ست یکی انکه
ساکن شدن دل در حال ؛ ازانکه چون صلاح وفساد عاقبت کارها
ندانی ؛ هرائینه پریشان دل باشی ؛ وچون کار بخدای تعالے
تفویض کردی ؛ ودانستی که او ترا الفرماید مگر صلاح وخیر امین
شدی از خطر و دلت ساکن شد در حال واین امن وسکونت
وراحت دل نعمتی وغنیمتی عظیم ست ؛ وشیخ من در مجالس
این سخن بسیار گفتی که دع التدبیر الی من خلقك تسترح ؛

یعنی بگذار تدبیر را به کسی ترا بیافریده است ؛ و راحت بگیر سبب دوم آنکه حاصل شدن صلاح و خیر در استقبال آنست از آنکه عاقبت کارها معلوم نیست ؛ بسا شر باشد که بصورت خیر نماید و بسا زیان در صورت نفع باشد ؛ و بسا زهر در صورت شهد باشد ؛ و تو جاهلی بعاقبت و اسرار کارها ؛ پس اگر کاری را قطع کرده بخواهی که آن نزدیک تو نیکست ؛ نزدیکست که در هلاک افتی و بدان حکایت کرده اند که یکی از عابدان از خدای تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید ؛ او را گفتند که از خدای تعالی عاقبت خیر بخواه ؛ نشنید و همان خواست ؛ چون خدای تعالی شیطان را بدو ظاهر کرد ؛ عابد قصد آن کرد که وی را بزند ؛ ابلیس گفت اگر عمر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کردمی ؛ عابد بقول او مغرور شد ؛ و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است چندگاه دیگر هرچه خواهم بکنم ؛ پس توبه کنم به فسق مشغول شد ؛ و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید ؛ پس این حکایت بیدار کننده است بر ترک حکم در خواست و لجاج کردن در مطلوب ؛

و اما اگر کاری را بخدای تعالی تفویض کنی ؛ و از وی بخواهی کر آنچه خیر و
صلاح تست آن کند پس یعنی مگر خیر و صلاح سوال اگر گوئی که خبر
کن ما را از معنی تفویض و حکم آن جواب بدانکه اینجا دو فصل است
که بدان مقصود روشن شود ؛ یکی موضع تفویض ؛ دوم معنی او
و حد او ؛ و ضد او ؛ و اما موضع تفویض بدانکه مراد ها بر سه قسم است
یکی مرادیست که بیقین میدانی که شر و فساد هست در عمل مثل آتش
و عذاب ؛ همچون کفر و بدعت و معصیت ؛ پس اینچنین مرادی
اصلا طلبیدن نشاید ؛ دوم مرادیست که میدانی قطعا دران
صلاح هست چنانکه بهشت و ایمان ؛ و فرض ؛ و سنت بدانکه
رواست ترا خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع و این جای تفویض
نیست ؛ از آنکه در طلب او هیچ نوع خطری نیست ؛ و بی شک خیر و
صلاح هست ؛ سوم مرادی هست که نمیدانی قطعا که دران صلاح است
و یا فساد و آن همچون نوافل مباحات هست ؛ و این موضع تفویض
است ؛ و روا نیست مر ترا که آنرا بسبیل قطع و حکم بخواهی ؛
بلکه بر استثنا و شرط خیر و صلاح ؛ پس چون ارادت خود را

به استثنا قید کنی؛ آن تفویض باشد؛ پس اگر استثنا
نکنی و به طمع و حکم بخواهی آن طمعهاست ناستوده منهی؛
پس موضع تفویض بر مرادیست که دران خطرست؛ و آن
آنست که صلاح خویش دران به یقین ندانی؛ واما معنی تفویض
شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار چیزیست که دران
بیم خطرست؛ بسوی مدبر مختار علیم؛ به مصلحت خلق؛ ومن میگویم
حد تفویض که تفویض خواستن صلاح ست از خدای تعالی در
چیزیکه از خطر او ایمن نه؛ وضد تفویض طمع ست؛ وطمع بر دو نوع
است یکی در معنی رجاست و آن خواستن چیزیست که دران
خطر نیست؛ ویا خواستن چیزیکه با خطرست به استثنا؛ واین طمع
ستوده است؛ چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه گفت
وَالَّذِيْٓ اَطْمَعُ اَنْ يَّغْفِرَ لِيْ خَطِيْٓـَٔتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ؛ یعنی آن
خدایی که طمع میدارم ازوی که بیامرزد گناهان مرا روز پاداش؛
دوم طمع مذموم ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است
بپرهیزید از طمع که آن فقری حاضرست؛ و شیخ من گفته است که طمع

مذموم دو چیز است یکی ساکن شدن دل به منفعتی که دران شک است ؛ دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم ؛ و این ارادت است که مقابله تفویض است و اما علاج تفویض آنست که خطر عاقبت کارها یاد کنی و امکان هلاک و فساد دران تصور کنی ؛ و قوی ترین علاج او آنست که عجز خود را از امتناع به افتادن در خطرها یاد کنی ؛ چون برین دو ذکر مواظبت کنی ترا بدان آرد که همه کارها بخدای تعالی تفویض کنی ؛ و طلب نکنی هیچ کاری را مگر بشرط صلاح و خیر سوال اگر گوی که چیست آن خطر که بسبب آن تفویض در کارها واجب است جواب بدانکه خطر در جمله دو خطر است ؛ یکی خطر شک که باشد یا نباشد ؛ و بدان رسی یا نرسی ؛ و اینچنین چیز محتاج است به استثنا ؛ دوم خطر فساد از انکه یقین نمیدانی که دران صلاح نفس تست یا فساد ؛ و درین محتاج هستی به تفویض کردن ؛ و بدانکه عبارت ائمه مختلف است در بیان خطر ؛ بعضی گفته اند که خطر در فعل آنست که فعلی باشد که بی او نجات ممکن است ؛ و ممکن است که جمع شود به آن گناهی ؛ پس مدایمان و سنت و استقامت خطری

نیست ؛ از انکه ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود ؛ و جمع
نشود به استقامت گناهی ؛ پس روا باشد خواستن ایمان و
استقامت بر سبیل قطع و حکم ؛ شیخ من گفته است که خطر در فعل
آنست که ممکن باشد که دران چیزی پیش آید که مشغول شدن
بدان پیش آینده اولی تر باشد از اقدام کردن بران فعل ؛ و این در
مباحات و سنن و فرایض افتد نه بینی کسی را که بر وقت نماز
تنگ شود ؛ و قصد او کند ؛ پس بیند کسی که در آتش می افتد ؛
یا در آب غرق میشود ؛ و خلاص دادن او را ممکن است ؛ پس
مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن ؛ پس
روا نیست خواستن مباحات و نوافل و بیشتری از فرایض بحکم و قطع ؛
سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان چیزی
فریضه کند و بر ترک آن وعید کند ؛ و در کردن ان صلاح بنده
نباشد جواب بدانکه شیخ ما گفته است رحمة الله علیه که
خدای تعالی نفرماید بنده را بچیزی مگر انکه در ان صلاح او باشد
چون مجرد شده باشد از عوارض و علائق ؛ و تنگ نگرداند بر ه

فعل فرض بجدی کم نتوانند ازان عدول کردن مگر آنکه دران صلاح
باشد و بسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا آرد که بدان سبب
عدول کردن

به یکی از دو چیز اولیتر

باشد از مشغول شدن به دیگری و بنده دران چیز معذور باشد
بلک ماجور نه بترک این فرض بلک بفعل فرض که آنکه اولیتر بود
از امام ابو القاسم قشیری رحمة الله علیه شنیده ام درین مسئله که
گفت چیزهای که خدای تعالی بر بندگان فریضه کرده است از نماز
و روزه و مثل آن که دران صلاح است مر بنده را لامحاله و صحیح است
خواستن آن به حکم و من نیز دران متفق شدم پس باقی ماند مباحات
و نوافل این را نیکو فهم کن که از علمهای باریک است سوال اگر گویی
هرکه در کارها تفویض کند از هلاک و فساد ایمن گردد یا نه و این سوال
مهمست جواب بدانکه غالب آنست که با مفوض نکند مگر
آنچه صلاح اوست و بعضی گفته اند که اکثر ممکن نیست که با مفوض
چیزی کند که دران صلاح او نباشد در کاری که آن بخدای تعالی

تفویض کرده است سوال اگر گوئی که واجب ست بامفوض
چیزی کند که ان افضل ست جواب بدانکه ایجاب
واجب گردانیدن باشد ؛ واین در حق خداوند سبحانه وتعالی
محال ومستحیل ست ومر بندگان او را بر وچیزی واجب نیست ؛
ورواباشد که با بنده چیزی کند که ان اصلح است نه افضل ؛
نه بینی که رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب او را رضی الله
عنهم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب ؛ نماز
بامداد از ایشان فوت شد ونماز افضل ست از خواب وبسا
باشد که بنده را توانگری ونعمت در دنیا بدهد ؛ اگرچه درویشی
او را افضل ست ؛ وبزن وفرزند مشغول کند اگرچه مجرد بودن
برای عبادت خدای تعالی افضل ست ؛ واو ست دانا تر
به بندگان خود ؛ واین بدان ماند که طبیب حاذق وناصح مریض را
ماء الشعیر خوردن فرماید اگرچه شربت افضل باشد ازانکه بدانکه
صلاح او در ماء الشعیر ست ؛ ومقصود بنده نجات او ست از
هلاکت ؛ نه فضل وشرف با فساد وهلاک ؛ سوال اگر گوئی

که بنده با شد مفوض را چیزی اختیار کردن یا نه جواب
بدانکه صحیح نزدیک علمائی ما رحمهم الله آنست که مفوض مختار باشد
و این اختیار در تفویض او قادح نیست زیرا انکه معنی اختیار آنست که
مراد او اصلاح است در مفضول و افضل و از خدای تعالی بخواهد که
او را افضل دهد چنانکه مریض طبیب را گوید که داروی من از شربت
کن نه از ماء الشعیر چون مراد او هر دو صلاح است تا حاصل شود مراد
هر دو چیز افضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخواهد از خدای
تعالی که صلاح او در چیزی گرداند که آن افضل است تا حاصل شود
مراد او افضل و صلاح هر دو لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی
صلاح او در غیر افضل نهد بران راضی باشد سوال اگر گوئی که چرا
رواست بنده را که افضل را اختیار کند که روا نیست مراد را که صلاح
را اختیار کند جواب بدانکه فرق میان این هر دو آنست که
بنده افضل را از مفضول بشناسد اما صلاح را از فساد نداند
و نیز معنی آنکه رواست خواستن افضل آنست که از خدای تعالی
بخواهد که صلاح او در افضل نهد نه آنکه بنده را تحکم است بر

خدای تعالی در چیزی ازان ؛ این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم
دقیق است و از جمله اسرار است ؛ اگر حاجت تنبیه شود در ذکر دیگر گفته شود
ازانکه بعلم مکاشفه است سبب میپیوندد والله الموفق

## عارض سیوم قضاست و ورود انواع آن پس بر تو

باد برضا دادن بقضای خدای تعالی وان بسبب دو چیز است
یکی آنکه تا ترا فراغ برای عبادت کردن حاصل شود ؛ ازانکه اگر به
قضا راضی نباشی دایما غمگین باشی ؛ و عمر درین بگذرانی ؛ که چرا
این شد ؛ و چرا این نشد ؛ و چرا این باشد و چرا این نباشد ؛ پس
دل تو بدینها مشغول باشد ؛ چگونه عبادت توانی کرد ازانکه
یک دل بیش نداری ؛ و این خود پر از اندوه کردی ؛ پس
نماند در دل تو جائی برای ذکر و عبادت ؛ و فکر آخرت ؛ دوم آنکه
خطری است در نا رضا دادن به قضای خدای تعالی روایت
کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوات الله علی نبینا وعلیهم بسبب
مکروهی که بدو رسیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرد ؛ وحی
آمد که مرا خدائی می اموزی ؛ که از من شکایت میکنی ؛ و من از

اصل ذم و شکایت نیستم؛ این چنین بود اول کار تو در علم غیب؛
پس تو چرا بقضای من راضی نمیشوی؛ میخواهی که دنیا را سبب
تو بگردانم؛ یا لوح محفوظ را سبب تو تبدیل کنم؛ تا آن شود که تو خواهی
و نشود آنچه ما خواهیم؛ و آن شود که تو دوست داری؛ نه آنکه من
دوست دارم؛ به عزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد خلعت
پیغمبری از تو بستانم و در دوزخ در آرم و باک ندارم؛ میگویم که
ای غافل درین سیاست عظیم و وعیدهایل یک نظر کن؛ که با انبیا
و اصفیا هرگاه که این چنین حال ما باشد با دیگری چه حال باشد که شکایت
کند سوال اگر گوئی که چیست معنی رضا به قضا و حقیقت آن و حکم
آن جواب بدانکه علمای ما رحمة الله علیهم گفته اند که رضا ترک
خشم است و خشم آنست که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است
اولی تر داند؛ بی آنکه صلاح و فساد او به یقین بداند سوال اگر
گوئی که شرور و معاصی بقضای خدای است عز و جل پس چگونه
راضی شود بنده بشر و معاصی جواب بدانکه رضا به
واجب نیست به قضا است؛ و قضای شر شر نیست بلکه شر خود نیست

بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شرط باشد و مشایخ
ما رحمة الله علیهم گفته اند که هرچه بدان قضا کرده اند چهار نوع
است نعمت و سختی و خیر و شر اما نعمت
واجب است دران رضا بحکم کننده و بحکم و بدانچه حکم کرده اند و واجب است
بدان شکر ازین رو که نعمت است و اما سختی واجب است
دران رضا بحکم کننده و بحکم و حکم کرده شده و واجب است
دران صبر کردن ازین رو که شدت است و اما خیر واجب است
دران رضا بحکم کننده و حکم و حکم کرده شده و واجب است
دران ذکر منت ازین رو که خیر است و بدان خیر توفیقش داده
اند و اما شر واجب است دران رضا بحکم کننده و حکم و حکم
کرده شده ازین رو که آن خیر حکم کرده شده است یعنی آن سبب
آنچه شر است و واجب است ازان استعاذه سوال اگر گوئی
راضی طلب زیادة کند یانه جواب بدانکه طلب زیادت
روا است بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل قطع و حکم و چون بشرط
خیر و صلاح بخواهد از مقام رضا بیرون نیاید بلکه ان دلیل

است بر رضا؛ ازانکه هرکرا چیزی خوش آید و بدان راضی باشد
هر آینه ازان چیزی بیشتر طلبد؛ چون شیر پیش رسول الله صلی الله
علیه و سلم آوردندی میگفتی یارب درین برکت ده ما را و زیاده
گردان ازین ما را و در غیر شیر گفتی روزی کن ما را چیزی بهتر ازین
و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا به قضا دلیل نمیکند سوال
اگر گوئی که از رسول الله صلی الله علیه و سلم استثنا و شرط بخیر و
صلاح روایت کرده اند جواب بدانکه این کار با تعلق بدل
دارد؛ و زبان عبارت بیش نیست؛ و چون در دل حاصل شد
عبارت را اعتباری نیست؛ این را نیکو بدان والله الموفق؛

## ؛ عارض چهارم سختیها و مصیبتهاست ؛

و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین موضع
و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه چون صبر کنی بعبادت توانی
رسید ازانکه بنای کار همه عبادتها بر صبر و تحمل مشقت است پس
هر که صبور نباشد از وی حقیقت هیچ عبادت از و نیاید؛ و هر که
قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجرد شود او را محنتها

ومصیبتها از چهار وجه پیش خواهد آمد ❊ یکی آنکه هیچ عبادتی نیست که وران مشقت نیست ❊ وازین سبب است این جمله ترغیبات و وعده های ثواب که در کار عبادت می بینی ازانکه عبادت نتوان کرد مگر بمخالفت هوائی نفس ❊ ازانکه نفس از خیرات مانع است ❊ ومخالفت نفس کردن سخت ترین کارهاست بر آدمی ❊ دوم آنکه چون بنده چیزی بکند به مشقت واجب است او را احتیاط کردن ❊ تا آن فاسد نشود ❊ وصبر کردن بر نگاهداشتن عمل سخت ترست از صبر کردن بر عمل ❊ سوم آنکه رنج دنیا دار محنت است پس هر که دروباشد چاره نیست مر او را از ابتلا به سختیها و مصیبتها ❊ و این بر انواع است مصیبت در اهل و قرابتیان و برادران و یاران باشد بمردن و رفتن ❊ و در نفس باشد به انواع مرض ❊ و درد ❊ و در عرض باشد به بد گفتن مردمان او را و خوار داشتن و غیبت کردن و تهمت نهادن و در مال باشد برفتن و نقصان شدن ❊ و هر یکی ازین مصیبتها رنجی است و عذابی است بنوعی دیگر ❊ و بنده محتاج است بصبر کردن بدین همه ❊ والا جزع و فزع و تاسف او را از عبادت

بازداره؛ چهارم انکه طالب آخرت را البته بلا و محنت بیشتر باشد؛ و هرکه بخدای تعالی نزدیک تر؛ مصیبت او را در دنیا بیشتر و بلاها بروسخت تر؛ شنیده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سخت ترین بلاها بر پیغمبران باشد؛ پس ازان بر اولیا؛ پس ازان بر شهیدان؛ پس ازان هرکه بعد از ایشان باشد؛ پس هرکه قصد خیر کند و برای سلوک راه آخرت مجرد شود؛ او را این محنت ها پیش خواهد آمد اگر بران صبر نکند؛ و بران التفات نماید از راه بریده گردد؛ و از سعادت محروم ماند؛ از فضیل عیاض رحمه الله روایت کرده اند که گفت هرکه خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرگ قبول کند مرگ سپید؛ و سیاه؛ و سرخ؛ و سبز؛ مرگ سفید گرسنگی است؛ و مرگ سیاه بد گفتن مردمان است؛ و مرگ سرخ؛ مخالفت کردن با شیطان است؛ و مرگ سبز واقعات که از هر جنس افتد؛ دوم چیزی که بسبب آن جد می باید کرد آن است که خیر دنیا و آخرت اندر نهاده اند از الجمله یکی نجات است چنانکه خدای تعالی گفت وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

یعنی هر که بر هر کار که کند بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها بیرون
شدن بخشد و از آن جمله یکی ظفر یافتن است بر دشمنان چنانکه
خدای تعالی گفت فَاصْبِرُوا إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ یعنی صبر
کن که عاقبت مر متقیان راست و از الجمله ظفر یافتن است
بر مراد چنانکه گفت وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي
إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد
بهشت بسبب صبر کردن ایشان و از الجمله تقدم و امامت است
چنانکه گفت وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا
یعنی بگردانیدیم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت دهند امر او چون
صبر کرده اند و از آن جمله مدح و ثنائی است از خدای تعالی چنانکه گفت
إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی ما ایوب را
بنده صابر یافتیم نیکو بنده ایست ایوب بازگردنده است بما و از آن
جمله بشارت است چنانکه گفت وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و از الجمله محبت
ای بشارت ده صابران را
است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ
یعنی خداوند تعالی صابران را دوست دارد و از الجمله یافتن درجات

بلند و بهشت چنانکه گفت أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا
ایشان را جزا داده شود بلندی با بدانچه صبر کردند و از آن جمله کرامت
بزرگست چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلامی بر شما
باد بدانچه صبر کردید و از آن جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت است
چنانکه گفت إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
یعنی داده شود صابران را اجری بی حساب پس چه بزرگ است آن
خدائی که چندین کرامات دنیاوی و اخروی بنده خود را بر صبر یک ساعت
بدهد چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر تو باد
غنیمت داشتن این خصلت شریفه و جد و جهد نمودن در تحصیل
آن والله الموفق بفضله سوال اگر گوئی که چیست حقیقت صبر و حکم
آن جواب بدانکه لفظ صبر از روی لغت حبس است قال الله
وَالصَّبْرُ نَفْسَهُ ای احْبِسْ نَفْسَكَ و مراد اینجا از صبر حبس
کردن نفس است از جزع کردن و فزع نمودن نفس بقول علمای
ما رحمة الله علیهم شکر نعمت خوش است از سختی و بعضی گفته اند که جمیع اراده
خلاص است از سختی در سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک ایمنی است

اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت مقدر به جزع کردن تو زیادت
و نقصان و پس و پیش شدنی نیست پس جزع کردن چه
فایده و قوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدای تعالی است
که در مقابل بلا و سختی یاد کرده است **فصل** بر تو باد و بقطع کردن
ذکر کرده است
این عقبه سخت دشوار بدفع کردن این چهار عارض و الا این
عوارض ترا نگذارند که بمقصود رسی بلکه نگذارند که در عبادت
نظر کنی و از آنکه در هر یکی ازین چهار مشغولی دیگر است و بدانکه سخت
ترین این چهار و دشوارترین آن کار رزق است و تدبیر آن
از آنکه این است آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است
و دلهای ایشان را مشغول کرده است و عمرهای ایشان را ضایع
نموده و بزهکاری های ایشان بسیار کرده و از درگاه
خدای تعالی و خدمت او باز داشته و بخدمت دنیا و
خدمت مخلوقات مشغول گردانیده تا در دنیا به غفلت و ظلم
رنج و ذلت عمر بگذرانیده اند و در آخرت نادم و مفلس گشته
و حساب و عذاب پیش ایشان آمده و نظر کن که چون

آیت خدای تعالی در کار رزق فرو فرستاده است ؛
و چند جای بران وعده کرده است ؛ و ضامن شده و سوگند
خورده ؛ و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت
کرده اند ؛ که در کار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد ؛
و خلق با این همه ازین نمی پرهیزند ؛ و دل خود را بوعده خدای تعالی
ساکن نمیکنند ؛ و اصل این همه آنست که در آیات و صنایع خدای
تعالی و در کلام او و در کلام رسول او اندیشه نمیکنند بلکه گوش بسخن بطلین و
(ای در کلام رسول او)
جاهلان میدارند تا شیطان بر ایشان دست یافته است
و رسوم و عادات احمقان در دل ایشان محکم شده و ضعیف دل و
سست یقین مانده ؛ اما آنانکه خداوندان بصیرت اند و اصحاب
جد و اجتهاد اند ؛ چون اسباب سماوی و طریق مشاهده
کرده اند ؛ با اسباب ارضی هیچ التفات ننمودند ؛ و چنگ
به خدای تعالی زدند ؛ و بوسواس شیطان ؛ و خلق ؛ و نفس ؛
التفات نکردند ؛ و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشانرا وسوسه
کردند ؛ بدفع و به مخالفت آن بشفقت تمام قیام نمودند ؛ تا شیطان

از ایشان نا امید شد و خلق از ایشان روی گردانیدند و
نفس فرمان بردار شد و حال ایشان مستقیم گردید چنانکه
آورده اند که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه خواست که در بیابانی
بی زاد و راحله و بی رفیق رود شیطانش بترسانید و گفت
این بیابانی است مهلک و با تو توشه نیست ابراهیم
ادهم عزم کرد بر نفس خود که البته این همه بیابان را همچنین بی زاد
قطع خواهم کرد و در هر میلی هزار رکعت نماز گذارم همچنان
کرد که عزم کرده بود دوازده سال در بیابان بماند تا گفته اند
که هارون رشید دران سال در راه حج بود ابراهیم را دید که در هر
میلی نماز میگزارد نزدیک آمد و گفت چونی یا ابا اسحاق
ابراهیم این ابیات برخواند نُرَقِّعُ دُنْیانا بِتَمْزِیقِ دِینِنا
فَلا دِینُنا یَبْقیٰ وَلا ما نُرَقِّعُ فَطُوبیٰ لِعَبْدٍ آثَرَ اللهَ
رَبَّهُ وَجادَ بِدُنْیاهُ لِما یَتَوَقَّعُ

یعنی چنانکه دین را پاره میکنم و دنیا را پیوند میکنم پس نه دنیا
باقی ماند مارا و نه دین که بدان پیوند میکردم پس شادی باد

بنده را که برگزید پروردگار خود را ؛ و بخشید دنیای خود را
از بهر چنین که امید میداشت از پروردگار خود ؛ یکی از صلحا گفته
است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد ؛ و گفت
که تو مجرد بی توشه هستی ؛ و این بیابانی است مهلک ؛ و اصلا
اینجا آبادانی نیست ؛ و نه مردمان اند ؛ بر نفس خود عزم کردم که
همچنین بیابان قطع کنم ؛ و ترک راه گیرم ؛ تا مرا کسی نه بیند بجز
خدای تعالی ؛ و چیزی نه دید ؛ و چیزی نخورم تا در دهن من شهد
و روغن نکنند ؛ و از راه بیرون شدم ؛ همچنین میرفتم ؛ تا دیدم
قافله را که راه گم کرده بودند ؛ خود را بر زمین انداختم تا مرا نه بینند
خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد ؛ تا مرا بدیدند ؛ من چشم
فرو بستم ؛ به نزدیک من آمدند گفتند که این مسکین را گم کرده
است ؛ و از گرسنگی و تشنگی بیهوش شده ؛ با یکدیگر گفتند که روغن
و شهد بیاورید ؛ روغن و شهد بیاوردند ؛ و خواستند که در
دهن کنند ؛ لب و دندان بستم ؛ پس کارد می طلبیدند تا دهن
من بکشایم ؛ بخندیدم و دهن بکشادم ؛ گفتند که تو مجنونی ؛

گفتم بلی الحمد لله؛ و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود؛ و یکی از
مشایخ ما گفته است رحمة الله علیه که در سفری بودم از سفرهای
خود؛ به ایام تعلم؛ در مسجدی فرود آمدم؛ و مجرد بودم توشه نبود م
بر عادت اولیا؛ شیطان آمد مرا وسوسه کرد؛ گفت که
این مسجدیست دور از مردمان برخیز و در مسجدی رو که میان
مردمان هست؛ تا ترا ببینند؛ و بر کفایت تو قیام نمایند
گفتم بخدای که من نخسپم مگر اینجا؛ و نخورم مگر حلوای خبیص؛ و نخورم
مگر آنکه در دهن من نهند لقمه لقمه؛ نماز خفتن بگزاردم؛ و در ببستم
چون قدری از شب بگذشت؛ در مسجد کسی کوفتن گرفت
جوابش نگفتم چون کوفتن بسیار شد؛ در بگشادم؛ زالی درآمد
در یکدست او طبقی؛ و در دست دوم چراغی و با او پسری؛
طبق حلوا پیش من بنهاد؛ و گفت این حلوای خبیص را برای
این پسر خود مهیا کردم چون خواست که بخورد؛ میان ما سخنی رفت
سوگند خورد؛ که این حلوا نخورم؛ مگر با مردی غریب پس یک لقمه
در دهن من میکرد؛ و یک لقمه در دهن فرزند خود؛ پس هرگاه که

درین امثال از مجاهده کردن صالحان با نفس ؛ و مخالفت
کردن با شیطان نظر کنی ؛ ترا سه فایده حاصل آید یکی آنکه
ترا معلوم شود که رزقی که ترا مقدر کرده اند ؛ به هیچ حال از تو فوت
نشود ؛ دوم آنکه ترا معلوم شود که توکل کردن در کار رزق از جمله
مهمات است ؛ از آنکه مر شیطان را در کار رزق وسوسه هاییست
عظیم ؛ تا بحدیکه مثل این بزرگان را ازین خلاص نبود ؛ و با چندان
ریاضات و مجاهدات شیطان از ایشان درین کار نومید نشد ؛
تا محتاج شدند به دفع او بدین مناقضات ؛ و بدانکه اگر کسی با
نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده کرده باشد ؛ از وسوسه
شیطان و نفس ایمن نتواند شد ؛ از آنکه چون فرصت یابند او را
همچنان در عبادت وسوسه کنند ؛ چنانکه مبتدی را ؛ بلکه
چنانکه غافلی را که یک ساعت بر ریاضت و مجاهده مشغول نبوده
باشد و اگر نوعی بر وی ظفر یابند فضیحت و هلاکش کنند ؛ چنانکه غافلان
و مغروران را کنند سوم آنکه معلوم شود ترا که کار تمام نشود بلکه بی جهد و مجاهده علی
تمام از آنکه مشایخ سلف ما رحمهم الله ایشان نیز گوشت و خون

در تن و سعی بوده اند چنانکه تو نی ؛ بلک از تو ضعیف تر بوده اند
در تن ؛ و باریک تر بوده اند در استخوان ؛ ولیکن ایشان را
قوت علم و نور یقین ؛ و همت بزرگ بوده در کار دین ؛ تا بر مثل
این مجاهدات قدرت یافتند ؛ و بحق آن مقامات چنانکه
باید قیام نمودند ؛ تو نیز مر نفس خود را بنگر و ازین درد مشکل همچنان
دوا کن ؛ تا رستگاری یابی انشا الله تعالی **فصل** و نکتهای
که متعلق است بدفع عوارض ؛ و در آخر او ذکر تفویض و رضاست
بعد ازین جمله بدان که من در هر یکی ازین چهار چیز نکتهای مقنعه
خواهم گفت نیکو گوش دار ؛ و بشنو ؛ و بران عمل کن و الله الموفق
بفضله **اما توکل** بشنو دران چهار نکته مقنعه **نکته اول**
آنست که بدانی که خدای تعالی رزق ترا قبول کرده است
و ضامن شده در کتاب خود ؛ چه گوئی اگر ملکی از ملوک دنیا
ترا وعده کند که امشب ترا مهمان خواهم داشت ؛ یا افطار
خواهم کنانید و ترا ابروی گمان آنست که او صادق است
دروغ نگوید ؛ و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا جهودی

یا نصرانی؛ یا مجوسی؛ یا کسی دیگر وعده کند نه آنکه بر وعدهٔ او
اعتماد کنی؛ و بقول ساکن دل باشی؛ و برای نان آن شب
غم نخوری؛ پس چیست مر ترا که بر وعدهٔ خدای تعالی اعتماد
نمیکنی؛ و بقول او ساکن دل نمی باشی؛ و سوگند او را استوار
نمیداری؛ بلکه برای رسیدن رزق پریشان خاطر
می باشی؛ زهی فضیحت و مصیبت؛ و بدانکه شک در کار رزق
رفتن ایمان بار آرد؛ و ازین است که خدای تعالی گفت
وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ؛ یعنی بر خدای
توکل کنید اگر شما مومن اید نکتهٔ دوم آنست که بدانی که رزق
را قسمت کرده اند؛ و قسمت خدای تعالی متغیر نشود؛ پس
اهتمام و طلب چه فائده بجز خواری و مذلت؛ در دنیا؛ و شدت
و زیان در آخرت؛ و ازین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده بر پشت دانه خرما نوشته اند که این فلان بن فلان
است پس حریص را در حرص کردن زیاده نمیشود مگر زحمتی؛
و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که آنچه تقدیر کرده اند که

از دندان تو خاید دیگری نتواند خایید پس رزق خود را
بعزت بخور و بی فائده خود را خوار مکن تا زیان کار دنیا و آخرت
نگردی و این نکته بغایت خوب و مقنع است مردمان را
نکتهٔ سوم آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که
در کار توکل نفع کرد این بود که با خود گفتم رزق مر زندگان را
بکار آید و مرده رزق را چه کند پس چون زندگانی بنده
در خزینهٔ خدای ست و بدست اوست اگر خواهد بدهد پس
سعی مرا چه فائده و این نکته لطیف ست و مقنع ست مر اهل تحقیق
نکتهٔ چهارم آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی
بنده را ضامن شده است و این رزق مضمون ست که
غذا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب و طعام
اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست از آنکه خدای تعالی
لامحاله او را قوت و اولی هست تا آنکه زنده است برای عبادت
ما و مقصود از رزق همین قوام عیش نیست و خدای تعالی قادر است
اگر خواهد بنیهٔ بنده خود را بی طعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد

برزق واگر بخواهد

بگل و خاک قایم دارد؛ و اگر خواهد بتهلیل و تسبیح قایم دارد چنانکه بلاایک را
و اگر خواهد بی اینهمه قایم دارد؛ و مطلوب بنده قوام و قوت ست
برای عبادت؛ نه اکل و شرب؛ و بسبب این معنی است که زاهدان
و عابدان بقوت تمام سفرها کرده اند، و روزها و شبها هیچ نخورده
اند؛ و نیاشامیده اند؛ تا بعضی ازایشان ده روز چیزی نخوردندی
و بعضی ازایشان ریگ خوردندی؛ چنانکه از سفیان ثوری رحمة الله
علیه روایت کرده اند که در راه مکه نفقه او باخر رسید پانزده روز
ریگ خورد؛ و ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم ادهم را دیدم که
بست روز گل خورد؛ میگویم که ازین سخن تعجب مکن؛ که خدای تعالی
قادر هست بدانچه خواهد بکند؛ نه بینی که بسیار رنجور باشد که یک ماه چیزی
نخورد و زنده ماند؛ و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح ست؛ و اما انکه از گرسنگی
میرد آن ازان هست که عمر او تمام شده باشد؛ همچون کسی که از بسیار
خوردن بمیرد؛ و ابو سعید خراز گفت که حال من با خدای تعالی
آن بود که مرا بعد از سه روزی طعام دادی؛ وقتی در بیابانی بودم
سه روز بگذشت، که طعام نیافتم و ضعیف شدم و در جایی نشستم

آوازی هاتفی شنیدم که گفت یا ابا سعید چه چیز دوست داری سبب
قوت یا قوت ؛ اندیشه کردم که قوت برای قوت باشد ؛ چون قوت
باشد قوت چه کار آید ؛ گفتم قوت میخواهم ؛ پس در حال برخاستم
دوازده روز دیگر بی طعام بماندم ؛ که در من سستی نبود ؛ پس چون
بنده ببیند که خدای تعالی اسباب رزق بروی حبس کرده است
داو متوکل است ؛ یقین بداند که خدای تعالی میخواهد که بی سببی او را
قوت دهد چنانکه [illegible] داده است ؛ پس باید که ازین تنگ
نباید بلکه شکر بسیار گوید ؛ که آنچه اصل و مقصود است او را روزی
کرده است و زحمت دیگران واسطه از میان دور کرده ؛ و علایق
عادت از او باز داشته ؛ و راه قدرت او را نموده ؛ و حال او
مانند حال ملایکه کرده و همچنان کرامتها او را از شرکت حال بهایم
و عام مردمان برداشته ؛ پس نیکو تامل کن درین اصل که این اصل
بزرگ است که سود عظیم یابی ؛ میگویم مرا شاید بگویی که در کار توکل
سخن بسیار گفتی مر خلاف شرط این کتاب ؛ بدانکه آنچه من در توکل
گفته ام هنوز اندک است ؛ از آنکه مهم ترین کارها در عبادت توکل است

بلکه مدار کار دین و دنیا بر وی است، پس هر که را همت عبادت
باشد چاره نیست مر او را از توکل درین کار، پس تو جهد کن
بر وجه حق او نگاه دار، و الا هرگز بمقصود رسیدن دست ندهد والله الموفق
اما تفویض تامل کن در آن دو اصل، اصل اول آنکه میدانی که
اختیار کردن در کارها نشاید مگر کسی را که عالم باشد بکارها از همه
چیزی ظاهر و باطن، در حال و مآل، و الا عاقبت کار هم آن باشد که
در فساد و هلاکت افتد، نه بینی اگر دیناری به بقالی دهی که ترا سره
کند در آن بیم آن باشد که ترا زیان رسد مگر آنکه صرافی را دهی که
او دانا باشد به سره کردن، و این چنین علم محیط بکارها از جمیع وجوه
نیست مگر خدای تعالی را، پس هیچکس مستحق نیست که کاری اختیار
کند بجز خدای تعالی، حکایت کرده اند که یکی از صالحان را گفتند از خدای تعالی
بخواه تا داده شوی، گفت تو بهمه چیزها عالمی و من بهمه چیزها جاهل، چه دانم
که مرا چه می باید، خواست آنچه مرا شاید آن بده، اصل دوم
آنکه اگر کسی ترا بگوید که تدبیر کارهای تو من خواهم کرد، و چنانکه حق آن
است بتمام خواهم نمود، کارهای خود را بمن حواله کن، و تو بکار دیگر

ترا مهم است مشغول شود و او نزدیک تو عالمترین و مشفق ترین
و راستگوی ترین و وفادارترین مردمان باشد و انکه قول
او را اعتبار کنی و آن را بحقیقتی بزرگ دانی و همه کارهای خود را به
حواله کنی و همه وقت شکر او گویی و اگر برای تو چیزی اختیار
کند که آن مخالف نفس است از آن تنگ نشوی بلکه گویی که
او به مراد من داناتر است از من و تا در زیر آن چیزی هست که آن
خیر دو جهانی من که او اختیار کرده است پس چیست مر ترا که کار
حواله نمیکنی که او تدبیر کننده آسمانها و زمینهاست و عالم
تر است از همه عالمان و قادرتر است از همه قادران و رحیم
تر است از همه رحیمان تا به کمال تدبیر خود برای تو آنچه خیر است
اختیار کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان را
راستی البته که آن خیر و صلاح است والله الموفق
اما رضا به قضا تامل کن بدان دو اصل نفع که سرانها
راندیشیت اصل اول آنکه بدانی در رضا فائده حال و مآل
است اما فائده حال فراغت دل است از کم شدن اندوه

بی فائده اچنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم مر ابن مسعود را
رضی الله تعالی عنهما که کم کن اندوه خود را انچه مقدر کرده شده است
بیاید؛ وانچه رزق تو نیست بتو نیاید؛ اما قال ثواب خدای تعالی
در رضای اوست چنانکه گفت قوله تعالی رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
عَنْهُ یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان
از وی اصل دوم انکه بدانی که در سخط خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و
نفاق است تامل کن در سخن خدای تعالی که گفت ایه فَلَا وَ
رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا
يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
نفی کرد ایمان را بسوگند از کسی که او بقضای رسول الله صلی الله علیه
وسلم راضی نبود پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدای تعالی
راضی نباشد و روایت کرده اند که خدای تعالی گفت هر که را
ضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای
من پس گو که بگیرد خدای جز من گویا که این راضی نیست که با
او باشم از انکه بقضای ما راضی نیست پس باید که خدای دیگر

بگرود که بدان راضی باشد و این عنایت و وعید و تهدید بسنده است وانکه
کسی که بداند و اما صبر بدانکه صبر داروی تلخ است و آشامیدن
او ناخوش آینده و شربتی است بر نفس مکروه و مبارک است
و کشنده جمله نفع ها است و دافع جمله مضرتها است و چون داروی
بدین صفت باشد واجب است هر عاقل را که نفس را اکراه کند بر
آشامیدن آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یک ساعت است و راحت
یکساله بلکه بیشتر و اما نفع های که در صبر است بدانکه صبر چهار نوع است
صبر است بر طاعت و صبر از معصیت و صبر است از فضول دنیا
و صبر است بر محنتها و مصیبتها و چون به تلخی صبر این چهار نوع تحمل
کند حاصل شود مر او را طاعت و استقامت و ثواب بسیار
در عاقبت و ایمن باشد از افتادن در معاصی و از بلاهای آن
در دنیا و از عقوبت آن در آخرت و اما دفع مضرتها که در صبر است
بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع و فزع و سختیهای او در دنیا
پس از آن خلاص است از عقوبت او در عقبی و بدانکه هرکه از صبر کردن
عاجز باشد و جزع کند همه منفعتها از وی فوت شوند و همه مضرتها باشد

تا حق گردانند؛ از آنکه هر که بر مشقت طاعت صبر نکند؛ طاعت نتواند کرد؛
و هر که بر نگاهداشتن عبادت صبر نکند؛ طاعت او حبط شود؛ و هر که
بر مواظبت کردن بر عبادت صبر نکند؛ به منزلتی شریف و رفیع نرسد
و درجهٔ استقامت نیابد؛ و هر که از معصیت احتراز نکند در معصیت
افتد؛ و هر که از فضول دنیا صبر نکند به او مشغول شود؛ و هر که بر مصیبت
صبر نکند ثواب صبر نیابد؛ پس او را دو مصیبت باشد یکی فوت
شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر صبر؛ و گفته اند که محروم شدن
از ثواب صبر سخت تر است از مصیبت؛ امیر المومنین علی رضی الله عنه
مردی را تعزیت کرد؛ و گفت آنچه تقدیر بود آن شد؛ اگر صبر کنی اجر
یابی و اگر جزع کنی بزه یابی؛ پس ازین بشنو حاصل سخن؛ بدانکه بریدن
از علائق و چیزهای که بدان دل بستگی شده باشد؛ و ترک عادت
بتوکل کردن بر خدای تعالی؛ و ترک تدبیر در کارها؛ و تفویض کردن
و درینجا برای استقامت است
بخدای تعالی و رضا دادن به قضا؛ و صبر کردن بر بلاها؛ و باز داشتن
نفس را از سخط علاجی است سخت؛ و کاری است دشوار و باری است گران
ولیکن راهی است مستقیم؛ و عاقبتش ستوده؛ و چه گوئی در پدر مشفق

غنی که چون منع کند و باز دارد فرزند عزیز خود را از خوردن خرما
و با سیبی و البخالات که در وی چشم دارد و تسلیم کند به معلم و نشتر
و به برد او را حجام تا او را حجامت کند آیا این همه از بخل ست
نی نی چگونه از بخل باشد که او بیگانگان را امید به از فرزند عزیز خود
چگونه باز دارد و لیکن چون صلاح او در آن دید و دانست که بدین
زحمت اندک بخیر بسیار و نفع عظیم خواهد رسید و بسبب آن
باز داشته و چون ترا بسختی مبتلا کرده ست یقین بدان که او از
امتحان تو بی نیاز ست و او بر تو مشفق و رحیم ست و ترا بدین
در محنت انداختن
سختیها مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاح که ترا در آن است
و تو از آن نمیدانی و چون خدای تعالی از تو گرده نان و یا درهمی
باز دارد یقین بدان که او مالک ست هر چه را خواهی قادر
است بر رسانیدن آن بتو و حال تو میداند و عاجز و بخیل
نیست به حقیقت باز نداشته است از تو مگر بسبب
خیر و صلاح که ترا در آن ست و از این ست که انبیا و اولیا
و اصفیا را بلا بیشتر چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت

پس

چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد ایشانرا به بلا مبتلا
گرداند پس چون ببینی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت
و ترا بسختیها و بلاهای بسیار مبتلا ساخت بدانکه نزدیک او عزتی
داری و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است میخواهد که
با تو آن معامله کند **فصل** فی الجمله چون به یقین دانستی که خدای
تعالی به رزق تو ضامن شده است برو توکل کن و از علائق
دست بدار از آنکه علاقه‌گیت رساننده رزق خدای است
و همچنین ترک تدبیر کن و کارها را حواله کن بخداوند مدبر آسمانها
و زمینها و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا
کرده است مر ترا و همچنین چون مصیبتی بتو رسد صبر
کن بران اگر همتی داری در کار عبادت چون اینهمه
که گفتم کردی هر چهار عوارض از نفس خود دفع کردی
و از جمله متوکلان و صابران و مفوضان و راضیان
شدی و حاصل شد مر نفس ترا راحت دل و جان
در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبی و حاصل

شد مر ترا خیر دنیا و آخرت

و مستقیم شد مر ترا طریق

عبادت و این

عقبه که سخت و

دشوار ست

قطع کردی

و الله

الموفق

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

عقبهٔ پنجم بواعث و باعث برانگیزنده را گویند

پس ازین بر تو باد ای برادر برفتن در راه عبادت
چون مستقیم شد ترا راه و عوائق مرتفع شد و عوارض
زائل و میسر نشود مر ترا رفتن در راه عبادت مگر بخوف و رجا
داما وجوب خوف به سبب دو چیزست سبب اول آنکه تا ترا
خوف از معاصی باز دارد که این نفس فرماینده است به بدیها
و میل کننده است بفتنها و باز نماند ازین مگر بترسانیدن
قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آن است که دایما تازیانهٔ
خوفش میزده باشی قولا و فعلا و فکرا چنانچه از بعض صالحان
روایت کرده اند که نفس او را بمعصیتی خواند او برفت جامه بکشید
و در میان ریگ گرم غلطید و نفس خود را گفت که این را
بچش آتش دوزخ ازین گرم تر است ای مردار در شب [illegible]
وای بدکردار در روز سبب دوم آنکه تا بطاعت و عبادت
عجب نکنی که در عجب هلاک شوی بلکه باید که دایما مذمت
و عیبش می کنی چنانچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت

کرده اند که گفت اگر بگیرند مرا و برادرم عیسی را ابدا آنچه این دو
کسب کرده اند؛ و اشارت بدو انگشت خود کرد؛ عذابی
کنند مارا که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند؛ از حسن رحمة
الله علیه روایت کرده اند که گفتی؛ چگونه ایمن باشد از ناکسی
از آنکه احتمال دارد که گناهی کرده باشد و بسبب آن در آمرزش
بروی بسته شده؛ و او ندانند؛ و او بی حاجت عملی میکند
و زحمت می بیند؛ ابن سماک رحمة الله علیه نفس خود را عتاب
کردی و گفتی؛ ای نفس سخن میگوئی زاهدانه؛ و عمل میکنی منافقانه
و بهشت طمع داری؛ هیهات مر بهشت را قومی دیگراند؛ و ایشان
را عملهای است جز این عمل که تو میکنی؛ پس این و امثال این
واجب است بنده را که با نفس خود بگوید و بار بار تکرار کند تا بطاعت
عجب نکند و در معصیت نیفتد و اما وجوب رجا نیز
بسبب دو چیز است؛ سبب اول آنکه تا ترا باعث شود
بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوار است نفس را و شیطان
از کردن آن مانع است و هوای نفس بضد آن داعی است و

و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غایب ست ؛
و وقت رسیدن بدان ثواب در گمان بنده بعید ست ؛ پس چه
حال بدین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن جنبشی نباشد
و در ان رغبت نکند مگر بچیزی که برابر آن موانع باشد ؛ بلکه بر ان
زیادت ؛ و آن نیست مگر امید و در رحمت خدای تعالی و ترغیب
در حسن ثواب او ؛ و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که اندوه از
طعام باز دارد ؛ و ترس از گناه کردن باز دارد ؛ و امید بر
طاعت کردن تقویت دهد ؛ و یاد کردن مرگ در فضول دنیا
زهد کنانند **سبب دوم** آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها
آسان شود ؛ از انکه هر که هر که بشناسد قدر آن چیز را که می طلبد
آسان باشد بر وی هر چیزی را که برای او میدهد ؛ و هر چیز که
کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و به مشقتهائی که در راه
او پیش آید باک ندارد ؛ و هر که کسی را دوست دارد محنت او
تحمل کند بلکه از محنت او لذت گیرد ؛ نه بینی مشتاق شهد را که
هیچ بر نیش زنبور التفات ندارد ؛ بسبب میلی شهد ؛ و همچنین

فرود بیالا رفتن و فرود آمدن از نردبان التفات نکنند و
با بار گران در روند در از گرمابه سبب آن دود و دمی که شبانگاه
خواهد یافت و همچنین مزارع تحمل گرما و سختیها میکند بسبب
غله که حاصل خواهد شد همچنین ای برادر عابدانی که ایشان اهل
اجتهاد اند چون بهشت و انواع نعیم او از حور و قصور و طعام
و شراب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی آنجا وعده
کرده است یاد کنند آسان شود بر ایشان جمله زحمتهای که در
عبادت می بینند و جمله مشقتهای که از فوت شدن لذت
دنیاوی بدیشان میرسد حکایت کرده اند که اصحاب
سفیان ثوری رحمة الله علیه مر او را گفتند یا اوستاد ازین خوف
و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی هم امیدست که مراد
خود بیابی سفیان گفت رحمة الله علیه چگونه اجتهاد نکنم شنیده
ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری چنان بدرخشد که
بهشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای است
عز و جل سجده کنند ندا کرده شوند که سرها بر دارید آنچه شما

گمان می برید آن نیست؛ این نور دندان آن کنیزکی است که با شوهر خود خندیده است؛ این واشان اینهمه ثمره مجاهده است؛ میگویم که چون مدار کار عبادت بر دو چیز است یکی قیام کردن بطاعت دوم باز بودن از معصیت؛ واین هردو درنیاید ازین نفس فرمانده به بدی ما؛ مگر به ترسانیدن واامیدوار کردن؛ از آنکه دابه حرون محتاج باشد بکشنده که او را بکشد؛ و براننده که او را براند؛ وچون در راهی تنگ افتد؛ بسا باشد که تازیانه بزنی از یک جانب؛ و بنمای او را جوازجانب دیگر تا برود وبجهد از آنجای وخلاص یابد از آن تنگی؛ پس همچنین نفس دابه ایست حرون ودر مهواة دنیا وبلاء او افتاده است؛ وخوف تازیانه ورانده اوست؛ وامید چو کشنده اوست؛ پس ذکر نار و عذاب ترساننده اوست؛ و ذکر جنت و ثواب آن امیدوار کننده اوست وازین است که واجب است بر بنده که او طالب عبادت است که نفس خود را از دوزخ بترساند؛ و به بهشت امیدوار گرداند؛ والا نفس بعبادت موافقت

مواظبت

حکمت در این است که خدای تعالی در قرآن مجید هر دو را ذکر کرده
است وعده و وعید و ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده
تا از ثواب چندان کرده است که از آن صبر ممکن نیست و از
عقاب چندان کرده است که بر آن صبر ممکن نیست پس ترا
باید لازم گرفتن این دو معنی تا حاصل شود ترا مراد تو از
عبادت و آسان شود احتمال مشقت والله ولی التوفیق
سوال اگر گویی که چیست حقیقت رجا و خوف و چیست حکم
این هر دو جواب بدانکه خوف و رجا نزدیک علمای ما
رحمة الله علیهم از قبیل خواطر اند و مقدور بنده مقدمات
خوف و رجا است و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه
ایست که در دل بنده حادث شود بگمان رسیدن مکروهی
و مقدمات خوف چهار است اول یاد کردن گناهان
گذشته و بسیاری خصمان که فردا هر یکی طلب حق خود خواهند
کرد دوم یاد کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاقت
نداری سوم یاد کردن ضعیفی نفس خود را از تحمل آن چهارم

یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد؛ و هر چونکه خواهد

وامّا رجا پس آن خوش شدن دل است بمعرفت فضل خدای و راحت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالی؛ واین همه نیز از جمله خواطر است و مقدور بنده نیست و رجائی دیگر است که آن مقدور بنده است؛ و آن یاد کردن فضل خدای تعالی و فراخی رحمت اوست؛ و مراد ازین باب همان اول است؛ یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای تعالی؛ و ضد رجا نومیدی است؛ و آن تصور کردن فوت رحمت خدای تعالی است و عزوجل و فضل او؛ و قطع کردن دل از آن؛ واین معصیت محض است

ومقدمات رجا چهار است اوّل ذکر نعمتهای سابقه که خدای تعالی بغیر استحقاق و شفیعی داده است دوم ذکر آنچه وعده کرده است از ثواب بسیار؛ و کرامت بزرگ سوم ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بغیر استحقاق و بغیر سوال چهارم ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابق شدن رحمت او بر غضب؛ چنانچه فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتِي

عملی قطعی ... اثبات کنی بدین نوع از کار حاصل
مر ترا خوف و رجا والله ولی التوفیق **فصل** پس بدانکه
مرو ... کردن این عقبه احتیاط تمام از آنکه این عقبه ایست
باریک و خطرناک از آنکه طریق او میان دو طریق است
هر دو آن پر خوف و خطرناک است یکی طریق امن دوم طریق
نومیدی و طریق رجا و خوف طریق عدل است میان این
هر دو از آنکه اگر ترا امید غالب شود بشتابی که البته خوف نماند
در طریق امن افتی آیة فلا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرون و اگر ترا خوف غالب شود بشتابی که البته رجا
نماند در طریق نومیدی افتی آیة انه لا ییأس من روح
الله الا القوم الکافرون و اگر میان خوف و رجا جمع
کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد پس ظاهر شد که سه طریق
درین عقبه یکی طریق امن دوم طریق نومیدی سوم
طریق خوف و رجا که میان این هر دو است پس اگر ...
... میل کنی در هلاکت افتی و با هلاک شدگان

هلاک شوی ؛ و دشوار آن هست که هر دو طریق مهلک آسان تر افتد
از طریق عمل ؛ از آنکه اگر جانب امن نظر کنی ؛ بینی رحمت خدای
تعالی چندانکه با او اصلا خوف نماند ؛ پس تکیه بر خدای تعالی
کنی و ایمن شوی ؛ و اگر جانب خوف نظر کنی بینی سیاست
و هیبت خدای تعالی و عاقبت مناقشه او با اولیا و اصفیا
چندانکه اصلا انجا امید نماند ؛ پس بیکبارگی نومید شوی ؛ پس
محتاج هستی ببین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر نکنی ؛ و
تنها بسوی عذاب و هیبت نظر نکنی ؛ بلکه بسوی هر دو نظر
کنی ؛ و بگیری بعضی از آن و بعضی ازین ؛ و ازین هر دو راهی باریک
بسازی برای خود ؛ و در آن راه روی ؛ تا بسلامت مانی ؛ پس
پس نیکو تامل کن این جمله که گفتم ؛ و هست و بیدار شو برای این کار
که آسان نیست ؛ و بدانکه نتوانی که این نفس کاهل [illegible] را از
معصیت و محبوبات او باز داری ؛ و بواسطه او کسب طاعت
کنی مگر بیاد کردن سه اصل [illegible] دوام یکی یاد کردن نعمتها
خدای تعالی [illegible] و [illegible] افعال [illegible]

و عفو کردن سوم یاد کردن جزای خدای تعالی مر بندگان
را بروز قیامت از ثواب و عقاب؛ و تفصیل هر اصلی ازین
سه اصل در انست و درین باب کتاب تنبیه الغافلین تصنیف
کرده ام ولیکن درین کتاب بکمالی که مقصود بدان حاصل
شود اشارت کنم **اصل اول در اقوال خدای تعالی**
تامل کن ای مرد انچه در کتاب خود گفته یعنی فرموده از ایات ترغیب و ترهیب
و خوف و رجا اما ایات رجا چنانکه فرمود لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یعنی نومید مشوید
از رحمت خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی بیامرزد گناهان
را و دیگر و من یغفر الذنوب الا الله یعنی کیست که
بیامرزد گناهان را جز خدای تعالی و دیگر غافر الذنب و
قابل التوب یعنی خداوند تعالی امرزنده گناهان و قبول کننده
توبه است و دیگر و هو الذی یقبل التوبة عن عباده
و یعفو عن السیات یعنی اوست خدای تعالی که قبول
کند توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها و دیگر کتب ربکم

عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ یعنی نوشت پروردگار شما بر نفس خود
رحمت را و دیگر وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهَا
لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ یعنی رحمت من شامل است همه چیزها را و خواهد
باشد که رحمت کنم کسانی را که تقوی کرده‌اند و دیگر إِنَّ اللّٰهَ
بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ یعنی خدای تعالی مهربان است
و بخشاینده است و دیگر وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا یعنی
خدای تعالی رحیم است مومنان را پس این و امثال
این آیات رجاست و اما آیات خوف و سیاست
قوله تعالی یَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ یعنی بندگان من بترسید از من
قوله تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا یعنی پنداشتید که شما را
برای بازی آفریده‌ایم قوله تعالی أَیَحْسَبُ الْإِنْسَانُ
أَنْ یُتْرَکَ سُدًى یعنی می‌پندارد آدمی که بیهوده گذاشته شود
قوله تعالی مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ یعنی هر که عمل بد کند بدان
داده شود قوله تعالی وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ
فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا یعنی برسیم به اعمال ایشان

بعلی که کرده بودند وانرا هباء منثور گردانیدیم اما آیاتی که
جامع است میان خوف و رجا قوله تعالی
نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ یعنی بیاگاهان بندگان
مرا که من آمرزنده و بخشنده ام و در عقب آن گفت قوله تعالی
وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ یعنی بیاگاهان که عذاب
من عذابی دردناک است تا بیکبارگی رجا مستولی نشود و قوله تعالی
شَدِيدِ الْعِقَابِ یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است و در
عقب آن گفت قوله ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ یعنی اوست
خداوند فضل تا بیکبارگی خوف مستولی نشود و عجب تر ازین آنکه
گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ یعنی حذر میکناند خداوند تعالی
شما را از نفس خود و در عقب آن گفت وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ
یعنی خدا مهربان است به بندگان و عجب تر ازین آنکه گفت
مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ یعنی هر که ترسد از رحمن خشیت
ترسیدن را به اسم رحمن متعلق کرد و به اسم جبار و قهار و منتقم
و متکبر نکرد تا خوف با ذکر رحمت باشد و خوف دل ترا بیکبارگی

نه بر اند چنانچه گویند از مادر مهربان خود ترسی ؛ و از پدر مهربان
خود ترسی ؛ و از امیر کریم ترسی ؛ و مراد ازین آیات آنست که بر طریق
عدل باشی نه بر طریق امن و قنوط **اصل دوم آنست** که در
افعال خدای تعالی و معامله او نظر کنی اما از جانب **خوف**
**پس** بدانکه ابلیس هشتاد هزار سال عبادت کرده تا راویان گفته اند
که بر روی زمین جایی نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد
**پس** یک فرمان خدای تعالی را ترک کرد و از در خود براند و
عبادت هشتاد هزار ساله بر روی او باز زد تا روز قیامت لعنتش
کرد و عذاب مؤبد برای او مهیا کرد تا روایت کرده اند که
رسول الله صلی الله علیه و سلم جبرئیل را دید دست متعلق به پرده
کعبه و میگفت الهی نام مرا تغییر مکن و جسم مرا ابدال مکن ؛ پس آدم
صلوات الله علی نبینا و علیه را بیافرید و او را بدست قدرت خود فرود
آورد و یک گستاخی کرد و یک خوردنی خورد که دران اجازت نبود
ندا کردندش که در همسایگی من نباشد ؛ هر آنکه بی فرمانی من کند ؛ و نفرمود
ملائکه را که از آسمان به آسمان بیرون کردندش تا آنکه بر زمین

انداختند و قبول نکرد توبه او را تا بگریست دویست سال و پیش
آمد او را از خواری و رنج و بلا آنچه پیش آمد و از فرزندان او تا ابد
در رنج بماندند پس شیخ المرسلین نوح صلوة الله علی نبینا و علیه
تحمل کرد در کار خود از مشقت آنچه تحمل کرد و نگفت مگر یک کلمه بغیر
وجه بنزد ایشان آمد بخواه از من چیزیکه نمیدانی من ترا وعظ میکنم که
از جمله جاهلان مباش تا روایت کرده اند که چهل سال از شرم
آن نظر بسوی آسمان نکرد پس ابراهیم علیه السلام نبود از وی مگر
یک لغزش چندان تضرع کرد و چندان بترسید و بنالید
تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت
پس خدای تعالی جبرئیل را بوی فرستاد و گفت ای ابراهیم هرگز
دیده که دوست مر دوست خود را عذاب کند به آتش ابراهیم
گفت که ای جبرئیل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او فراموش
می‌شود پس موسی بن عمران صلوة الله علی نبینا و علیه نبود از وی
مگر یک زلت از غضب چندان بترسید و استغفار کرد و گفت
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی پس هم در زبان او

بلعم باعورا حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی ؛
میل سوی دنیا و اهل او کرد ؛ و ترک حرمت ولیی از اولیای
الله کرد ؛ معرفت خود از وی سلب نمود ؛ همچون سگ رانده اش
گردانید ؛ و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا ابد ؛ از
عالمی شنیده ام که حکایت کرد ؛ اول کار بلعم باعور چنان بود که
در مجلس او دوازده هزار دوات بود مر محصلان را ؛ که از وی علم
تعلیم گیرندگان
می نوشتند ؛ چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که تصنیف
کرد این بود که گفت عالم را صانعی نیست نعوذ بالله من سخط
بنگر که دوستی دنیا و شومیت او عالمان را بچه میکشد پس ای پسر
بشنو که کار بزرگ است و لباس دعوی اندک و در عمل تقصیر و نافذ
بصیر داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد
بران چندان بگریست که از آب چشم او گیاه برست ؛ و چون گفت
الهی بگریه و زاری من رحمت نکنی ؛ جواب شنید که ای داود و
فراموش کردی گناه را و یاد میکنی گریه را تا چهل روز دیگر نیز او قبول
نکرد ؛ بعضی گفته اند که چهل سال ؛ پس یونس علیه السلام که یک

بعضی نکرده و بغیر محل حبس کرد او را در شکم ماهی در قعر دریا چهل
روز و او در آنجا میگفت لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ه ملائکه صوت او می شنیدند گفتند
یا رب صوتی معروف از موضعی مجهول می شنویم خدای تعالی
گفت که این صوت بندهٔ من است یونس پس ملائکه شفاعت
او کردند با این همه باهش نکرد انبیا ذو النون خواندندش همچنین
یعنی صاحب انبیا
می آمد تا سید المرسلین صلوة الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین همه خلق
او بود مر او را گفتند فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ
وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ یعنی سبب اینست چنانچه فرموده
شده تو و هر که با تست و بی فرمانی نکنید که خدای تعالی به آنچه
شما میکنید بیناست تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت مرا
سورهٔ هود پیر کرد و چندان قیام شب کرد که پایهای مبارک
ورم کرد گفتند یا رسول الله خدای تعالی گناهان گذشته و آینده
تو آمرزیده است این نیست گفت که بندهٔ شکر کننده نباشم
پس صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایشان بهترین قرون است

بود وقتی گشته مزاح میکردند این آیات این آیت فرود آمد
أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ یعنی
وقت نیامد مر کسانی را که ایمان آورده اند انکه از خدای تعالی
بترسند و با انکه این امت بهترین امت اند و مرحوم اند چندین
حدیثها و سپاسها بر ایشان نهاده تا انکه یونس بن عبید گفتی
ایمن مشو از انکسی که برای پنج درم دست تو ببرید گفته شاید که بیخوف
فردا عذاب او نیز همچنین باشد اما از جانب رجا میگوی
از رحمت فراخ خدای تعالی هرچه توانی که کیست که نهایت و نهایت
او دانواند شناخت تا وصف او بتوانند کرد چه وصف کنند
رحمت خدای تعالی را که کفر هفتاد سال با ایمان یک ساعت بخشید
نبینی که ساحران فرعون برای ان آمدند تا با موسی حرب کنند
و به دشمنی او سوگند خوردند بعزت و ایشان را لکر انکه بصدق گفتند
آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ چگونه قبول کرد ایشانرا و بخشید ایشان
را جمیع گناهان گذشته و ایشان را سر همه شهیدان گردانید
در بهشت این بود معامله او با کسی که او را یکساعت بشناخت

دیگری گفت او را بعد از کفر و ضلالت چندین ساله پس چگونه
باشد معامله او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است
یعنی که اصحاب کهف همه عمر بکفر بودند چون رَبُّنَا رَبُّ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ گفتند چگونه قبول کرد ایشان را و چگونه
عزیز و مکرم گردانید ایشان را چگونه حرمت و مهابت داد ایشان را
تا بگفت مر بهترین خلق را لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ
فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا یعنی اگر مطلع شوی تو بر
ایشان هر آینه روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن و پر
شوی از ترس ایشان بلکه چگونه مکرم کرد سگی را که متابع ایشان
تا آنکه ذکر کرد او را در کتاب عزیز خود بارها این است فضل و
کرم او با سگی که گامی چند برفت با قومی که او را شناخته
بودند پس چگونه باشد فضل او با بنده مؤمن که هفتاد سال
خدمت او کرد و اگر هفتاد هزار سال مزید همی عبادت او
کند و نشنیده که چگونه عتاب کرد نوح علیه السلام را بسبب
دعا کردن بر گنهکاران بهلاک ایشان و چگونه عتاب کرد

موسی علیه السلام را در کار قارون او گفت که قارون بتو فریاد
کرد بفریادش نرسیدی بعزت خویش اگر از من فریاد خواستی
بفریادش رسیدمی و در گذشتمی و چگونه عتاب کرد یونس علیه السلام
در کار قوم او گفت اندوهگین میشوی بر درختی که در یکساعت
رویانیدم و در یک ساعت خشک کردم و اندوهگین نمیشوی بر صد هزار
کس یا زیاده ازین پس چگونه عتاب کرد سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام در آمد
قومی را دید که می خندیدند گفت چرا می خندید درین خبر نمی بینم
چون نزدیک حجر اسود رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت و گفت
که جبرئیل آمد و مرا گفت خدای تعالی میگوید که ای محمد بندگان مرا
از رحمت من نومید مکن بیاگاهان بندگان مرا که من غفور و رحیم
و در خبر مشهورست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت خدای تعالی
را صد جزء رحمت است یکی از آن در دنیا میان آدمیان و پریان
و بهائم قسمت کرده است و نود و نه جزء برای رحمت کردن
بر بندگان در روز قیامت ذخیره داشته و بدانکه چون خدای تعالی

ترا معرفت خود داده است و از جمله این امت مرحومه
گردانیده و معرفت سنت و جماعت و نعمتهای ظاهر و باطن
داده است پس امید هست از فضل عمیم او که آن را تمام کناد
و از آن نور و بحر رحمت که ذخیره کرده است نصیبی کامل ترا ارزانی
فرماید اصل سوم در ذکر وعده و وعید که در قیامت
کرده است یاد کن درین چهار حالت را : مرگ : و گور :
و قیامت : و بهشت : و دوزخ : و آنچه در هر مقامی هست
از خطر تا مر مطیعان و عاصیان را : و مقصران و مجتهدان را
اما مرگ یاد کن در دو حال دو مرد یکی آنکه از ابن بشیر مروی
است که گفت با شعبی برای پرسیدن مردی به بجور رفتیم : و
او در سکرات بود نزدیک او مردی بود با که تلقین کلمه شهادت
میکرد : شعبی آن مرد را گفت که نرم گوی مریض گفت اگر تلقین
کنند یا نکنند من ترک آن نخواهم کرد : شعبی گفت حمد مر خدای را
که یار مرا نجات داد : دوم حکایت شاگرد فضیل عیاض رح گفته
اند که او را شاگردی بود وقت سکرات موت فضیل بر وی آمد

ونزدیک سر او بنشست وسوره لیٰس خواندن گرفت شاگرد
گفت که ای استاد این سوره مخوان فضیل ساکت شد پس
تلقین کلمه شهادت کرد مریض گفت نخواهم گفت که از وی بیزارم
و همین بمرد فضیل در خانه رفت و چهل روز میگریست پس
اورا در خواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت بچه چیز خدای
معرفت خویش از تو بستانید و تو عالم‌ترین شاگردان من
بودی گفت بسه چیز یکی غمازی یعنی از انچه تو مرا میگفتی بر یاران
خلاف آن میگفتم دوم حسد سوم مرا علتی بود مرا طبیبی گفت
اگر هر سال یک قدح شراب بخوری ۰ علت تو برود پس یک قدح
خمر بخوردمی بعد ازین یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبد الله
ابن مبارک رحمة الله علیه حکایت کرده است که مردی بود بوقت
سکرات نظر سوی آسمان کرد و بخندید و گفت لِمِثْلِ هٰذَا
فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۰ یعنی از برای مثل این چیز یا عاملان عمل
کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک دینار رحمة الله علیه که
گفت همسایه خود وقت سکرات در رفتم مرا گفت ای مالک

دو کوه آتش پیش خود می بینم مرا برای رفتن بران جبر میکنند
از اهل او پرسیدم که حالش چه بود گفتند دو پیمانه داشت یکی
خریدی و بدیگری بفروختی پرورا نخواستم یکی را بر دیگری
زدم تا بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت
زیاده زیاده اما گور و حال آن بعد از مرگ یاد کن
دران حال و مرد یکی آنکه صالحی گفته است که سفیان ثوری
را بعد مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبدالله
روی از من بگردانید و گفت این وقت کنیت نیست گفتم
چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود معاینه
کردم و دیدم مرا گفت که گوارا باد مر ترا با رضای من ابا سعید
در شبها تاریک چشم گریان به اشتیاق تمام قیام میکردی
پس مر تراست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی
و مرا زیارت کنی که من از تو دور نیستم و دوم آنکه بزرگی گفته
است که مردی را در خواب دیدم رنگ رویش سبز گردیده
است و سر و دست سبز گردیده گفتم چه [illegible] گفتم [illegible]

با تو چه کرد گفت روزگاری که ما دران بازی میکردیم گذشت
اکنون این روزگاریست که با ما بازی میکنند و باد کن حال
دو مرد دیگر یکی آنکه صالحی حکایت کرده است که مرا پسرے
بود شهید شد شبی که عمر بن عبد العزیز وفات یافت
او را بخواب دیدم گفتم ای پسر نه تو مرده بودی گفت نی
شهید شده بودم و نزدیک خدای تعالی زنده ام رزق
داده می شوم پس گفتم چیست که چندین مدت ترا ندیدم گفت
در میان اهل آسمان ندا کردند که ای جمله انبیا و اولیا و صدیقان
و شهیدان در نماز جنازه عمر ابن عبد العزیز حاضر شوید پس من
آمدم و نماز جنازه بگذاردم پس از انجا آمدم تا بر شما سلام
گویم اما دوم آنکه هشام بن ... گفته است که مرا پسری جوان
بمرد در خوابش دیدم پیر شده گفتم ای پسر این پیری چیست
گفت چون فلان بر ما رسید دوزخ بر سیدن او بانگی زد که
هیچکس از ما جوان نماند همه پیر شدند اما قیامت تامل
کن دران دو قول خدای تعالی که گفت یوم نحشر المتقین

إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا
یعنی روز قیامت حشر کنیم متقیان را در حالتی که سواران باشند
بر ناقهای بهشت گروه گروه و برانیم گناهکاران را بسوی دوزخ
در حالی که تشنه باشند؛ پس یکی باشد که چون بیرون آید از گور
براقی بیند بر سر گور خود با وتاجی و حله پس بپوشد و سوار شود و بسوی
بهشت خرامد؛ و از عرصات بگذراند که بپای خود به بهشت رود؛ و دیگری
از گور بیرون آید بیند بر سر گور زبانیه و عقوبتها حاضر آمده؛ آن
بدبخت را بگذارند که بپای خود در دوزخ رود؛ بلکه بکشندش
بروی سوی دوزخ؛ و از عالمی شنیده ام که گفت روایت است
از رسول صلی الله علیه وسلم که چون روز قیامت شود قومی از گورها
بیرون آیند و ایشان را شتران باشند با پا تا بران سوار
شوند؛ و در عرصات قیامت بپرند و بر دیوارهای بهشت فرود
آیند؛ چون ملائکه ایشان را بینند هر یکی یکدیگر را گویند؛ که ایشان
کیانند؛ بگویند ندانیم مگر از امت محمد صلی الله علیه وسلم باشند
پس بعضی از ملائکه بیایند و از ایشان بپرسند که شما کیانید؛

وازامت کسید ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه وسلم
ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند نی + گویند که عملهای شما وزن
کرده شد گویند نی + گویند که نامهای خود خواندید گویند نی + ملائکه
گویند باز گردید که این همه شما را در پیش است + ایشان گویند شما چیزی
ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که ایشان را
ما راست گفتند قوله تعالی ما علی المحسنین من سبیل
واما جنت و نا تأمل کن درین هر دو آیت از کتاب
خدای تعالی یکی آنکه گفت وسقاهم ربهم شرابا
طهورا یعنی نوشانید خدای ایشان را پروردگار ایشان شراب طهور
دوم ان هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا
یعنی این هست جزای سعی شما و هست سعی شما پسندیده دوم آنکه
حکایت کرده است خدای تعالی از اهل دوزخیان و گفت
ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا
فیها ولا تکلمون یعنی اهل دوزخ گویند که ای پروردگار
ما بیرون آر ما را از جا اگر باز گردیم و ایمان نیاریم پس ظالم باشیم خدای گوید

نگوید باشید در این آتش از رحمت نا امید و سخن مگویید با من
روایت کرده اند که چون خدای تعالی این بگوید همه گنگ گردند
و در دوزخ جز بانگ سگان بانگ نکنند خدای تعالی ما همه را از این
خواری و عذاب نگاه دارد که عظیم سخت یحیی بن معاذ رازی
رحمة الله علیه گفته است ندانم که کدام مصیبت از این هر دو عظیم تر
است فوت شدن نعمت بهشت یا رفتن در دوزخ اما بهشت
حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ و مصیبت
عظیم جاودان که مخلد است اما اگر وقتی منقطع شدنی بود
همه کارها آسان تر بودی ولیکن دشواری در ابد باخت است
پس کدام دل آن را تحمل تواند کرد و کدام نفس بر آن صبر تواند کرد
از این است که عیسی صلوة الله علی نبینا و علیه السلام گفته است که ذکر
خلود نارها دل خائفان را می برد و حسن رحمة الله گفته است که
آخرین کسی که او را از آتش دوزخ بیرون آرند مردی باشد که
نام او هناد است او را هزار سال عذاب کرده باشند بعد از آن
هزار سال فریاد کند و گوید یا حنان یا منان پس حسن بگریستی

و گفت کاشکی آن هفتاد من بودمی ، ازین سخن تعجب کردند گفت
چه عجب میکنید ، انکه وقتی او را بمیردن خوانند آورده ، هیکویم که همه
کار برین یک اصل راجع شده ، وان نکته ایست که پشت ما را می
شکند و روی ما را زرد میکند ، و دلهای ما را می برد ، و جگر ما را میکند ، اندوه
چشم ما را میکاهد ، وان خوف سلب معرفت است ، این است
غایت نهایت خوف خائفان ، و یکی ازین طائفه گفته که غم سه
است ، غم طاعت که قبول کند یا نکند ، و غم معصیت که آمرزد یا نه
و غم معرفت که مبادا سلب کند ، و مخلصان گفته اند که غمی پیش
نیست وان غم سلب معرفت است ، و هر غمی که جز این غم است
سهل است ، از انکه منقضی شدنی است ، و روایت کرده اند
یوسف اسباط گفت رحمة الله علیه که پیش سفیان ثوری بودم
دیدم که همه شب بگریست ، گفتم چرا گریه میکنی ، گفت این همه گریه تو
بسبب گناهان است پس گیاهی از زمین برگرفت و گفت
آمرزیدن گناهان بر خدای تعالی ازین آسان تر است ، ولیکن
می ترسم که مبادا از من معرفت سلب کند ، سوال اگر کسی گوید

دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق رجا جواب
گویم که طریق مرکب از هر دو طریق نیکوست ازانکه گفته اند هر که
بروی رجا غالب شود او از جمله مرجیان باشد؛ و هر که خوف
برو غالب شود او از جمله حروریان باشد؛ و مقصود آنست که میان
هر دو جمع کند سوال اگر گوئی که در هیچ حال یکی ازین هر دو راجح
و فاضلتر باشد یا نه جواب چون بنده قوی و صحیح باشد
خوف اولی تر؛ و چون ضعیف و رنجور شود خاصه وقت سکرات
رجا اولی تر؛ همچنین شنیده ام از عالمان؛ میگویم این ازان است
که خدای تعالی فرموده است که من نزدیک شکسته دلانم از ترس
من؛ پس در وقت مرگ و سکرات رجا اولی تر؛ ازانکه دل او
درین وقت شکسته است بسبب ترس گناهان که در حالت صحت
کرده است سوال اگر گوئی که نه در گمان نیک بردن بخدای تعالی
اخبار وارد است جواب بدانکه یکی از گمان نیک بردن
حذر کردن از معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از
عقاب او و جهد کردن در طاعت او و بدانکه نبی صلعم

بزرگ و نکته ایست باریک که بیشتر مردمان دران غلط
میکنند؛ و آن فرق کردن ست میان رجا و تمنا رجا بر اصل
باشد؛ و تمنی بی اصل؛ مثالش انکه هر که زراعت کند و جهد نماید
پس بگوید که امید میدارم که مرا ازین زراعت صد پیمانه حاصل
شود؛ این آرزو رجاست؛ و دیگری باشد که زراعت نکند؛ و
همه وقت بخسپد و همه سال غافل باند چون وقت درودن آید
بگوید که امید میدارم که مرا صد پیمانه حاصل شود؛ او را گویند از کجا
ترا این آرزو حاصل شود؛ این تمنا باشد؛ بی اصل؛ همچنین
بنده چون جهد کند در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز
ماند و بگوید که امید میدارم که مرا این اندک را خدای تعالی قبول کند
و این تقصیر تمام گرداند؛ و ثواب عظیم دهد و زلل عفو کند؛ این
آرزو ها رجا باشد؛ اما چون غافل ماند؛ و ترک طاعت گیرد
و به معصیتها ارتکاب کند و به خشم خدای تعالی باک ندارد و بر رضای
او التفات نکند؛ و بوعده و وعید او پروا نکند؛ پس بگوید که
امید میدارم از خدای تعالی بهشت؛ و نجات از دوزخ؛ این

تمنا باشد بی اصل که در آن حاصل نیست و از جهل خود آن را
رجا و حسن ظن نام کرده است ٭ و این خطا و ضلالت است گوییم
که موید این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
علیه وسلم که گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند ٭ و برای
مرگ عمل نیکو کند ٭ و احمق کسی است که پیروی نفس کند ٭ و از
خدای تعالی طمع مغفرت دارد ٭ و درین معنی حسن بصری رحمة الله
علیه گفته است ٭ که قومی را تمنای مغفرت از عمل کردن باز داشت
تا از دنیا بیرون رفتند و ایشان را حسنه نبود ٭ گفتند که ما ظن نیکو
داریم بخدای تعالی ٭ و دروغ گفتند ٭ اگر ایشان را ظن نیکو بودی
به عمل مشغول شدندی ٭ چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است
وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم
مِّنَ الْخَاسِرِينَ ٭ یعنی شما که به پروردگار خود گمان برده بودید
در دنیا آن گمان شما را هلاک کرد ٭ پس گشتید شما از زیان کاران ٭
جعفر ضبعی میگوید که ابو میسره عابد را دیدم پهلوهایش از غایت مجاهده
بیرون آمده ٭ گفتم که چندین مجاهده چرا میکنی ٭ رحمت خدای تعالی

فراخ است؛ درخشم شد؛ وگفت چه دیدی از من که آن دلیل
نومیدی باشد قوله تعالی اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ
یعنی رحمت خدای تعالی نزدیک نیکوکاران است؛ جعفر گفت که این
سخن او مرا بکر باینید؛ پس نیکو فهم کن این نکته را و از خواب غفلت
بیدار شو والله الموفق فضل حاصل جمله کار آنکه چون فراخی رحمت
خدای تعالی یاد کردی؛ بعد از آنکه تو از جمله امت مرحومه هستی؛
پس غایت فضل و کمال جود او ذکر کردی؛ و عنوان کتاب او که سوی
تو فرستاده است بسم الله الرحمن الرحیم دیدی؛ پس
بسیاری نعمتها که او ترا داده است بی شفیعی دیدی؛ و از جانب
دیگر کمال جلال و عظمت و هیبت او دیدی؛ پس غضب او
که آسمانها و زمینها طاقتش ندارند دیدی؛ پس غایت غفلت و
بسیاری گناهان خود دیدی؛ پس خطر معامله در عملها دیدی
این همه ترا به خوف و رجا آورده؛ و راه عدل را سلوک کردی
و از هر دو جانب مهلک ایمن شدی؛ یعنی از امن و یاس و
شراب ممزوج خوشگوار خوردی؛ و از سر دو دست رجای

صرف و از حرارت خوف صرف خلاص یافتی ؛ و بمقصود

رسیدی و از علت این سالم گذشتی ؛ و یافتی

نفس خود را چست شده برای طاعت ؛

و گذرانده در خدمت شب

روزی بی فتوری و غفلتی ؛

از معاصی یک بار

خلاص یافتی و از

جمله اصفیا ؛

خواص و علما ؛

شیخی و این

عقد بی نظیر

بالدرر

یکتایی

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ؛

عقبهٔ ششم قوادح و قوادح عجب گفته‌اند اول ریا
پس ازین بر تو باد ای برادر به نگاه داشتن خود از چیزی که
و مبطل عمل تست و گفته‌ایم که آن دو چیز است یکی ریا
دوم عجب اما ریا پس اجتناب از ریا واجب است بسبب
دو چیز سبب اول آنکه چون در عبادت ریا نکنی قبول افتد
و بدان ثواب بسیار حاصل شود و الا مردود گشته و از جمیع
ثواب و ریا از بعضی محروم مانی چنانکه روایت کرده‌اند از
رسول الله صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی گفت من توانگر
ترین توانگرانم از شرک یعنی هر که عملی کند و در آن کسی را با من
شریک کند من عمل او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای
من و گفته‌اند که فردای قیامت خدای تعالی مر بنده را گوید
وقتی که بنده درخواست ثواب عمل کند نه در مجلسها ترا جا
بلند کشادندی نه ترا در دنیا مهتری دادند و چیز با تو
تو از آن فروختی سبب دوم که موجب اجتناب است از ریا
آنست که در وی خطر عظیم است چنانکه لطیفی

از خطر ریا السنت که در ریا دو فضیحت است ؛ و دو عقوبت
اما دو فضیحت یکی فضیحت سر است ؛ و آن ملامت کردن
ملائکه ؛ چنانکه روایت کرده اند که ملائکه عمل بنده را بالا برند ؛
خدای تعالی گوید که ببرید ؛ و در سجین اندازید که مقصود او از این
عمل من نبوده ام پس فضیحت شود ؛ دوم فضیحت علانیه است
و آن روز قیامت است پیش همه خلائق ؛ چنانچه روایت است
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت مرائی را روز قیامت
به چهار نام خوانند ؛ ای کافر ؛ ای فاجر ؛ ای مکار ؛ ای زیانکار
سعی تو باطل شد ؛ و اجر تو بیاورفت ؛ که امروز ترا نصیبی نیست
طلب کن اجر از کسی که عمل برای او کردی ؛ و روایت کرده اند
که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلائق بشنوند ؛ کجا اند
آنانکه مردمان را می پرستیدند برخیزند ؛ و اجرهای خود از ایشان
بگیرند ؛ که من قبول نکنم عملی را که با او چیزی آمیخته باشد ؛ و اما دو
عقوبت یکی آنکه بهشت از دست او برود ؛ چنانچه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که بهشت سخن گفت که بر مرائی حرامم

بر بخیل و مرائی ؛ و این حدیث را دو معنی ست ؛ یکی آنکه مراد
از بخیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
بخیلی کرده باشد ؛ و مراد از مرائی آن باشد که به ایمان در توحید
ریا کرده باشد و این قول ضعیف ست ؛ معنی دوم آنکه نفس خود
را از ریا و بخل پاک نکرده باشد ؛ پس چنین کسی هم زوال
ایمان باشد ؛ پس در کفر افتد ؛ و لاجرم بهشت او را از دست
رود ؛ معصیت دوم دخول نار ست ؛ از آنکه ابو هریره روایت
کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت سه کس را
اول مردی را بیارند که قرآن خوانده باشد ؛ و مردی را بیارند که
در راه خدای تعالی کشته شده است ؛ و مردی را بیارند که مال
بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرج کرده است ؛ پس
خدای تعالی گوید مر خواننده قرآن را آیا نخواندم آنچه بر رسول
صلی الله علیه و سلم فرو فرستادم ؛ گوید بلی یا رب ؛ خدای تعالی
گوید چه کردی در آنچه دانستی ؛ گوید یا رب شب و روز خواندم
خدای تعالی گوید دروغ میگوئی ؛ و ملائکه گویند دروغ میگوئی

گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان قرآن خوان است
و آن خود گفتند پس صاحب مال را بیارند خدای تعالی گوید
نه آنکه بر تو نعمت فراخ کرده بودم و بکسی محتاج نکردانیدم گوید
بلی یا رب خدای تعالی گوید چه کردی بآنچه ترا دادیم گوید یا رب
صلهٔ رحم بجا آوردم و صدقه دادم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی
و ملائکه گویند دروغ میگوئی خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این
بود که گویند فلان سخی است و آن خود گفتند پس آنرا بیارند که
در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی
گوید یا رب مرا جهاد کردن فرمودی در راه تو جهاد کردم تا کشته
شدم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی ملائکه گویند دروغ میگوئی
خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان دلیر است
و آن خود گفتند و اینهمه کس با روی اینها کشیده بذلت و
خواری بدوزخ اندازند ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید که
رسول الله صلی الله علیه وسلم اینجا رسید دست بر زانوی من
زد و گفت ای ابوهریره ایشانند اول خلق خدای تعالی که اول

آتش دوزخ بر ایشان برافروزند ابن عباس رضی الله عنهما گفت
که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که دوزخ و اهل دوزخ
از اهل ریا فریاد کنند گفتند یا رسول الله دوزخ چگونه فریاد کند
گفت از گرمی آتش که ایشان عذاب خواهند کرد سوال اگر گوئی
که خبر کن ما را از حقیقت ریا و اخلاص و حکم ایشان و تاثیر ایشان در عمل
جواب بدانکه اخلاص نزدیک علمای ما دو اخلاص است
یکی اخلاص عمل دوم اخلاص در طلب اجر اما اخلاص عمل ارادت
قربت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او
و باعث برین اعتقاد صحیح است و اما اخلاص طلب اجر ارادت
نفع آخرت است به عمل خیر و رسول الله صلی الله علیه وسلم را از اخلاص
پرسیدند فرمود اخلاص آنست که بگوئی پروردگار من خدای است
عز وجل پس چنانچه فرموده است بدان راست باشی یعنی
هوا و نفس خود را نپرستی و عبادت مکن مگر پروردگار خود را
و در عبادت مستقیم باشی چنانکه فرموده شد و این اشارت
است به قطع کردن از هرچه بجز خدای تعالی است و اینست

اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است و آن اراده نفع دنیا است
بعمل آخرت و آن بر دو نوع است ریای محض است و ریای مخلوط
ریای محض آنست که بعین اراده نفع دنیا باشد لا غیر و ریای
مخلوط آنست که اراده هر دو باشد نفع دنیا و آخرت و این است
ضد اخلاص و ریا اما تاثیر اینها در عمل پس آنکه اخلاص عمل قبول را سبب
قربت گرداند و اخلاص در طلب اجر فضل یا مقبول و وافر الاجر
گرداند و نفاق عمل را حبط گرداند و چون آن در عمل ریا از اول
او قربت باشد و باطل کند استحقاق ثواب را که بر آن عمل موعود
گردانده اند و نزدیک بعضی علما از معارف ریای محض دنیا شد اگر چه
مبطل بعضی ثواب است و نزدیک بعضی علما ممکن است که از معارف
ریای محض باشد و او مبطل نصف اضعاف است و ریای مخلوط
مبطل نیز اضعاف است و نزدیک علمای ما صحیح آنست که از معارف
ریای محض نباشد با یاد کردن آخرت و لیکن با سهو افتد و مختار
آنست که اثر ریا منع قبول و نقصان در ثواب است و مقدار
نیست اینست نصف مضیع و شرح این مسائل بر از نیست در کتاب

احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات دین به استقصا گفته ایم
سوال اگر کوئی که مواضع اخلاص کدام است و در کدام طاعت اخلاص
واجب شود جواب بدانکه اعمال نزدیک بعضی علما سه قسم اند
یکی قسم آنست که در وی هر دو اخلاص باشد و آن عبادات ظاهر است اصلی
و قسمی آنست که در وی هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است اصلی
و قسمی آنست که در وی اخلاص طلب اجر افتد نه اخلاص عمل و آن
مباحاتی است که برای قوام گیرند و شیخ حسن گفته است رحمة الله
علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند از عبادات
اصلی در آن اخلاص عمل باشد پس بدین قول مر اکثر عبادات
باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجر مشایخ کرامیه گفته
اند که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد از آنکه جز خدای
تعالی کسی بر آن مطلع نیست پس در آن ریا نتواند بود لاجرم
به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمة الله
چون مرغیبی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن
ریا باشد و حکم هم درست است که بیشتری از عبادات باطن

اخلاص باشد و همچنین در نوافل؛ واجب است هر دو اخلاص وقت
شروع؛ اما مباحات که برای قوام گیرند در و اخلاص طلب اجر باشد
نه اخلاص عمل؛ از آنکه صلاحیت آن ندارد که بنفس خویش قربت
باشد؛ بلکه آلتی است برای قربت **سوال** اگر گوئی که این
موضع اینها بود بیان مار وقت اینها از عمل **جواب**
بدانکه اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لامحاله؛ و از و متاخر
نباشد؛ و اما اخلاص طلب اجر پس باشد که از عمل متاخر
باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر در آن وقت فراغ است که
چون فارغ شد به اخلاص یا به ریا کار تمام شد؛ و تدارک ممکن
نیست؛ و نزدیک عابدان که از مشایخ کرام بوده‌اند؛ مادام منتفی
که مطلوب باشد از ریا نیافته است اقامت اخلاص در آن عمل
ممکن است؛ چون مطلوب یافت اخلاص فوت شد؛ و بعضی
علما گفته‌اند که در فریضه‌ها اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ
و اما در نوافل ممکن نیست و فرق این گفته‌اند که بنده فریضه‌ها امر
خدای تعالی کرده است پس در فرائض اند امید فضل باشد

و اما فعل بنده بر مراد خود کرده است پس بطلبند از وی حق آنچه
به تکلیف کرده است بنفس خود ؛ من میگویم که درین مسائل فائده
است و آن آنست که هر که ریای کند و یا ترک اخلاص کند در عملی
تدارک او ممکن باشد بریکی ازین وجوه که گفتم ؛ و مقصود ما از نقل
مذاهب مردمان درین دقائق آن بود که راه بر مبتدی در کار
عبادت آسان شود ؛ اگر در یک قول علت خود را دوا نیابد در قول
دیگر یابد ؛ نیکو فهم کن این را **سوال** اگر گوئی که هر عملی محتاج است
به اخلاص علیحده یا نه **جواب** بدانکه درین خلاف کرده اند بعضی
گفته اند روا باشد که اخلاص متناول شود مر جمله عبادات را پس عملی که
ذوارکان است مثل وضو و نماز ؛ و لیکن بنده است درین با یک
اخلاص ؛ از آنکه بعضی از آن به بعضی متعلق است از روی صلاح و
فساد **سوال** اگر گوئی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مدح مردمان و نفع
از ایشان نباشد و لیکن مراد دنیاوی باشد از خدای تعالی آن نیز
ریا باشد یا نه **جواب** بدانکه این محض ریا باشد ؛ علمای گفته اند
رحمة الله علیهم که اعتبار در ریا مراد را است ؛ نه آنکس را که از و مراد طلبد

پس چون مراد تو از عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواه
از خدای تعالی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب
خود میفرماید مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا
وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ یعنی هر که مراد او کشت زار دنیا
باشد بدهیم او را از آن و نباشد مراو را در آخرت بهره پس لفظ
ریا در اشتقاق خود از معنی رویت مشتق است و انکه این اراده فاسده
را نام ریا کرده اند بدان سبب است که پیشتر از قبل مردمان و رویت
ایشان افتد نیکو فهم کن این را سوال اگر گوئی که آن دنیا
بعبادت کردن از خدای تعالی میخواهد برای آن میخواهد که محتاج
مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت شود هم ریا باشد
یا نه جواب بدانکه مستغنی شدن از مردمان در بسیاری
مال و جاه نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدای
تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر مراد او این باشد نیت
و همچنین هرچه تعلق بکار آخرت دارد و خواستن آن بعمل خیر
و همچنین اگر مراد تو آن باشد که تا مردمان تعظیم کنند و دوست

دارند و مراد او از این تا مذهب حق باشد و نشر علم و برانگیختن
مردمان بر عبادت این همه ریا نباشد و اما اگر مقصود او شرف
نفس تو باشد یا دنیا آن ریا باشد و بدانکه من از بعضی مشایخ خویش
پرسیدم که اولیا در ایام عسرت سوره واقعه خوانده اند و مراد
ایشان از خواندن این سوره آن بود که خدای تعالی از ایشان سختی
دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ گرداند پس چگونه روا
باشد که متاع دنیا به عمل خیر بخواهد مرا جواب گفت که مراد ایشان آن
بود که خدای تعالی ایشان را قناعت دهد یا قوتی که بدان عبادت
توانند کرد و علم توانند خواند و این از جمله اراده خیر است
نه اراده دنیا و بدانکه خواندن این سوره در کار سختی رزق از جمله
سیرتهای سلف است و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی
الله علیه وسلم و صحابه رضی الله تعالی عنهم وارد است تا روایت
کرده اند که ابن مسعود را رض چون عتاب کردند در کار فرزندان
او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت
جواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این کم

علما و مشائخ سلف رحمة الله علیهم خوانده اند از بیخ سست و الا
بحمد الله به سختی ها و تنگی های دنیا ایشانرا التفاتی نیست بلکه
این طائفه کسانی اند که سختی ها و تنگی های دنیا را غنیمت دارند
و از خدای تعالی منت انگارند اگر چیزی از دنیا بر ایشان فراخ
شود بترسند و ناخوش شوند و آن را از خدای تعالی استدراج
دانند و قول ایشان آنست که گرسنگی سرمایه ماست و بنای مذهب
اهل تصوف برین است و مذهب من و مذهب شیخان من نیز
همین است و جمله سلف برین بوده اند اما التقصیر بعضی از متاخران
را اعتبار نیست و ما که اینجا این فصل ذکر کردیم سبب آن بود که
نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود و درین غلط کند
و یا مبتدی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد و در غلط افتد
بدانکه گوید چگونه لائق باشد انتحال بحال اهل زهد و تجرید و ارباب
صبر و ریاضت بدانکه این چیز نیست ماخوذ از سنت و نیز مقصود
حصول قناعت است و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود
شره و شهوت است و با تنگ آمدن از تحمل سختی و گرسنگی و

بیشتر آنست که در عقب خواندن این سوره قناعتی در دل پیدا
می شود، و حرص گرسنگی دفع میگردد، و دل را از طعام تسکینی
حاصل میشود، بدانند این را کسی که امتحان کرده باشد **فتدح**
**دوم عجب سبب است** بدانکه وجوب پرهیزیدن از عجب بسبب
دو چیز است **سبب اول** آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم
ماند، از آنکه عجب کننده مخذول است، و چون از بنده توفیق
منقطع شود بزودی هلاک شود، و ازین است که رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرموده سه چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن
کنند، و هوای که اتباع آن کنند، و عجب کردن آدمی بنفس خود
**سبب دوم** آنکه عجب مفسد عمل صالح است، و ازین است
که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد
بمیرانیده است، و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است، و چون
مقصود و فائده همین عبادت است و این خصلت محروم میکند
بنده را از عبادت، و اگر حاصل شود اندکی از عبادت عجب مفسد آن
عبادت است، پس واجب است حذر کردن ازین خصلتی والله الموفق

سوال اگر گویی که چیست حقیقت عجب و معنی آن و چیست تاثیر و
حکم آن **جواب** بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل
صالح است ؛ و تفصیل آن بنزدیک علماء ما ذکر کردن بنده است
حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی ؛ جز خدای تعالی یا
بمردمان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب مثلث باشد ؛
و آن آنست که عمل صالح را ازین سه چیز داند نفس و خلق و شی
دیگر و مثنی باشد ؛ و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
از دو چیز ؛ و موحد باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را
از یکی ؛ و ضد عجب ذکر منت است و آن آنست که بداند که حصول
عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است ؛ که او را مشرف گردانیده و ثواب
و اجر و قدر او عظیم گردانیده ؛ و ذکر منت فرض است وقت دواعی و
خطرات عجب ؛ و نفل است در جمیع اوقات ؛ و اما تاثیر عجب در عمل
صالح بعضی علما گفته اند که انکه عجب کند عمل او حبط شود ؛ و اگر پیش
از مرگ توبه کند عمل او بسلامت ماند ؛ و این است اختیار محمد صابر
از مشایخ کرامیه ؛ و حبط شدن عمل نزدیک او آنست که بکلی ویران

دران ثوابی نماند؛ و در قبول غیر او حبط شدن رفتن اضعاف است نه رفتن کل سوال اگر گوئی که چگونه پوشیده شود بر بندهٔ عارف تا نداند که توفیق عمل صالح از خدای تعالی است جواب بدانکه اینجا نکته ایست لطیف و آن آنست که بدانی که مردمان در عجب سه صنف اند اول صنفی با عجب اند در همه حال؛ و ایشان معتزله اند؛ و قدریه اند؛ و کسانی که مر خدای را بر خویش در فعل منتی نمی بینند؛ و عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند؛ و آن بسبب شبهه است که بر ایشان مستولی شده است و صنف دوم آنست که یاد کرد منت او در همه حال ایشانند اهل استقامت و ایشان را در هیچ عملی عجبی نیست؛ و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی ایشان را کرامت کرده؛ و صنف سوم مخلطان اند؛ و ایشان عامهٔ اهل سنت و جماعت اند؛ وقتی بیدار شوند؛ و منت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی دیگر غافل شوند؛ و عجب کنند؛ و آن بسبب غفلت عارضی باشد و سستی در اجتهاد؛ و نقصان در بصیرت سوال اگر گوئی که چیست حال قدریه و معتزله در افعال ایشان جواب بدانکه

درین اختلاف هست بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان حبط
است بسبب اعتقاد ایشان؛ و بعضی گفته اند که هیچ عمل به اعتقاد
ایشان را حبط نشود از ایشان تا مخصوص نباشد هر عملی به عجبی؛
چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی
تا مخصوص باشد بذکر منت سوال اگر گوئی که چه ریا و عجب دیگر قادحی
هست در عمل یا نه جواب بدانکه جز این دو قوادح بسیار است
ولیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه اصل اند و مدار کار
بر اینهاست؛ بعضی مشائخ گفته اند که بر بنده واجب است که عمل را از
ده چیز نگاه دارد نفاق و ریا و تخلیط و من و اذی و ندامت و
عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت مردمان؛ و شیخ من هر
خصلتی را ضدی گفته است که ضد نفاق اخلاص است و ضد ریا
اخلاص طلب اجر است؛ و ضد تخلیط تفرید عمل است؛ و ضد من تسلیم
عمل است بخدای عز و جل؛ و ضد اذی نگاه داشتن عمل است؛ و
ضد ندامت ثابت داشتن نفس است؛ و ضد عجب ذکر منت است؛
و ضد حسرت غنیمت داشتن خیر است؛ و ضد تهاون تعظیم داشتن

توفیق است ؛ و ضد خوف ملامت مردمان ترس است از خدای تعالی
دید آنکه نفاق عمل را حبط کند ؛ و ریا عمل را رد کند ؛ و منّ و اذی صدقه را
حبط کند بکلّی در حال ؛ و نزدیک بعضی مشایخ منّ و اذی حبط کند اضعاف را
و ندامت حبط کند عمل را بر قول همه مشایخ ؛ و عجب اضعاف عمل را ببرد ؛ و
حسرت و تهاون و خوف ملامت عمل را سبک کند ؛ و گرانی او ببرد ؛ همچنانکه
حاصل قبول و رد باز میگردد و بنوعی از تعظیم و استخفاف ؛ و حبط کردن باطل
کردن فقهائی است که آن فعل باشد ؛ و این باطل گردانیدن وقتی سبب
ابطال ثواب باشد و وقتی به ابطال تضعیف ؛ و ثواب منفعتی است که فعل
بعینه مقتضی آنست و تضعیف زیادت است برین ؛ و گرانی فعل زیادتی
است که بقرینهٔ احوال در فعل حاصل آید ؛ چنانچه احسان کردن در حق
یکی از اهل خیر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن در حق پیغامبری از
پیغامبران و در شر نیز گرانی است ولیکن تضعیف نباشد ؛ این است تنبیهات
و خلاصه لجه و رهی تحقیق کرده ام ؛ نیکو فهم کن این را ؛ والله الموفق ؛ فصل
بر تو باد بقطع این عقبه بجهد تمام که درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب
حاجات همه عقبات را ببرید و تحمل این همه مشقتها کرده تا او را تحفهٔ عبادت

حاصل شد و خوف نیست بر عبادت مگر ازین عقبه پس حذر کردن ازین
واجب آمد و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قادح اصول مقصود را ما را
یاد کن در آن چهار اصل اصل اول خدای تعالی گفته است اللّٰهُ الَّذِی
خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ
بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا یعنی خدای تعالی که بیافرید هفت آسمان ها را و زمین ها
را مثل آن ها میرود امر او میان اینها و حکم و ملک او نافذ است در اینها
تا بدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادر است گویا می فرماید که من
آسمان ها و زمین ها را و آنچه در میان اینهاست بیافریده ایم با
چندین عجائب و بدائع در نظر تو پسندیده کرده ام تا بدانی که من قادر
عالمم و تو دو رکعت نماز با چندین عیوب و تقاصیر میگذاری
در نظر من و علم من و ثنای من و شکر من کفایت میکنی
و میخواهی که عمل ترا خلق بدانند تا ترا مدح کنند این روا باشد
و هیچ عاقلی این را پسندد اصل دوم هر کرا جوهری
باشد نفیس و می تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار

وفا جفا

بستانند؛ پس آن یک فلسی بفروشند؛ نه آنکه این زیانی
عظیم باشد؛ و دلیل قاطع باشد بر کم همتی و قصور علم
و رکاکت عقل وی؛ همچنین هر چند بنده را از مدح خلق بهره
حطام دنیا حاصل آید؛ به نسبت آنچه او را از رضای رب
العالمین و ثنا و ثواب و شکر او حاصل شود کمتر از فلسی است
به نسبت هزار هزار دینار؛ بلکه به نسبت تمام دنیا؛ پس چه
آنکه این خسران عظیم باشد که این چندان کرامات عزیز و
شریف بدین کارهای حقیر دنیاوی از خویش فوت کند؛
و اگر البته از این همه خسیس هم چاره نباشد؛ تو را هم باید که
از عبادت قصد آخرت باشد؛ که دنیا هم پس او بیاید؛ بلکه
همین خدای را به طلب؛ تا هر دو سرای ترا بدهد؛ از آن که او
هر دو را مالک است چنانکه گفت مَنْ كَانَ يُرِيدُ
ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
یعنی هر که ثواب دنیا میخواهد پس نزدیک خدا ثواب دنیا و آخرت
هر دو؛ و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی

فلسی

بعمل آخرت دنیا بدهد ولیکن بعمل دنیا آخرت ندهد پس اگر
نیت را خالص کنی وهمت برای آخرت مجرد کنی دنیا و آخرت
ترا هر دو حاصل آید و اگر بهمین دنیا طلبی آخرت درحال از تو فوت
شود و بسا باشد که دنیا هم نیابی و اگر بیابی خود بر تو باقی نماند
پس دنیا و آخرت هر دو را زیان کرده باشی اصل سوم
انکه بدانی که مخلوقی که برای او عمل میکنی و رضای او میطلبی اگر بداند
که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد پس چگونه عمل کند عاقل برای
کسی که اگر آن کس بداند که عمل کنند رضای او میطلبد او را
دشمن گیرد پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل
کنی و رضای او طلبی ترا دوست گیرد و از همه مستغنی گرداند این
اصلیست مفید برای کسی که فهم کند اصل چهارم انکه کسی را اگر
چیزی حاصل شود و می تواند که بواسطه آن چیز رضای خلق معظم
در دنیا حاصل کند پس اگر ترک آن گیرد و بواسطه آن چیز
طلب رضای کناسی خسیس کند نه ان دلیل بر دنائت و حماقت
او باشد و او را گوییذ چه حاجت داشتی که رضای کناسی طلبی

با امکان قدرت بر طلبیدن رضای ملک پس از تو هر دو
خوشنودی فوت شد این سو مانده و از آن سو رانده این است
حال مرائی از آنکه چه حاجت دارد به رضای مخلوق حقیر ضعیف
و او قادر است بر حاصل کردن رضای پروردگار جهانیان
و اگر البته نتوانی که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق تو آنست
که ارادت خود را مجرد کنی و همین رضای خدای تعالی طلبی تا
رضای مردمان نیز ترا حاصل آید از آنکه همه دلها بدست او
چنانکه خواهد بگرداند حسن بصری رحمة الله علیه گفت که مردی
سوگند خورد و گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان
مشهور گردم پس اول کسی که در مسجد در آمدی او بودی و آخر کسی
که از مسجد بیرون آمدی او بودی و هرگز ندیدی کسی او را مگر
بنماز همچنین هفت ماه بماند و درین مدت هر که بر او بگذشتی
گفتندی که این مرائی چنان کرد و این مرائی چنین گفت
پس بخویشتن باز گشت و با خود گفت که بعد ازین عمل مرا که
خدای تعالی بکنم بی آنکه هیچ عملی که میکرد چیزی بیفزاید مجرد

بیست چنان شده که هر طائفه که بگذشتی گفتندی رحمت باد بر
فلان که بخیری مشغول است چون حسن رحمه الله علیه این حکایت
تمام کرد این آیت بخواند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی آن کسانیکه ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده اند ایشان را خدای تعالی دوست گیرد و در دلهای
مومنان نیز دوست گرداند اما عجب بشنو که در آن سه
اصل است اصل اول عمل بنده را قیمتی و مقداری
که باشد از آن باشد که خدای تعالی آنرا قبول کند و چون آن را
بشود نبینی که مزدور همه روز کار کند به دو درم و پاسبان همه
شب بیدار باشد بسبب دو دانگ و همچنین جمله ارباب
صناعت و حرفت هریکی کار چون کنند شب و روز قیمت
عمل ایشان درمهایی معدوده باشد پس اگر فعل خود را خالص
برای خدای تعالی کنی و برای او مثلا روزه داری چنانکه گوید
إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی
بدهیم صابران را اجر بی حساب پس آن روزه که هست

او دو درم بود با تحمل رنج بسیار؛ و با آنکه نان بامداد و شبانگاه
خوردی چنین قیمتی او را پدید شده، و اگر شبی بخیزی و آن اعمال برای
خدا تعالی کنی، گوید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ
قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يعنی نداند هیچ نفسی که
من چه پنهان داشته ام برای ایشان از خنکی چشم جزای آنچه
عمل کرده اند. پس این همان شب است که اگر کار دیگر میکردی
قیمت او دانگ یا دو درم بودی؛ که مر او را این چنین قدر و
قیمت پیدا شد، بلکه در ساعتی اگر از آن شب یا روز در طاعت
نماز سبک بگذاری بلکه در ساعتی از آن بگویی لا اله الا الله نفسی
خدای تعالی فرموده مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ
هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ
فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ يعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن؛
و او مسلمان است ایشان در آیند در بهشت؛ و روزی داده
شوند در بهشت بی حساب؛ این یک ساعت بود از ساعات تو
و نفسی بود از انفاس تو که از نزدیک اهل دنیا قدری و قیمتی

نیست • و نه نزدیک تو • و مثل این چندین ساعتها را در لاشی
ضایع کرده • پس بدان قدر ساعات و انفاس خود را • و قیمت
او بشناسی • پس واجب است هر عاقل را که حقارت عمل خود بداند •
و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند • و بپرهیز از
(هرچه کار کرده)
کردن عمل بر وجهی که او را اصلا قیمت آن نباشد که قبول خدای را
شاید • که هم به اصل خود باز گردد و قیمتش هیچ باز آید • مثال او چون
(لایق باشد)
باشد از انگور • و یا دسته باشد از ریحان • و قیمتش در بازار یک
دانگ باشد • و اگر آن را بوجه هدیه پادشاهی دهی • او آنرا قبول
کند • بسا باشد که هزار دینار در عوض آن ببخشد • و اگر در حضرت
او قبول نیفتد • و آنرا رد کند • هم بدان قیمت خسیس خود باز آید •
همچنین کار عبادت است • پس پیدا شود • فهم کن **اصل دوم**
آنست که بدانی چون ملکی در دنیا کسی را وظیفه معین کند از طعام
و یا جامه و یا درم • شب و روز او را به انواع خدمت فرماید و
(حکم کند)
باخواری و مذلت دارد • بسا باشد که پای او از کثرت ایستادن آبله
(برای)
گیرد • و چون سوار شود در رکاب وی پیاده رود • و بسا باشد که

با دشمن از جنگ کند و خود را بکشانند چنین خدمت و مشقت و بند
و مضرت همه بجهت آن منفعت حقیر فانی هست که آن از روی
حقیقت هم از خدای هست جل جلاله پس خدای تعالی هست که ترا ایجاد فرمود
پس ترا به پرورید پس همه نعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیاوی
داده و نفسی بعطا فرموده چنانکه هیچ فهمی بکنه آن نرسد و تو در معصیت
نفس ناطقه ۱۲
نمانی با چندین عیوب و آفت ها گذاردی و با چندان ثوابی که ترا خواهد
داد آن را بزرگ پنداری و بر آن عجب کنی این کار عاقل باشد
اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و امرا
را خدمت فرماید و پیش او اولیا و حکما بایستند و عقلا و علما
پیش اسب وی پیاده روند و چون آن پادشاه مر پابرهنه‌ای یا
سقائی را بگوید بسبب مرحمتی که در باب او دارد که برابر این
ملوک سادات و اکابر و افاضل بایستد و بسوی خدمت
پر عیب او به چشم رضا نگرد پس اگر این مرد بدان خدمت
پر عیب بر ملک منت نهد هر آینه گویند که این دیوانه است
چون این سقا بینید بدانکه خدای تعالی پادشاهی هست که آسمانها

زمینها و آنچه در میانهاست او را تسبیح میگویند و از جملهٔ خدّام او جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و کروبیان و روحانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خدای تعالی وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ پس بعد از ایشان از جملهٔ خدّام او آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین عالمیان و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اند با مراتب بلند و مناقب عزیز و شریف و مقامات کریم و او عبادات عظیم و پس ایشان علما و ائمه و بیداران دنیا و بادیهای پاک و عبادتهای خالص و خوارترین خادمان بر درگاه او پادشاهان دنیا و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال ترا اجازت کرده است که او را عبادت کنی و بدان دو رکعت نماز بی عیب که خواهی گزارد چندان ثواب وعده کرده است و با این همه بدان دو رکعت عجب کنی و آن را کاری دانی چه تباه بنده باشی و چه جاهل شخصی باشی و الله المستعان و الیه المشتکی من هذه النفس الجاهلة و علیه التکلان فصل تمثّل دیگر بر وجهٔ دیگر آنست که پادشاه

بزرگ چون اجازت کند به آوردن هدیها برای خویش از جواهر و
نفایس و اموال؛ پس اگر بقالی یکدسته ترب یا دهقانی یک خوشه
انگور که بهای او دانگی یا حبه است در حضرت آن پادشاه آرد و مزاحم
این بزرگان و اغنیا شود و این ملک از این فقیر سوای او این هدیه
را قبول کند؛ و بسوی او بنظر رضا و قبول بنگرد و او را خلعتی نفیس فرماید
نه آنکه این از و غایت فضل و کرم باشد پس اگر این فقیر برین ملک
منت نهد؛ و بدان دسته ترب و یا خوشه انگور عجب کند؛ او را
بگویند که این مجنون است بی عقل؛ پس اکنون چون شبی برخیزی
و رکعتی چند بگذرانی دران ساعت فکر بکن که چند کس در بر و بحر و شهرها
و بیابانها از صدیقان؛ و خائفان؛ و مشتاقان و متضرعان خداست
اند؛ و برور خدای تعالی بعبادت ایستاده؛ با نفسهای ترسان؛ و
دلهای بریان و چشمهای گریان؛ و زبانهای پاک؛ و نماز تو با آنکه دران
بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نمائی لائق حضرت این ملک معظم نباشد
و شیخ فن گفته است رحمته الله علیه ببین ای غافل؛ هرگز نمازی سوی
خدای تعالی فرستاده که خواجه سوی یکی از توانگران فرستی و ابو بکر

و از او رحمة الله علیه گفتی که چون من از نماز فارغ شوم مرا شرم همی گرفت
تر از آن زن آید که او از زنا فارغ شده باشد

## فصل سیوم

بعد از این جمله بیدار شوی مرد از خواب غفلت خود درین عقبه و الا
از جمله زیانکاران باشی که این عقبه دشوار است و تلخ است و صعب
است و زیانکارترین عقبات که ترا درین راه پیش آید این است
از آنکه فایده جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه
سلامت ماندی سود کردی و الا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو
بباطل گذشت پس از این بدانکه درین عقبه جهت چند چیز جهد شدید
است که آن سبب دشواری است اول آنکه کاری باریک است
دوم آنکه زیانی سخت است سیوم آنکه خطر عظیم است اما باریکی کار
از آن است که حجابهای ریا و عجب در عملها بغایت دقیق و پنهان
است هر که حال چنین باشد مطلع نشود بر آن مگر عالمی بینا
و با بصیرت در کار دین و بیدار دل و احتراز کننده چون چنین است
چگونه مطلع نشود بر وی جاهل غافل یکی از علماء نیشاپور مرا حکایت کرد که
عطاء سلمی رحمة الله علیه جامه بیافت و در بافتن آن جهد

امکان احتیاط کرد پس جامه را پیش جوان بزّاز عرض کرد
بزّاز او را قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب
است * عطا درگریه شد و بسیار بگریست چنانکه بزّاز پشیمان
شد و به معذرت پیش آمد و گفت که بهای این هرچه مطلوب
تست بستان * عطا گفت که من ازین نمی‌گریم که گمان میبری
من این صنعت را نیکو دانم * و بقدر امکان درین جامه احتیاط
کردم تا درین هیچ عیبی نباشد * چون بر کسی عرض کردم که به
عیبها دانا بود چندین عیب در وی پیدا کرد که من از وی غافل
بودم * پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی
فردا چندین عیب و نقصان در وی پیدا شود که ما امروز از آن
غافلیم * و یکی از صلحا گفته است رحمة الله علیه که شبی بوقت سحر
بالای بام بر نزدیک شارع عام بودم سوره طه میخواندم * چون
تمام کردم در خواب شدم * شخصی را دیدم که از آسمان فرود آمد
[illegible] او کاغذی * پیش من آنرا بگشاد و دیدم که سوره طه
نوشته است و در زیر هر سوره ده حسنه نبشته مگر یک کلمه [illegible]

واللّٰه که این کلمه نیز خوانده ام چرا در بیان این ثواب بهشت
آن شخص گفت راست میگوی خوانده ؛ و ما نیز ثواب آن
بشنیده ایم ؛ ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش که آن را
بر کشید ؛ پس آنرا محو کردیم ؛ آن مرد گفت که هم در خواب
بگریستم و گفتم چرا چنین کردید ؛ گفت چون بدین کلمه رسیدی
روی در شارع عام میگذشت ؛ بسبب آواز خود و بدین کلمه
بلند کردی ثواب این کلمه باد رفت ؛ اما سخن زبان آنست که ریا
و عجب آفتی عظیم اند در یک لحظه واقع شوند و بسا باشد که عبادت
نود ساله را باطل کند ؛ حکایت کرده اند که مردی سفیان
ثوری و اصحاب او را مهمان خواند ؛ پس آن مرد اهل خود را
گفت ؛ طبقی که در حج اول آورده بودم بیارید ؛ بلکه آن طبق
که در حج دوم آورده ام بیارید ؛ چون این بگفت سفیان ثوری بگریست
او بگریست و گفت ای مسکین هر دو حج را به دو کلمه باطل کردی ؛ اما خطر
عظیم از چهار وجه است ؛ یکی آنکه خدای تعالی ملکی است که عظمت
جلال او را نهایت است ؛ دوم مراد او چه توقعها ست

سوم آنکه ترا بدلی هست معیوب بسبب های نهانی و آلوده
بر آنچهای [illegible] چهارم کارهای مخوف اگر واقع شود در آن
زلتی با تتابع نفس سوی اوست پس محتاجی که بیرون آری
عمل صافی سالم از بدلی معیوب و نفسی مایل به شر بر ... عجلت
در حضرت خدای تعالی را شاید تا جلال و عظمت او و کثرت نعم او
بر تو باقی ماند والا فوت شود مر ترا رنجی عظیم که هیچ رنجی بفوت
شدن آن مسامحت نتواند کرد بلکه باشد که در بعضی اوقات که
طاقت آن نداری و این والله که کاری عظیم است اما جلال و
عظمت خدای تعالی بشناختی است که ملایک مقرب شب و روز
در خدمت او ایستاده اند و خدمتش میکنند تا بعضی از ایشان
از روز آفرینش در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود
اند و بعضی در تسبیح اند و بعضی در تهلیل اند نه قایم قیام خود
تمام کنند و نه راکع رکوع و نه ساجد سجود و نه مسبح تسبیح و نه مهلل
تهلیل تا نفخ صور و چون از چنین خدمت عظیم فارغ شوند ندا
کنند بیکبارگی و بگویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک

عبادتک و محمد سید المرسلین و خیر العالمین صلی الله علیه و سلم
میگوید لا احصی ثناءً علیک انت کما اثنیت علی
نفسک یعنی نتوانم ثنا گفتن بر تو چنانچه تو ثنای خویش خود گوئی
اما نعمت خدای تعالی بحدی است که شمار آن ممکن نیست چنانکه
گفت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ؛ روایت کرده
اند که مردمان را بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی دوم
دیوان بدی ؛ سوم دیوان نعمتها ؛ پس نیکیها برابر نعمتها دارند
تا جمیع نیکی ها در مقابله نعمتها برود ؛ و بدی ها باقی ماند ؛ و حکم در آن
بر خدای است هرچه خواهد بکند ؛ اما عیبهای نفس و آفات آن
و آن خود هر یکی را پیش از این در محل خود ذکر کرده ایم ؛ و کار دشوار
آن است که بنده هفتاد سال زحمت بیند در عبادت ؛ و او غافل
ماند از عیب های خود ؛ بسا باشد که هیچ یکی از این قبول نیفتد ؛ و بسا
باشد که سالها زحمت بیند ؛ و بیک ساعت همه را باطل کند ؛
و بزرگترین خطا از این همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سوی
بنده نظر کند ؛ و او مشغول است به ریا کردن در عبادت ظاهر

خود را مر خدا ایرا کرده است ؛ و باطن خود را برای خلق ؛ پس
براند اورا از در خود راندنی که بازنخوانند ؛ از عالمی شنیده ام
که حکایت کرد از حسن بصری رحمة الله علیه که او را بعد از مرگ
در خواب دیدند ؛ از حالش پرسیدند ؛ گفت که خدای تعالی
مرا پیش خود بر ایستانید ؛ گفت حسن یاد میداری آن روز
را که در مسجد نماز گذاردی ؛ چون دیدی که مردمان سوی تو
می نگرند نماز بهتر گزاردن گرفتی ؛ تا اگر اول نماز تو برای من
خالص نبودی امروز از در خود ترا براندمی ؛ و یکبار از خود ترا قطع
کردمی و بسبب باریکی کار و صعوبت خداوندان بصیرت بر
خود بترسیده اند تا بعضی از ایشان بتجمیع عمل خود که مردمان آن را
دانسته اند اعتبار نکرده اند ؛ حکایت کرده از رابعه بصریه
رضی الله تعالی عنها که گفت هر عمل که از آن من ظاهر شود آن را
در حساب نگیرم ؛ و دیگری گفته است که نیکی های خود را چنانکه
پنهان دار که بدیهای خود را پنهان میداری ؛ و دیگری گفته
است اگر توانی که چیزی نیکی پنهان بکن ؛ پس از این چنان

مصلحت می‌بینم که خبری مرویست از رسول الله صلی الله علیه وسلم
اینجا ثبت کنم: روایت کرده اند از ابن مبارک رح از مردی
که آن مرد مر معاذ را گفت رضی الله عنه: بگوی مر من حدیثی از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آن را
میخوانی بسبب رقتی و وقتی که در آن است معاذ رض گفت میگویم
پس بگریست گریستن دراز و گفت وَاشَوْقَاهُ اِلَی رَسُوْلِ
اللّٰهِ وَاِلَی لِقَائِهٖ پس گفت که وقتی نزدیک رسول الله صلی الله
علیه وسلم بودم پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد: و چون
قدری برفتیم رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی آسمان کرد
و گفت حمد مر خدای را عزوجل که حکم کند در مخلوقات خویش آنچه
خواهد: پس گفت یا معاذ گفتم لَبَّیْکَ یَا سَیِّدَ الْمُرْسَلِیْنَ
گفت حدیثی میگویم ترا اگر آن را نگاهداری ترا نفع کند: و اگر
ضائع کنی حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده کرده: ای معاذ
خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها بیافریند هفت فرشته بیافرید
و بر هر دری از درهای آسمان یکی را از ایشان دربان کرده

چون کرام کاتبین که ایشان رقیب اعمال بندگانند عمل بنده که
از بامداد تا شبانگاه عبادت کرده باشد به آسمان برند همچون
نور درخشنده چون به آسمان اول رسد بر کردار آن بنده ثنا
بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل
بر روی آن بنده باز زنید که من فرشته غیبت ام مرا
خداوند من فرموده است که کسی که مردمان را غیبت کند مگذار
عمل او را و مده که از تو درگذرد و پس از کرام کاتبین عمل بنده دیگر
به برند که غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته
که موکل است بر آسمان دوم گوید که آن عمل بر روی آن بنده
باز زنید که مراد او ازین عمل حرص دنیاوی بود و مرا فرموده اند که
عمل او را راه مده که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس
کرام کاتبین عمل بنده دیگر برند از صدقه و روزه و نماز و حج و
عبادت و جمله چشم فرشتگان تا به آسمان دوم بران عمل
ثنا گویند چون به آسمان سوم رسند فرشته آسمان سوم گوید
ایستید و این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته تکبر ام او

در میان مردمان تکبر کردی؛ مرا دستوری نیست که عمل او را ره
دهم؛ پس عمل بنده دیگر همچون ستاره درخشنده از تسبیح و
تهلیل و نماز و حج و عمره ببرند؛ چون به آسمان چهارم رسند
فرشته آسمان چهارم بگوید: بایستید این عمل بر روی او باز
زنید که من فرشته عُجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که
او هیچ کاری نکرده است که نه عجب در میان آوردی؛ پس عمل بنده
دیگر؛ ببرند همچون عروسی آراسته که او را جلوه کنند؛ فرشته
آسمان پنجم گوید که این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته
حسدم؛ او حسد کردی بر خلق به نعمت وی؛ و حسد کردی
بر کسی که علم آموختی؛ عمل او را راه ندهم که از من درگذرد؛ پس عمل
بنده دیگر ببرند تا به آسمان ششم همچون آفتاب از نماز
و روزه و حج و عمره و زکوة و بر وی ثنا گویند؛ فرشته آسمان ششم
گوید که آن عمل بر روی او باز زنید که او بر هیچ کس رحمت نکردی
و بر بیچارگان خلق شادی نمودی؛ من فرشته رحمتم؛ نگذارم
عمل او از من درگذرد؛ پس عمل بنده دیگر ببرند تا به آسمان

هفتم از نماز و روزه و صدقه و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان
ششم با ایشان موافقت نموده بران عمل ثنا گویند و این عمل
همچون آفتاب روشن می درخشد چون بآسمان هفتم رسد
فرشته آسمان هفتم گوید به ایستید و این عمل بر روی او باز زنید
من فرشته حجابهایم و صاحب این عمل جاه مراد بود نزدیک مردمان
نگذارم که این عمل از من درگذرد که من مامورم بران که هر عمل که خاص
برای خدای تعالی نباشد آن را راه ندهم پس عمل بنده دیگر
از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خاموشی و ذکر
خدای تعالی هرگاه که اینچنین عمل ملائکه بگذرانند از هفت آسمان
و همه حجابها برند تا برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی
بایستند و برین بنده بعمل صالح گواهی دهند خدای تعالی گوید
شما نگاهبانان بودید بر عمل بنده و من نگاهبانم بدانچه در دل او ست
و مراد او ازین عمل من نبوده ام و میدانم که مراد او ازین عمل چه
بود بر وباد لعنت من که او میان مردم فریفته گردانید و مرا هم فریب
نتواند کرد که من عالم غیب ام و بدانچه در دلها است مطلع ام و پنهان

و آنکه را امید اکرم بیرد با او لعنت من و لعنت ملائکه هفت آسمان
و زمین باد و هفت هزار فرشتگان که با او بوده اند بگویند یا رب ببرد
با او لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان پس معاذ بگریست
و نعره بزد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازین چگونه نجات
باشد هر که تو گفتی گفت یا معاذ اقتدا به پیغمبر خود کن در یقین
معاذ گفت تو رسول خدایی و من معاذ مرا چگونه نجات و خلاص
باشد گفت ای معاذ اگر در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را نگاهدار
از غیبت گفتن و به عیبی که در آن مبتلا باشی دیگری را عیب مکن
و به خوار کردن دیگری خود را عزیز مکن و عمل خود ریا مکن و در دنیا
چنان مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و غرور از مردمان
بزرگ مدان که از خیرات دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس مخنث مگو
تا مردمان از خلق بد تو اجتناب کنند و تن های مردمان را به زبان پاره
مکن تا سگان دوزخ ترا پاره نکنند گفتم یا رسول الله که طاقت آرد
این خصلتها را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسان است بر کسی که
خدای تعالی بر او آسان کند و پسندیده است ترا این یک

خصلت کم مردمان را همان خواهی که خود را ؛ و آنچه خود را نخواهی مردمان
را نخواه ؛ چون چنین کردی سلامت ماندی ؛ آن مرد گوید که معاذ
بعد شنیدن این حدیث چندان قرآن نخواندی که این حدیث را
پس ای مرد چون این حدیث صعب و بیم ناک که دلها را بگدازند
و دلها را شکننده پشت و پهلو را بشنیدی چنگ بخدای خویش زن ؛
و بتضرع و زاری ملازم در او باش ؛ که این کار نجات نیست مگر
برحمت او ؛ و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او ؛ پس بیدار
شو از خواب غفلت تا هلاک نشوی فصل الحاصل چون نیکو نظر
کردی و قدر طاعت خدای تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل
خلق مشاهده کردی ؛ پس بایشان التفات مکن و ترک ثنا
و مدح و تعظیم ایشان بگیر که در آن هیچ فایده نیست ؛ و چون خست
و حقارت و نجاست شدان دنیا دیدی ؛ بطاعت خود دنیا را مخواه
و بگوی که ای نفس شایسته درگاه عالمیان بهتر و یا حطام دنیای
فانی ؛ و ای نفس ترا ممکن است که بدین طاعت نعمت ابدی را
حاصل کنی ؛ پس کم همتی مکن ؛ همچو کسی که چون با گوهر نفیس بهر سیم فروشد

چگونه قیمت او زیاده شود پس بلند همتی و بلند پری کن و برای
خدای تعالی مجرد شو و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ
خدای تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و به دفع کردن
موانع و بگویی که ای نفس منت مر خدای راست که این همه از لطف
کرم اوست و شرم دار از التفات کردن بعمل خود پس اگر
مواظبت کنی بدین اذکار بر دل خود مکرر کنی و از خدای خود توفیق
طلبی ترا از التفات کردن بخلق و عجب کردن بعمل خود باز
دارد و محض اخلاص برانگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول
حاصل آید پس تامل کن ای مسکین و از جمله غافلان مباش
و چون چنین کردی که گفتم از جمله مخلصان شدی و منت
مر خدای را دانستی و این عقبه را پس پشت
انداختی و از آفتها سلامت
ماندی و نجات یافتی

والله الموفق

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

# عقبه هفتم

# و این عقبه حمد و شکر است

بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع کردن این عقبات و
ظفر یافتن بمقصودات از عبادات سالم از آفات بحمد و
شکر گفتن مر خدای را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و وجوب
حمد و شکر بر تو بسبب دو چیز است یکی برای دوام نعمت دوم
برای حصول زیادت اما دوام نعمت پس بدان که شکر قید نعمتهاست
که بدو دایم و قایم ماند و بترک وی زایل شود خدای تعالی عز و جل
در حق قومی گفت فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ
لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یعنی کافر
شدند بنعمتهای خدای تعالی پس بچشانید ایشان را خدای تعالی لباس
گرسنگی و ترس بسبب کفران ایشان و رسول گفت صلی الله علیه و سلم که نعمت
وحشی است پس قید کنید او را بشکر و اما حصول زیادت آنست
که چنانکه شکر قید نعمت است مثمر زیادت هم هست خدای تعالی گفت
لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی اگر شکر گوئید شما را نعمت زیاده کنیم

وسید حکیم چون بنده را ببیند که بحق نعمت قیام نمود نعمت
بنهد مرا او را بعد از نعمتی دیگر و الا نعمت داده از و باز ستاند
و بکفران نعمت مبتلا گرداند و پس ازین بدانکه نعمت بر دو قسم
است دنیاوی و دینی و دنیاوی بر دو نوع است نعمت نفع
و نعمت دفع نعمت نفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع
بر دو نوع است یکی صورت تمام با سلامت و عافیت و الهام
تدبیر دوم لذتها از طعام و شراب و لباس و نکاح و غیر آن
و نعمت دفع آنست که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر دو نوع
است یکی در نفس چنانکه سلامت داشت ترا از جای ماندگی و
جمیع آفات و علتها که در نفس باشد دوم دفع کردن مضرتها
از انواع عوائق که لاحق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی و
پری و سباع و هوام و غیر آن و اما نعمت دینی بر دو نوع است نعمت
توفیق و نعمت عصمت نعمت توفیق آنکه داد ترا اول به اسلام
دوم به سنت سوم به طاعت و نعمت عصمت آنکه عصمت داد
ترا اول از کفر و شرک پس از ضلالت و بدعت پس از سائر معاصی

و تفصیل این نعمتها ندانند؛ و شمار نتواند کسی بجز خدای تعالی که ترا
داده است چنانکه گفت وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا
یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدای را شمار کنید نتوانید؛ پس بدانکه
دوام اینهمه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هریکی که وهم انجا نرسد متعلق
بیک چیز است؛ و آن حمد و شکر است پس خصلتی که مدار را چنین
قیمتی باشد؛ و در و اینچنین فائده بود؛ واجب بود که از وی به هیچ
حالی غافل نباشی؛ که جوهری قیمتی و کیمیای عزیز است والله الموفق
سوال اگر گوئی که چیست حقیقت حمد و شکر؛ و چیست معنی این
هر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که
حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است؛ پس از افعال ظاهر باشد؛ و شکر
از قبیل صبر و تفویض است؛ پس از افعال باطن باشد؛ و دلیلی دیگر
بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است؛ و شکر مقابل کفران است؛
و دلیلی دیگر گفته اند که حمد عامتر و بیشتر است؛ و شکر خاص و اندک
تر است؛ چنانکه خدای تعالی گفت؛ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ
الشَّكُورُ یعنی اندک اند از بندگان من شکر بجا آرنده؛

پس ثابت شد که هر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد
گفتن ثنا است بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمة الله
علیه ؛ واما شکر در معنی او سخن بسیار گفته اند ؛ ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است
به جمیع جوارح مر پروردگار خود را در سر و علانیه ؛ و یکی از مشایخ ما
گفته است رحمة الله علیهم که شکر ادا کردن طاعتها است در ظاهر و
باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است
در ظاهر و باطن ؛ و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل و
زبان و جمیع ارکان است تا بچیزی ازین سه چیز هیچ وجه معصیت
نکنند ؛ و فرق میان این قول و قول شیخ من آنست که این نگاه داشتن
را معنی زائد داشته است بر اجتناب کردن از معاصی ؛ واما
اجتناب پس نیست آن اجتناب مگر این که گناهی نکند وقت
دواعی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل باشد که کننده
بدان مشغول باشد و از کفران بدان معصوم ؛ و شیخ من گفته است
که شکر تعظیم منعم است بر مقابله نعمت او بجهت نگه [illegible] از جفای منعم و

کفران او مانع شود • واگر بگویم که تعظیم محسن است بر مقابله احسان
تا صحیح شود و شکر از خدای تعالی مر بنده را هم نیکو است • و در شکر
تفاصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام • ولیکن
حاصل آنست که شکر از بنده عبادت از تعظیم است که مانع شود از جفا
کردن کسی را که احسان کرده است بسوی او و آن یاد کردن احسان
محسن است • و آن حسن حال شاکر است در شکر او • و قبح حال کافر است
در کفران او • گفتم من کمترین چیز یکه حق منعم است به نعمت دادن
آنست که نعمت او را سبب معصیت او نسازد • و چه تباه است حال
کسی که نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد • پس آنچه بر بنده از
شکر فریضه است آنست که باشد در و از تعظیم خدای تعالی آن مقدار که
حائل شود میان او و میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او
چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس باید که در طاعت
نیز جهد و جهد بلیغ نماید • و بخدمت قیام کند اما آن که آن نیز از حقوق
نعمت است اما از نگاهداشت در معاصی چاره نیست • والله الموفق • سوال
اگر گوئی که موضع شکر کدام است **جواب** بدانکه موضع شکر نعمتها است

دینی و دنیاوی است؛ اما سختیها و مصیبتها در دنیا در نفس و اهل و
مال و دین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نی؟ بعضی
گفته اند که در سختیها و مصیبتها شکر واجب نشود از این رو که مصیبت
است بلکه صبر واجب است؛ اما شکر بر نعمت باشد؛ و بعضی گفته
اند که هیچ سختی و مصیبتی نیست که در مقابلهٔ آن خدای تعالی را نعمتی
نیست پس شکر واجب شود بدان نعمتها که مقترن است بمصیبتها
نه بنفس مصیبت؛ و آن نعمتها که در مقابله مصیبت است آن است
که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما گفته است مبتلا نشدم به بلای مگر آنکه خدای
تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی آنکه آن بلا در دین نیفتاد
دوم آنکه بلای از آن سخت تر نیفتاد؛ سوم آنکه از رضا دادن بدان بلا
محروم نکرد؛ چهارم آنکه امید ثواب دارم بر بلای او به صبر؛ و بعضی دیگر
گفته اند که یکی از نعمتها این است که بلا قایم نیست؛ و ثواب او دایم است
پس واجب است هر بنده را شکر بر نعمتها که مقرون به بلا است؛ و
اولی نزدیک شیخ همین است که بر شدائد دنیا شکر واجب است از آنکه
شدائد از روی حقیقت نعمت است از آنکه بنده را در مقابلهٔ آن

در عاقبت ثوابی هست که در مقابلهٔ آن این شدائد ناچیز است
وکدام نعمت باشد بزرگتر ازین ؛ و این بکسی ماند که داروی تلخ اورا
بخورانند ویا ترا فصد ویا حجامت کنند بسبب علتی که داری تا از آن
علت خلاص یابی ؛ پس شک نیست که آن خورانیدن دارو و بیرون
آوردن خون بفصد و حجامت نعمتی است بزرگ اگرچه از روی صورت
مکروه است و طبع از وی متنفر است و همچنین است حکم شدائد دنیا
یعنی که خدای تعالی فرموده است فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ
اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی شاید که چیزی را دشوار دارید و
خدای تعالی دران خیر بسیار نهاده است سوال اگر گوئی که شکر
افضل است یا صبر جواب بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل
است از آنکه خدای تعالی گفت وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
یعنی بندگان شکر گوینده من اندک باشند ؛ پس شاکرانرا
اخص خاص گردانید ؛ و حق تعالی در مدح نوح علیه السلام گفت
إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا یعنی نوح بنده من شکرگذار بود ؛ و در
حق ابراهیم علیه السلام گفت شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ

ابراهیم شاکر بود به نعمتها برگزید خداوند تعالی و دلیل دیگر آنکه شکر منزله
انعام است و اینها جز یک گفته است اگر نعمت دهند و شکر کنم دوست
تر از آن دارم که بلا دهند و صبر کنم و بعضی گفته اند که صبر افضل است
از آنکه در صبر مشقت بسیار است پس ثواب او بسیار باشد و درجه
او بلندتر و خدای تعالی گفته است در مدح ایوب اِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ یعنی یافتیم ما ایوب را صابر
نیکو بنده است ایوب بازگردنده بخدای و گفت اِنَّمَا یُوَفَّی
الصَّابِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران
مزد بی حساب و خدای تعالی گفته است وَاللّٰهُ یُحِبُّ
الصَّابِرِیْنَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را گفتیم
من که شکر گوینده به حقیقت باشد مگر صابر و صبر کننده به حقیقت
نباشد مگر شاکر از آنکه شاکر در مدد از محنت خالی نیست از محنتها
که بران صبر خواهد کرد و صابر خالی نیست از نعمتهای که بران شکر
خواهد کرد که بالا گفته ام سختی به حقیقت نعمت است پس چون
صبر کند بر سختیها گوی که به حقیقت شکر گفت و دلیل دیگر آنکه شاکر منبع

خواهد کرد نفس خود را از کفران و این صبر است از معصیت و نیز
صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این شکر است **فصل**
بر تو باد ای مرد بقطع کردن این عقبه اندک مؤنت و بسیار نفع
بجهد تمام و تامل کن درین دو اصل یکی آنکه نعمت کسی را دهند که او
قدر داند و قدر نعمت بشناسد و دلیل برین آنست که خدای تعالی
حکایت کرد از حال کفار و رد کرده است بر ایشان أهؤلاء
مَنَّ اللهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ
معنی چنان باشد که این جاهلان گمان بردند که نعمت عظیم و منت
کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد و نیز بزرگ زاده باشد پس
ای مهتر زاده
بگفتند که چیست خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی
عظیم داد و ما را نداد جواب گفت بدین سخن که الیس الله باعلم
بالشاکرین تقدیر کلام چنین است که سید کریم نعمت کسی را دهد که قدر
او بشناسد که بتن و جان رهی بود و او را بر همه چیز برگزیند
و از شفقتهای که در راه اوست تحمل کند و تنگ نیاید و همیشه بر در او
ایستاده منتظر بود و در علم سابق ما بود که این ضعیفان

باخواهند دانست و بشکر آن قیام خواهند نمود پس ایشان اولیتر
باشند بدین نعمت از شما پس توانگری مال و جاه شما است
و حسب و نسب شما را در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمت حطام دنیا را
نعمت میدانید نه دین حق و معرفت را و همه جان و مال خود را فدای
جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان خود را می‌کشند و جانهای
خود را در راه ما بذل میکنند و بدان باک نمیدارند و ایشان قدر نعمت ما
دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و منت کریم شده اند و من شکر گر
حال همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده
است از نعمت دین از علم یا عمل یا مثل اینها یعنی هر یکی را از ایشان
یا بی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده آن و جهد کننده در تحصیل
آن و قیام نماینده بشکر آن و هر کرا بینی از نعمت محروم کرده
یا بی مر او را جاهل به بزرگی نعمت و غافل از شکر آن از آنکه اگر تعظیم
علم و عبادت در دل بازاریان عوام آنچنان بودی که در دل علما مجتهد
است بازار را بعلم و عبادت بر نمیگزیدند یعنی اگر فقیهی شد که مسئله
مشکل مانده او را حل شود چگونه خوش شود و خیال پندارد که هیچ

هزار دینار بیافت * و بسا باشد که در مسئله دینی سالی تفکر کند * بلکه بسیار باشد که ده سال و بیست سال و زیادت تفکر کند و این را بسیار نشمرد * و ملول نگردد * و چون معلوم شود منتی عظیم و نعمتی بزرگ داند * و خود را بدین توانگرترین توانگران تصور کند * بلکه بسیار باشد که بازاری یا متعلمی کاهل ... اگر خود را در رغبت و محبت علم چو اوی پندارد و مثل این مسئله مشکل حل نشود و حق آن نداند باشد که اگر سر و سخن دراز کشی ملول شود و چون بگشاید این را کاری بزرگ نشمارد * و همچنین کسی که بجد استیلا بازگشته است و جد و جهد کند و چندان خود را بر ریاضت بگذارد و چندان نفس را از شهوتها و لذتها نگاه دارد * تا شاید که در وقت نماز چنانکه باید میسر شود یا یک ساعت مناجاتی با صفوت و حلاوت حاصل آید و چون بدین ظفر یابد در ماهی یکبار بلکه در سالی یکبار بلکه در همه عمر یکبار آن را منتی بزرگ و نعمتی عظیم تصور کند * و بغایت خوش شود و خدا را شکر نکند و آن رنجها و بیداریها به هیچ نشمرد * و بینی دیگری را که بیگمان می برد که من در عبادت رغبت دارم اگر محتاج شود در حاصل کردن مثل این عبادت صافی به نقصان کردن لقمه

از افطار یا ترک کردن کلمهٔ لایعنی یا دفع خواب ساعتی نفس
او بدان مسامحت نکند و اگر بسبیل ندرت عبادت با صفا
او را حاصل شود آنرا خود چیزی نشمارد و بدان شکر نگوید
بلک خوشی و شکر گفتن او آنگاه باشد که درمی حاصل شود
یا خوردنی خوب یا نانی پخته یا خواب دراز یا سلامت تن میسر شود
و بدان بگوید الحمد لله هذا من فضل الله پس مثل این غافلان
عاجز چگونه برابر آن نیکبختان مجتهدان شوند و بنابرین معنی
این مسکینان ازین چیزها محروم مانند و آن طالبان بران ظفر
یافتند و این قسمتی بود که احکم الحاکمین کرد و هو اعلم بالمهتدین
این است تفصیل علم انک خدای تعالی گفته است الیس الله
باعلم بالشاکرین پس نیکو فهم کن و حق او بگذار و بدانک سر
چیزی اگر تو از دمی بیرون آمد هرگز از آن محروم نشوی مگر بعیب
نفس خود پس جهد کن و بکوش تا قدر نعمت خدای تعالی بدانی
و حق شکر که حق اوست ادا کنی تا مستحق و اهل المزید گردی
فصل بدانک کسی که قدر نعمت خدای تعالی نداند از دو جهت

سلب شود دلیل برین قول خدای تعالی است واتل علیهم
نبأ الذي اتيناه آياتنا فانسلخ منها فاتبعه
الشيطان فكان من الغاوين ۝ ولو شئنا لرفعناه بها
ولكنه اخلد الى الارض واتبع هواه فمثله كمثل
الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث
ذالك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا فاقصص
القصص لعلهم يتفكرون ۝ تقدیر این کلام چنین باشد
که ما نعمت دادیم این بنده را نعمت عظیم در باب دین و منزلتی
رفیع کرامت کردیم تا نزدیک ما جاه و منزلت او بزرگ باشد
ولیکن ندانست قدر نعمت ما ؛ و بسوی دنیای خسیس حقیر میل کرد
و شهوت نفس دنی را برگزید و ندانست که همه دنیا نزدیک خدای تعالی
در مقابله نعمت دین کمتر سیت از پر پشه ؛ پس همچون سگی باشد که
قدر اکرام از اهانت نداند ؛ و همه کرامت در پاره نان و استخوان که
سوی او اندازی تصور کند ؛ و اگر او را بر تخت نشانند یا میان خاک
بنشانند نزدیک او برابر باشد ؛ پس این بنده تبا هکار چون

قدر نعمت ما ندانست و حق کرامت ما نشناخت و بدنیای حقیر
و لذت خسیس او مشغول شد پس نظر کردیم سوی وی بنظر سیاست
و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم در و حکم جبروت
پس سلب کردیم از و خلعتهای کرامتهای خود و بیرون بردیم
از دل او معرفت خود و برهنه گردانیدیم او را از جمیع فضائل
کرامتهای خود و بگردانیدیم او را همچون سگ رانده و شیطانی
از رحمت دور مانده نعوذ بالله من سخطه پس اینجا قناعت کن
بمثال ملکی که بنده از بندگان خود را اکرام کند و جامه خاص خود
او را بپوشاند و بجود او را نزدیک گرداند و مرتبه او بالاتر از
همه خادمان و حاجبان کند و بفرماید او را بملازم بودن بر در خود
و در موضع دیگر سرای او قصری بنا کند با مائده‌ها و کنیزکان و غلامان
تا چون از خدمت باز گردد آنجا ملک و مخدوم شده بنشیند پس
اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خربنده ملک ببیند که
نانی میخورد یا سگی را ببیند که استخوان می خاید پس ترک خدمت ملک
گیرد و سوی او بنگرد و دست دراز کند و پاره نان از خربنده

و دربان بستانند یا استخوان از سنگ بربایند؛ تا آنکه ملک و نعمت
او را گوید که این سفله ایست که حق کرامت ما ندانست؛ و قدر
اعزاز ما نشناخت این مرد ساقط القدر و عظیم الجهل ؛ پس سزاوار است
جمله خلعتها از و بستانید؛ و از درون برانید؛ این است حال
عالم چون میل کند بسوی دنیا؛ و این است حال عابد چون پیروی
هوا کند؛ بعد از آنکه خدای تعالی او را به علم و عبادت مشرف گردانیده
پس بر تو باد ای مرد بجهد کردن تمام و شناختن قدر نعمت خدای
تعالی چون ترا نعمت دهد دینی ؛ بر تو باد که سوی دنیا التفات
نکنی نمی شنوی که خدای تعالی با سید المرسلین چه میگوید وَلَقَدْ
آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۝ لَا تَمُدَّنَّ
عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ
عَلَيْهِمْ تقدیر کلام چنان باشد که هر که او قرآن می داند واجب
است بر وی که نظر سوی دنیای حقیر نکند و رغبت ننماید که حطام دنیا
خدای تعالی بهمه کافران و فرعونیان و ملحدان و زندیقان و جاهلان
و فاسقان که خوارترین خلق اند میدهد و با جمله دو این خرف ملعون

وازپیغمبران وصدیقان وعالمان وعابدان که عزیزترین
خلق اند بازمیدارد، تا بجدیکه لب با باشد که پاره نان وپاره
جامه نیابند، وبه ان بر ایشان منت می نهد، چنانچه مر موسی
راگفت اگر خواستمی شما را زینت دنیا چندان دادمی که چون
فرعون آن رابدیدی دانستی که او ازمثل آن عاجز است ولیکن
دنیا را ازشما دور میدارم ومن با اولیای خود همین کنم وایشان را
ازنعمتهای دنیا چنان نگاه دارم که شتربان مشفق شتر خویش را
ازگیاه مرغزار نگاه دارد، وانکه من ایشان را دنیا نمیدهم نه بسبب
خواری ایشان است بلکه ازبرای انکه من ایشان را فردا نصیب
کامل کرامت کنم، پس اگر بصارتی داری، درین کار یک
نیکو نظر کن، وبر نعمت های خدای تعالی حمد وشکر گوی خاصه
بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است، وحقیقت بدانکه اگر
تو دراول آفرینش دنیا آفریده شدی وشکر نعمت اسلام مشغول گشتی
ازان وقت تا ابد هم حق آن نگذارده بودی، روایت کرده اند
که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام امده بشارت یوسف علیه السلام

بعد از یعقوب گفت بر کدام دین گذاشتی؟ گفت بر دین اسلام
یعقوب ع گفت اکنون نعمت تمام شد پس زنهار از شکر گفتن نعمت
اسلام غافل نشوی و بر اسلام حالی ایمن مباش که اعتبار آخر
کارها را باشد روایت کرده اند که سفیان ثوری علیه الرحمة والغفران
گفته است هر که از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی سلب
کنند و شیخ من گفته رحمة الله علیه چون حال کفار و خلود ایشان در
دوزخ بشنیدی بر نفس خود ایمن مباش ندانی که عاقبت کار تو چیست
و سفیان ثوری رحمة الله دایما گفتی اللهم سلّم سلّم چنانچه
کسی در کشتی گوید وقت بیم غرق شدن و از عارفی شنیده ام
که گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید از حال بلعم باعور و راندن او
با چندان آیتها و کرامتها خدای عز و جل گفت چندان نعمتها
که من او را دادم یکروز هم شکر من نگفت اگر در همه عمر یکبار شکر گفتی
هرگز آن نعمتها از وی سلب نکردمی پس بیدار شو ای مرد و از شکر
غافل مشو و بقدر امکان بر نعمتهای شکر گوی تا به بلای زوال نعمت
مبتلا نشوی که رد بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است

والله الموفق **فصل** حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی
نیکو تفکر کردی و این عقبات صعب بریدی و علمها حاصل
کردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوایق
دفع کردی و بر بواعث ظفر یافتی و از قوادح سلامت ماندی
پس حاصل شد مر ترا از خلعتهای شریف و مرتبهای بلند
پس تامل کن دران بقدر عقل خود و شکر گوی بقدر طاقت
خود و مشغول کن زبان خود را بحمد و ثنای او و پر کن دل خود را
بعظمت او و باز میباش بقدر امکان از معصیت او و ببیدار باش
که از شکر غافل شوی بانگ کرده و شکر گوی و بگوی ای خداوند
کریم چنانکه در اول فضل کردی بی استحقاق تمام گردان بفضل
خود بغیر استحقاق و بالحاح دست بالا کن و بگوی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا
بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ
اَنْتَ الْوَهَّابُ ۝ ای پروردگار ما میل مکن دلهای ما را بسوی خود
بعد از آنکه راه راست نمودی ببخش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو
بخشنده و پیوسته از زایل شدن این نعمتها خائف باش که

خطر بزرگ است ؛ حکیمی گفته است که مصیبت سخت در عالم پنج
چیز است ؛ یکی رنجوری در غربت ؛ دوم درویشی در پیری ؛ سوم
مرگ در جوانی ؛ چهارم کوری بعد از بینائی ؛ پنجم فراق بعد از
وصال ؛ و همچنین نعمتی که خدای تعالی ترا داده هست شکر نگوئی ؛
چون این همه کردی از جمله عارفان ؛ و عالمان ؛ و تائبان ؛
و طاهران ؛ و زاهدان ؛ و مجردان ؛ و قاهران بر نفس و شیطان ؛
و متقیان ؛ و ناصحان ؛ و صابران ؛ و خائفان ؛ و خاشعان
و متواضعان ؛ و راضیان ؛ و راجیان ؛ و مخلصان شدی ؛
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْم سوال
اگر گوئی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس کم باشد کسی که
عبادت کند و بدان بمقصود رسد ؛ و کدام کس را قوت آن باشد
که این شرائط بجا آرد جواب بدانکه خدای تعالی گفته است
وَقَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْرُ ۝ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ
لَا یَشْکُرُوْنَ ۝ لَا یَعْقِلُوْنَ ۝ یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکر نگویند
و با این همه آسان هست بر کسی که خدای تعالی بر وی آسان کند بهر

جهد کردن و بر خدای تعالی راه راست نمودن چنانکه گفت
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ
اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ یعنی کسانیکه مجاهده کنند در راه ما
بنمونیم ایشان را و بدرستی که ما با نیکوکارانیم و چون
بنده ضعیف بدانچه بر وی است قیام نماید گمان مبری به
پروردگار قدیر و غنی و رحیم که ترا ضایع گذارد هرگز خود
إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ سؤال اگر
گوئی که عمر کوتاه است و این عقبات دراز و سخت است
پس چگونه عمر وفا کند که آدمی این همه شرایط بجا آرد و این
عقبات را قطع کند جواب ای جان بدانکه هر چند عقبات
بس دراز است و شرایط در سخت و دشوار ولیکن
چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند راه دراز او را
کوتاه کند و دشوار او را آسان گرداند بر وی تا بعد از
قطع این عقبات گوید چنین چه نزدیکست این راه و چه کوتاه
است و چه آسان است این کار و من نیز همین گفتم +

چون بدین غایت رسیدم کسی باشد که این عقبات را در شصت
سال قطع کند و کسی باشد که در بیست سال و کسی باشد که در ده سال
و کسی باشد که در یک سال قطع کند و کسی باشد که در یک ماه قطع کند بلکه
در هفته بلکه در یک روز بلکه در یک ساعت قطع کند تا کسی باشد که
قطع کند بتوفیق خاص الهی یک لحظه بیش نبود چنانکه اصحاب
کهف را مدت ایشان یک لحظه بیش نبود که چون در ملک خود وقیانوس
تیز دیدند گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ حاصل شد
ایشان را معرفت و بدیدند آنچه درین راه است از دقایق
حقایق و قطع کردند این راه را و از جمله مفوضان و متوکلان
و مستقیمان شدند و این همه راه ایشان را مقدار یک ساعت و
یک لحظه حاصل شد و همچنین سحرهٔ فرعون را که بود مدت ایشان
یک لحظه چون دیدند معجزهٔ موسی علیه السلام را گفتند اٰمَنَّا
بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ رَبِّ مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ و همه را بدیدند
و قطع کردند در ساعتی بلکه کمتر از ساعتی از جملهٔ عارفان شدند
و راضی شدند به قضا و صابر شدند بر بلا و شاکر شدند بر نعما

و مشتاق شدند به لقای خدای جل و علی تا یکبار ندا کردند
لَا ضَیْرَ اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ ، یعنی نیست زیانی کن هرچه
میخواهی که ما بسوی پروردگار خویش بازگردنده ایم ، حکایت کرده
اند که ابراهیم ادهم بود چنانکه بود از کار دنیا روی بگردانید و این
راه بصدق سلوک کرد ، نگذشت بروی مگر مقداری که
از بلخ تا بروم رسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد
اشارت کرد که بایست آن مرد در هوا بایستاد ، و خلاص یافت
و رابعه بصریه کنیزکی بود در عمر بسر آمده در بازار بصره میفروختند
کسی در وی رغبت نمیکرد ، بسبب آنکه عمرش بسر آمده یکی از بازرگان
بروی رحم کرد و بمقدار صد درم بخرید ، و آزاد کرد ، رابعه این راه
اختیار کرد و عبادت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که
عابدان بصره و علما بزیارت او آمدن گرفتند بسبب بزرگی منزلت
او ، و اما آن کسی که خدای تعالی در باب او عنایت نکند و او را
بنفس او بازگذارد و اسباب باشد که شیخ ایشان چنانچه سبب
عقوبت هفتاد ساله را مانند قطع نکنند و بیابان و فریاد کنند چنانچه با

این راه وچه مشکل است این کار پس بدانکه همه کار بیک احسن باز میگردد
ذلک تقدیر العزیز العلیم العدل الحکیم سوال اگر گوئی
که چرا این یکی مخصوص شد بتوفیق خاص و این دیگر محروم و
هر دو در بندگی مشترک جواب بدانکه چون این سوال کنی از
سرادقات جلال بدر افتی که ادب نگاه داری و سر
ربوبیت نشناسی و حقیقت بندگی بدان که خدای تعالی از چنین نگوید — کنند و پرسیده نشود
قوله تعالی لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون میگویم که مثال این راه
مثل بالصراط است در آخرت تا کسی باشد که از آن چون برق
بگذرد و کسی باشد که همچون باد بگذرد و کسی باشد که همچون
پرنده بگذرد و کسی باشد که همچون اسب تیز رو بگذرد و کسی
باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون در دوزخ نیفتد
بیفتد و کسی باشد که سگان دوزخ او را بگیرند و در دوزخ اندازند
پس همچنین است حال این راه در دنیا پس اینجا دو صراط
است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا هویهای نفس است
و هوا و هوسهای او را اهل حق بر خود بسته اند و صراط آخرت هوسهای نفس است

و حولهای او اہل بصر بینند؛ و اختلاف احوال سالکان در
آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است در دنیا، و پس اہل
و این را نیکو بدان، و الله الموفق **فصل** پس از این بدانکه
حقیقت درین کار نیست که این راه در درازی و کوتاهی همچون
راهی نیست که آن را بپا قطع کنند بلکه این راه روحانی است
و قطع آن بدل است؛ بر حسب عقاید و بصائر، و اصل آن
نور سماوی و نظر الهی است، که در دل بنده افتد، که بدان نظر
کار هر دو سرا بیقین ببیند، پس این نور را بسا باشد که بنده
صد سال بطلبد، و نیابد، و اثری از آن نه بیند، و این بسبب
خطای او باشد در طلب و تقصیر کردن او در اجتهاد، و
جهل او در طریق کار، و دیگری در پنجاه سال یابد، و دیگری در
ده سال بیابد، و دیگری در یکروز بیابد، و دیگر در ساعتی، و دیگر
لحظه بیابد، بعنایت رب العالمین، و لیکن بنده مامور است
به اجتهاد پس بر و واجب است که انچه فرموده اند بکند، تا بیابد
انچه وعده کرده اند، و کار خیر مقسوم و مقدر است، و در پرورگار

و دیگری در بیست سال یابد

حاکم و عادل است + یَفْعَلُ اللهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ
سوال اگر گوئی که چه عظیم است این خطر و چه دشوار است این کار
و چه بسیار است چیزهائی که بنده درین راه بدان محتاج است +
پس تحصیل چندین شرائط و چندین عمل برای چه چیز است +
جواب بدانکه این که گفتی که کار سخت است و دشوار و خطر
عظیم است راست گفتی و این است که خدای تعالی گفت لَقَدْ
خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ کَبَدٍ ۝ یعنی بیافریدیم آدمی را در
مشقت و رنج و ازین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر
بدانید شما آنچه من میدانم بسیار بگریید + و اندک بخندید + و ازین است
که ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود کاشکی سبزه بودمی که
مرا دواب بخوردندی + و ازین است که فضیل گفت رحمة الله علیه
من آرزو نکنم بر حال فرشته مقرب + و نه پیغمبری مرسل + و نه بنده
صالح بلکه آرزوی حال آن کسی برم که آفریده نشده است + و ازینست
که عطا سلمی گفت اگر آتشی افروزند و بگویند که هر که خود را درین آتش
بسوزد ناچیز و معدوم محض گردد بیم آن باشد که از فرحت بمیرم پیش

از آنکه به آتش سیم + بپیم ای برادر کار دشوار است چنانکه گفتیم بلکه
سخت تر و عظیم تر است از آن که در گمان و وهم گنجد + ولیکن کار
که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بران رفته پس حیله نیست
بنده را مگر بقدر امکان جهد کردن در عبودیت + و چنگ در زدن به کرم
خدای تعالی + و نالیدن و تضرع + تا باشد که به فضل و کرم او
سلامت یابی و اما آنکه گفتی که اینهمه جهد و عمل برای چه چیز است
این سخنی است که دلالت میکند بر غفلت عظیم + بلکه صواب این
است که بگویی + آنچه بنده ضعیف میطلبد بدان همه عمل و جهد +
در مقابل آن چه چیز است + میدانی که بنده ضعیف چه میطلبد +
اول آنچه او می طلبد علی الجمله دو چیز است + یکی سلامت در هر دو
سرای و دوم ملک در هر دو سرای + اما سلامت دنیا + از آن اوقات
[illegible] که ملائکه مقرب او را بسلامت بشارت نمایند چنانچه
حکایت نازعات و ناشطات شنیده باشی تا بعضی روایت
کرده اند که چون روح بنده را به آسمان برند + ملائکه آسمانها گویند
[illegible] طیب + [illegible] یافت [illegible] ما آنجا [illegible]

شدند + و اما سلامت در آخرت + هولهای و سختیهای آخرت که
انبیا و رسل نفسی نفسی فریاد کنند + و بگویند نمیخواهیم امروز از تو
مگر نفس خود را + تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل هفتاد پیغمبر
باشد + گمان برد که خلاص نخواهد یافت + پس کسی که از چنین هولها
با دین اسلام بسلامت بیرون آید + و در چنین روزی از هولها
او سالم ماند + و در بهشت برود + این کار اندک نباشد + اما ملک و
کرامت دنیا بدانکه ملک نفاذ امر و تصرف و مشیت است + و این
بتحقیق در دنیا مر اولیای خدای راست که راضی اند بقضای او +
و بر و بحر و زمین ایشان را یک قدم است + و سنگ و خشت ایشان را
زر و نقره است و آدمیان + و پریان + و بهایم + و طیور + مسخر
ایشان اند + ایشان هرچه خواهند آن شود از آنکه نخواهند مگر آنچه
خدای تعالی خواسته است + و آنچه خدای تعالی خواسته است
بشود + از کسی نترسند و همه کس از ایشان بترسند + و هیچکس را خدمت
نکنند + و همه کس ایشان را خدمت کنند + ملک دنیا از این عظیم تر
نیست + اما ملک آخرت خدای تعالی + در وصف آن میگوید

اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا یعنی
چون به بینی آنجا به بینی نعمتی و ملک بزرگ پس بزرگ
دار ملکی را که پروردگار عالمیان آنرا بزرگ فرماید + تو میدانی
که همه دنیا قلیل است + و نصیب یکی از ما قلیل است از آن
قلیل با این قلت بذل مال و جان میکنی + تا بران قلیل ازین قلیل
ظفر یابی + و بسا باشد که نیابی + و اگر یابی با عذاب بسیار و
کدورت بی شمار است + و آنچه دران خرج کنی از نفس و
مال بسیار کرده نبینی + پس چگونه باشد که ملک کبیر در دار
نعیم مخلد طلب کنی + و در مقابله اینچنین ملک دو رکعت نماز
گذاردن و یاد و درم صدقه کردن بسیار شماری + چه جهل و
کم خبری باشد + بلکه آدمی را که هزار هزار النفس باشد و هزار هزار روح
باشد و هزار هزار عمر باشد بمقدار عمر دنیا + بلکه بیشتر ازین همه را
برای این مطلوب عزیز بذل کند اندک باشد + و اگر بمطلوب
ظفر یابد آن غنیمتی عظیم باشد + پس بیدار شو از خواب غفلت
بعد ازین کوشش کن که چون بنده خدای تعالی را طاعت کند

وخدمتش لازم گیرد و این راه بر سلوک کند خدای تعالی او را
علی الجمله چهل کرامت و خلعت عنایت فرماید بیست ازان در
دنیا و بیست ازان در عقبی اما کرامتها و خلعتهای دنیا
اول آنست که خدای تعالی او را یاد کند و چه روی ثنا گوید نه بی
بنده باشد که پروردگار عالمیان در ثنای او باشد دوم
آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند سوم آنکه خدای تعالی
او را دوست گیرد و اگر رئیس محلتی یا امیری ترا دوست گیرد بدان بر
مباهات کنی و مفاخرت جوئی و تفخرها گیری پس چه گوئی در
محبت رب العالمین تعالی و تقدس چهارم آنکه خدای تعالی
وکیل او شود و کارهای او را تدبیر کند پنجم آنکه رزق او را کفیل شود
بی زحمتی و رنجی بدو رساند ششم آنکه خدای تعالی یار
ده او شود دفع کند از وی دشمنان او را هرکه از ایشان به بدی
قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی مونس او شود چنانکه به هیچ حال
مستوحش نشود هشتم آنکه عزتش حاصل شود که بخدمت کردن
دنیا و اهل او ذلت بوی نرسد و ملک را طلب نشود که ملوک و جبابره

دنیا او را خدمت کند نهم آنکه همت بلندش حاصل شود
تا از ملوث شدن بنجاست دنیا و اهل او کراہت کند و
بلندی جوید دہم توانگری دل او را حاصل شود پس توانگر
ترین توانگران باشد در دنیا و دایما خوش دل بود و بہیچ شی
غمگین نگردد و یازدہم نور دلش حاصل آید که تا بدان بر علوم
و اسرار و حکمت مطلع شود که غیر او بر یکی ازان آگاه نشود
مگر بجهد سخت و عمر دراز دوازدہم آنکه فراخی در دل در وی
پیدا شود که تا بہیچ چیز از محن دنیا و مصائب او دل تنگ نگردد
سیزدہم مهابتی در روی پدید آید که نیکان و بدان او را
حرمت دارند و جمله شیران و سرکشان ازو بترسند
چهاردهم محبت در دلها که خدای تعالی او را در دلها
همه دوست گرداند پانزدہم برکت عام در کلام و در
نفس و در فعل و جامه و مکان + تا آنکه بجایی که بران رفته است
و بمقامیکه بران نشسته است و به آدمی که او را دیده است
مردمان تبرک کنند شانزدہم مسخر شدن بحر و بر تا

اگر خواهد بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بیک
ساعت قطع کند پنجم تسخیر حیوانات از سباع
و وحوش و هوام و غیر آن و مراد او را اجابت کنند و وحشیان
مر او را غلام کنند و مر اشیاء را ششم مملوک او کنند کلیدها
زمین تا هر کجا که فرود آید مر او را گنجی است اگر خواهد + و هر جا که
پای زند مر او را چشمه آبی است اگر محتاج باشد + و هر کجا که فرود آید
مر او را مائده است اگر قصد آن کند نوزدهم جاه است
بر در خدای تعالی تا خلق بواسطه خدمت او وسیله کنند و بواسطه
جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند هشتم
مستجاب شدن دعا است پس هر چه خواهد از خدای تعالی
مستجاب شود + و اگر شفاعت کند بپذیرد + و اگر بر خدای
تعالی سوگند خورد او را راست کند + و اگر بسوی اشارت
کند در زمان زایل شود + و اگر چیزی در خاطرش بگذرد در
زمان حاضر شود + این است کرامات دنیا + و اما کرامات
عقبی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بر وی آسان

کند و این چیزیست که دلهای همه پیغامبران از آن در بیم هست
تا باشند که مرگ او را بمنزلهٔ شربت زلال هست مر تشنه را
دوم آنکه او را خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد
و هر خوشی و فرحی که هست ازین هست سوم آنکه خدای تعالی
تا بروح و راحت و بشارت و امان فرو فرستد تا نترسد از چیزی که
او را در عقبی در پیش هست و اندوهگین نشود بر چیزی که در دنیا پس
گذارد چهارم مخلد بودن در بهشت در جوار پروردگار
عالمیان پنجم آنکه جلوه دهد روح او را بر ملائکه سموات و
اکرام و الطاف و انعام در سر و علانیه و مرتبن او را به
تعظیم جنازهٔ او ششم ایمنی از فتنهٔ سوال قبر و تلقین جواب
با صواب هفتم فراخی گور و روشنائی آن پس گورش روضه
باشد از ریاض جنت تا روز قیامت هشتم باکرام روح
او را بنهند در حوصلهای پرندگان سبز با برادران صالح با کمال
و خوشی بچیزی که خدای تعالی ایشان را داده است نهم
حشر او در عزت و کرامت باشد از حله و تاج و براق دهم

صح
رسولان

سپیدی روی و نور او **یازدهم** ایمنی از هولهای روز قیامت **دوازدهم** دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا نامه ندهند **سیزدهم** آسانی حساب بکند و باشد که اصلا حساب بکنند **چهاردهم** گران شدن ترازوی و شاید که اصلا بر وی وزن نکنند **پانزدهم** خوردن آبهای حوض کوثر که بعد ازان هرگز تشنه نشود **شانزدهم** گذشتن از پل صراط و نجات یافتن از آتش **هفدهم** شفاعت در عرصات قیامت همچون شفاعت انبیا و رسل **هجدهم** ملک ابدی در بهشت **نوزدهم** رضای خدای تعالی **بستم** رویت رب العالمین اله الاولین و الآخرین جل جلاله بی کیف و وصف + بدانکه این کرامت ها که من شمرده ام براندازه فهم و علم قاصر و ناقص خود شمرده ام و با اینهمه مجمل و موجز کرده ام و اصل آن بسبیل اجمال ذکر کرده ام + و اگر بعضی ازین را تفصیل کردمی این کتاب احتمال نکردی + نه چنین که من ملک ابدی را یک کرامت داشتم + و اگر این را تفصیل

ودیم قریب جهل خلعت شود از حور وقصور ولباس وغیر
آن و هر یکی ازین مشتمل ست بر تفاصیل بسیار که محیط
نتواند شد آن را مگر عالم غیب وشهادة انکه خالق ومالک
ست وچگونه طمع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه
میگوید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
جزاء بما کانوا یعملون ورسول صلی الله علیه وسلم
میگوید در بهشت چیزهای آفریده شده است که هیچ چشمی ندیده
است وهیچ گوشی نشنیده وبر هیچ خاطری نگذشته پس
بذل کن ای برادر جهد خود را برای این مقصود عظیم
ومطلوب عزیز وبدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا
چاره نیست علم وعمل واخلاص وخوف از انکه می باید
که اول راه بدانی والا چون کوری باشی پس عمل کن
بران علم والا محجوب باشی پس آن عمل را با خلاص کن
والا گیاهی باشی که درمان بار نباشد وبی فایده بر آید
پس همیشه می ترس وهراسان باش تا آنکه امان یابی

نعیمی ... (marginal notes)
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
... ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر

والا مغرور باشی + که همه سعی را یگان است بی قبول + و این جهانها
در مقابل این سنتها قلیل است راست گفته است + ذو النون
رحمة الله علیه + که همه خلق مرده اند مگر عالمان و همه عالمان خفته
اند مگر عاملان + و همه عاملان مغرور اند مگر مخلصان + مخلصان
بر خطر عظیم اند + میگویم که عجب ترین عجب ها از چهار کس است یکی
از عامی که بی علم عمل کند + دوم از عالمی که بعلم عمل نکند + سوم از
عالمی که بی اخلاص عمل کند + چهارم از مخلصی که خائف نباشد
و بدانکه جمله کار آنست که بتفصیل خدای تعالی در چهار آیت گفته
است اول آنکه گفت اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا
وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ ۝ یعنی می پندارید که شما را بکار
بازی آفریده ایم و بازگشت شما سوی ما نیست + دیگر آنکه
گفت وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۝ وَاتَّقُوا
اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ یعنی بر بینید
نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا و از خدای تعالی
بپرهیزید خدای تعالی داناست بدانچه شما می کنید

پس انکه گفت وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِ
يَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ٥ یعنی
انانکه در راه ما مجاهده کنند بنمائیم راه خود ایشان را و خدای
عزوجل با نیکوکاران است + پس انکه گفت وَمَنْ
جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ
عَنِ الْعَالَمِينَ ٥ یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود
کرده باشد و خدای تعالے از عالمیان مستغنی است
و اما آمرزش می خواهیم از خدای تعالی از هر چیزی که
بدان قدم ما لغزیده است + و از چیزی که قلم
خطا بران رفته + و آمرزش می خواهیم از گفتهای
ما که موافق کردهای ما نیست + و آمرزش می
خواهیم از چیزهای که بدان دعوی کرده ایم در علم و دین
از خدای تعالے + و در ان تقصیر کرده ایم بعمل
و آمرزش می خواهیم از خطهای [illegible] نقش
آرایی کننده است و کتاب که نوشته ایم

و یا سخنی که گفته ایم * و یا علمی که افاده کرده ایم *
و می خواهیم از خدای تعالی تا بگرداند ما را
و شما را ای جماعت برادران عمل
کننده بر علمی که دانسته ایم * و نگرداند
بر ما علم ما را وبال * که او جواد
کریم و غفور رحیم است فقط
تمت الکتاب
بعون الملک
الوهاب
تم تم
تم

ف
١٨١٤٠٥

٣٢٦غ م مسسه

ق
١٥٤٤٥
٢٩٤٤٢

٢٢٦غ م ٦٢٣٩
٢١٥

مناهج العابدين

| DATE | NO | DATE | NO |
| --- | --- | --- | --- |
| | | | |